



جمهوری اسلامی ایران

وزارت آموزش پرورش

تعلیم و تعلم عبادت است



تعلیم و تربیت اسلامی

(مبانی و روشها)

دوره کاردانی تربیت معلم

درس مشترک کلیه رشته‌ها

۱۰۰۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تعلیم و تربیت اسلامی

(مبانی و روشها)

دوره کاردانی تربیت معلم

درس مشترک کلیه رشته‌ها

گردآوری و تدوین از: محسن شکوهی یکتا

مدرس محترم و دانشجویمان کرامی و صاحب نظری توانمند نظر اصلاحی خود را درباره‌ی مطالب
این کتاب از طریق نامه‌ی بنشانی تهران - صندوق پستی ۱۵۸۵۵/۳۶۳ - گروه تربیت معلم و یاپست الکترونیکی
talif@talif.sch.ir ارسال نمایند.

دفتر نامه‌ریزی و تأیید کتب

صفحه آرا: فائزه محسن شیرازی

طرح جلد از: صادق صندوقی

چاپ از: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران



تهران - کیلومتر ۱۷ جاده مخصوص کرج
خیابان ۶۱ (دارویش) - تلفن: ۶۰۲۶۳۴۱-۴
صندوق پستی: ۱۳۴۴۵/۶۸۴
دورنگار: ۶۰۲۶۲۴۰

شابک ۹۶۴-۰۵-۰۴۱۱-۴ ISBN 964-05-0411-4



وقتی ما می توانیم به آینده کشور و آینده سازان امیدوار شویم که
به آنان در مسائل گوناگون بهادهم و از اشتباهات و خطاهای
کوچک آنان بگذریم و به همه شیوه ها و اصولی که منتهی به تعلیم و
تربیت صحیح آنان می شود، احاطه داشته باشیم.

امام خمینی «قدس سرّه الشریف»

فهرست

پیشگفتار

۱

بخش اول — مبانی تعلیم و تربیت اسلامی

۴-۱۳	فصل اول — مقدمات
۴-۶	تعریف مفاهیم
۶-۷	تفاوت مفهوم تربیت با تعلیم
۷-۸	بحثی پیرامون تزکیه و تربیت در قرآن کریم
۸	تقدم تزکیه بر تعلیم به لحاظ ارزش و اهمیت
۹	ضرورت تعلیم و تربیت
۹-۱۱	اهمیت تربیت از نظر پیشوایان اسلام
۱۱-۱۳	اهمیت تعلیم از دیدگاه معصومین (ع)

فصل دوم — ویژگیهای تربیت و تعلیم اسلامی

۱۴-۱۶	۱- تزکیه و اصلاح خویش
۱۶-۱۸	۲- هدایت و حفاظت از دیگران
۱۸-۱۹	۳- خدا را بر خود، و بر جزء جزء رفتار خویش، ناظر دانستن
۱۹	۴- اولویت حیات اخروی در عین تأمین حیات دنیوی
۲۰	۵- جامعیت و شمول
۲۰-۲۱	۶- اختصاصی نبودن تحصیل علم
۲۱-۲۲	۷- تحصیل عام در هر زمان و مکان
۲۲-۲۳	۸- اشتغال بر علم و عقل و تجربه
۲۳-۲۵	۹- جهانی و جاودانی بودن
۲۵	۱۰- قابلیت تحقق و اجرا

۲۶-۳۱	فصل سوم - اهداف تعلیم و تربیت اسلامی
۲۶	ضرورت و نقش هدفها
۲۶-۲۷	مزایا و محدودیتهای اهداف دور و نزدیک
۲۷	راه سوم در انتخاب هدف
۲۷-۲۸	هدف غائی
۲۸-۳۰	اهداف کلی
۳۰-۳۱	اهداف تفصیلی

۳۲-۴۹	فصل چهارم - پیرامون شناخت تربی
۳۲	مقدمه
۳۲-۳۶	تربیت پذیری انسان
۳۶-۳۷	تفاوتهای فردی:
۳۷	تفاوتهای فردی از نظر قرآن کریم
۳۷	آموزش و پرورش برحسب تفاوتهای فردی
۴۰-۴۱	دروغگویی نتیجه عدم توجه به توانائیهای مربی
۴۱-۴۲	ابعاد وجودی انسان و اهمیت تربیت آنها:
۴۲-۴۵	الف - پرورش جسم
۴۵-۴۶	ب - پرورش عقل
۴۶-۴۹	ج - پرورش قلب

۵۰-۷۳	فصل پنجم - عوامل مؤثر در تربیت (جهت مطالعه)
۵۰-۵۱	مقدمه
۵۱-۵۷	گفتار اول - وراثت
۵۲-۵۳	وراثت از دیدگاه احادیث
۵۳-۵۵	انواع وراثت
۵۵-۵۷	جلوگیری اسلام از وراثت ناپسند

۵۷	گفتار دوم - محیط تربیت
۵۷	محیط چیست؟
۵۷	اقسام محیط:

۵۷-۵۹	۱- محیط غیر انسانی
۵۹	۲- محیط انسانی
۵۹-۶۰	الف- محیط خانه و خانواده
۶۰-۶۱	نقش خانواده در ارضای تمایلات باطنی کودکان
۶۲-۶۳	نقش خانواده در تربیت دینی کودکان
۶۳-۶۴	ب- محیط رفاقت و معاشرت
۶۴-۶۵	دوستی و رفاقت جوان
۶۵-۶۹	ویژگیهای رفاقت جوانان
۶۹	نتیجه‌گیری
۶۹-۷۰	ج- محیط مدرسه
۷۰	د- محیط اجتماع
۷۱-۷۳	سهم وراثت و محیط در فرد

۷۴-۱۰۳	فصل ششم- مراحل تربیت
۷۴	مقدمه
۷۴	دوره پیش از تولد
۷۴-۷۵	توصیه‌های اسلامی در انتخاب همسر
۷۵	مراقبت‌ها در حین مباشرت
۷۵-۷۶	دوران جنینی
۷۶	هنگام زایمان
۷۷-۷۸	دوره بعد از تولد
۷۸-۸۸	گفتار اول- مرحله سیادت
۷۸-۸۰	مراسم اسلامی برای نوزاد
۸۰-۸۱	رضاع و شیرخوارگی
۸۱	مدت شیرخوارگی کودک
۸۱-۸۲	خصوصیات کودک در هفت سال اول زندگی
۸۲-۸۳	کودک و تربیت رسمی
۸۳-۸۵	بازی کودک
۸۵-۸۷	اهمیت تربیت کودک در خردسالی
۸۷-۸۸	تربیت دینی کودکان
۸۹-۹۶	گفتار دوم- مرحله اطاعت
۸۹	تقسیم‌بندی این مرحله

۸۹	کودکان و مسائل جنسی
۸۹-۹۱	اصول تربیت جنسی کودکان
۹۱-۹۴	کودک و تکالیف دینی
۹۴-۹۶	اهمیت علم‌آموزی کودک
۹۶-۱۰۳	گفتار سوم - مرحله وزارت
۹۶-۹۷	تحولات بلوغ
۹۷-۹۹	پرورش ایمان و اخلاق نوجوان
۹۹-۱۰۰	تشخیص طلبی
۱۰۰-۱۰۱	میل به آزادی
۱۰۲-۱۰۳	تعدیل تمایلات

بخش دوم - روشهای تربیت اسلامی

۱۰۶-۱۰۷	مقدمه
۱۰۶	- اهمیت روش در تربیت اسلامی
۱۰۶-۱۰۷	- بویائی روشهای تربیت اسلامی

۱۰۸-۱۱۷	فصل اول - روش الگونی
۱۰۸-۱۰۹	- غریزه تقلید
۱۰۹-۱۱۰	- نقش تأثیرپذیری از دیگران
۱۱۰	- نیاز کودک به الگو
۱۱۰-۱۱۲	- نقش الگویی معلم
۱۱۲	- الگوهای متعالی اسلام
۱۱۲-۱۱۳	- تهذیب عملی
۱۱۳-۱۱۴	- اثر سوء دوگانگی گفتار و رفتار معلم
۱۱۴	- اصطکاک الگوها
۱۱۵	- لغزش الگو
۱۱۵-۱۱۶	- مسئولیت اخلاقی زنان پیامبر (ص)
۱۱۶	- نقش داستانرانی در پرداختن الگو
۱۱۶	- امت الگو
۱۱۶-۱۱۷	- مسئولیت امت الگو

فصل دوم - روش محبت

۱۱۸-۱۲۶

— مقدمه

۱۱۸-۱۱۹

— رمز توصیه در باره ایتم

۱۱۹-۱۲۰

— شرایط محبت به کودک

۱۲۰-۱۲۲

— زیان کمبود محبت

۱۲۲

— سعه صدر مربی

۱۲۲-۱۲۴

— افراط در محبت

۱۲۴-۱۲۵

— نمونه‌هایی از محبت‌های افراطی

۱۲۵-۱۲۶

فصل سوم - روش تکریم شخصیت

۱۲۷-۱۴۷

— مقدمه

۱۲۷

— احترام به شخصیت مردم

۱۲۷-۱۲۹

— احترام به شخصیت کودکان

۱۲۹-۱۳۰

— همبازی شدن با کودک

۱۳۰-۱۳۳

— سلام دادن به کودک

۱۳۳-۱۳۴

— نتایج کرامت و یا حقارت شخصیت

۱۳۴-۱۳۵

— نمونه‌هایی از اهانت به شخصیت کودکان

۱۳۵

— علل عقده حقارت

۱۳۵-۱۳۹

— نتایج احساس حقارت

۱۳۹-۱۴۳

— آثار سوء افراط در تکریم شخصیت کودکان

۱۴۳-۱۴۴

— تجربه تربیتی

۱۴۴-۱۴۷

فصل چهارم - روش موعظه و نصیحت

۱۴۸-۱۵۵

— مقدمه

۱۴۸

— موعظه و نصیحت در قرآن کریم

۱۴۹-۱۵۰

— رعایت توانایی فهم کودکان

۱۵۰

— نقش تعریض و کنایه

۱۵۰-۱۵۳

— شرایط موعظه و نصیحت

۱۵۳-۱۵۵

فصل پنجم - روش تشویق و تنبیه

۱۵۵-۱۸۱

۱۵۶	— مقدمه
۱۵۶ — ۱۶۳	گفتار اول — روش تشویق
۱۵۷	— نیاز کودکان به تحسین و تشویق
۱۵۷ — ۱۵۹	— نقش و فایده تشویق
۱۵۹	— نمونه‌ای از تشویق در قرآن کریم
۱۵۹ — ۱۶۰	— صورتهای تشویق
۱۶۰ — ۱۶۳	— نکاتی در تشویق
۱۶۳ — ۱۷۸	گفتار دوم — روش تنبیه
۱۶۳ — ۱۶۴	— مقدمه
۱۶۴ — ۱۶۵	— مجازات خطاکاران
۱۶۵ — ۱۶۷	— تنبیه و مجازات طبیعی
۱۶۷ — ۱۶۸	— تدابیر قبل از تنبیه
۱۶۸ — ۱۷۰	— اغماض و چشم‌پوشی
۱۷۱ — ۱۷۲	— انذار و تهدید در قرآن کریم
۱۷۲ — ۱۷۴	— تنبیه بدنی
۱۷۴ — ۱۷۵	— تنبیه غیربدنی
۱۷۵	— تنبیه برای عبرت دیگران
۱۷۶ — ۱۷۸	— نکات مهم در امر تنبیه
۱۷۹ — ۱۸۱	معرفی پاره‌ای از کتب تعلیم و تربیت اسلامی جهت مطالعه دانشجویان

پیشگفتار

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران ضرورت ایجاد تحولی بنیادین در تمام شئون مملکتی و بخصوص در نظام تعلیم و تربیت به جامانده از طاغوت، و جایگزینی نظام تعلیم و تربیت اسلامی به جای آن، بیش از پیش آشکار شد. هر چند تاکنون در این مسیر گامهایی برداشته شده اما هنوز راهی بس دشوار و طولانی تا رسیدن به هدف نهائی در پیش است، و هر روزی که می‌گذرد اهمیت و ضرورت تلاش مستمر در این جهت روشن‌تر می‌شود.

از جمله کسانی که در ایجاد یک تحول بنیادین در نظام تعلیم و تربیت کشور نقش عمده داشته و از این بابت وظیفه‌ای سنگین و خطیر بر عهده دارند، معلمان و مربیانی هستند که مستقیماً دست‌اندر کار تربیت و سازندگی نسل آینده کشور می‌باشند. در اهمیت و ارزش کار این گروه همین بس که انبیای الهی که برگزیدگان انسانهای هر عصر بوده‌اند، خود را معلم شمرده و کار رسالت و پیامبری خود را از تعلیم و تربیت آغاز کرده‌اند. امام خمینی قدس سره نیز این مهم را مکرر در رهنمودهای خود متذکر شده و فرموده‌اند که وظیفه معلم هدایت جامعه به سوی الله است. اما انجام این وظیفه خطیر الهی یعنی «هدایت جامعه به سوی الله» کاری سهل و آسان نبوده و رسیدن به این مقام بدون تحمل رنج و حصول شرایط لازم، میسر نیست. توفیق انجام این مهم تنها نصیب کسانی میشود که سرمایه علمی، معنوی و اخلاقی لازم را تحصیل کرده و توانسته باشند قبل از اینکه به ارشاد و هدایت غیر پردازند، در امر تربیت و تهذیب نفس خویش موفق شده و به طی مراحل از رشد و کمال انسانی نائل آمده باشند. و گر نه کسی که راهی را خود نپیموده و از پیچ و خمهای آن بی‌خبر است، هرگز نمی‌تواند راهنمای دیگران در پیمودن آن راه شود.

بنابراین شرط موفقیت در امر تربیت و سازندگی غیر، در درجه اول این است که خود معلم در طی مراتب تزکیه و تهذیب و کسب فضایل به توفیقاتی نائل شده باشد. پس از آن، کسب مهارت و توانائی لازم در زمینه روشها و فنون تدریس و آموزش برای یک معلم امری ضروری و اجتناب ناپذیر است. معلم باید بتواند به اقتضای موقعیتهای گوناگون در مواجهه با روحيات و خصوصیات مختلف متعلمین، روشهای مناسب را برگزیده و به شیوه صحیح به امر سازندگی و تربیت آنان پردازد. چه، سرمایه علمی و معنوی معلم بدون اتخاذ روش صحیح و اصولی در مواضع مختلف مثمر ثمر نیست.

آنچه تحت عنوان درس تعلیم و تربیت اسلامی در دوره تربیت معلم مطرح می شود، قدم هایی چند در جهت طرح اصول و روشهای تعلیم و تربیت اسلامی است، تا دانشجویان عزیز که در آینده نزدیک عهده دار وظیفه خطیر تربیت و سازندگی نسل آینده کشور می شوند بتوانند با مطالعه آنها و کسب مهارتهای لازم، در امر تربیت و سازندگی نوباوگان کشور توفیق بیشتری یابند.

در پایان لازم است از زحمات برادران گرامی آقایان دکتر سید محمد باقر حجتی، محمد حسن آموزگار، احمد صافی، علیرضا جدیدیان، خلیل شهنائی امند و باقر غباری بسلامت که در تصحیح و تنقیح این مجموعه ما را یاری نموده اند، سپاسگزاری نمائیم.

دفتر برنامه ریزی و تألیف کتب درسی

بخش اوّل

مبانی تعلیم و تربیت اسلامی

فصل اول

مقدمات

تعریف مفاهیم

اصولاً تعریف هر علمی باید چنان باشد که دانشمندان و صاحب‌نظران در آن علم، با دیدگاه‌های متفاوت، آنرا بپذیرند، چه در غیر این صورت هر کس که دیدگاه دیگری داشته باشد نمی‌تواند در مورد آن علم بحث کند. به عنوان مثال صاحب‌نظری از دیدگاه خاص خود مسائل یک علم را به نوعی حل می‌کند و به نتایجی می‌رسد که به نظر او صحیح‌اند، آن وقت منطبق با آن مطالبی را در تعریف می‌گنجاند که فقط با دیدگاه خودش تطبیق دارد و طبعاً بر تعاریف دیگر منطبق نمی‌شود. باین ترتیب هر کس که با دیدگاه دیگری در رابطه با این علم صحبت کند، خارج از آن علم بحث کرده، چون از دیدگاه او سخن نگفته است.

بنابراین تعریف علم باید از کلیت لازم برخوردار باشد و به یک دیدگاه خاص اختصاص نداشته باشد. البته می‌توان بعد از بیان یک تعریف کلی از تعلیم و تربیت، اهداف و برنامه و روش‌هایی را که یک مکتب مثلاً اسلام در تعلیم و تربیت ارائه کرده است، بیان کرد. با توجه به این مقدمه، در اینجا تعاریفی کلی از «تربیت» و «تعلیم» ارائه می‌نمائیم:

تعریف تربیت

تربیت عبارتست از فراهم کردن زمینه‌ها و عوامل برای به فعلیت رساندن و شکوفا نمودن استعدادهای انسان در جهت مطلوب.

در این تعریف نکات مهم زیر قابل توجه است:

۱ - تعریف فوق حاکی از این مطلب است که انسان دارای استعدادهای نهفته‌ای است که تا تربیت صحیح نباشد این استعدادها مورد بهره‌برداری قرار نمی‌گیرند. پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمود: *النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ* «مردم معدن‌هایی هستند همچون معدن طلا و نقره» تربیت صحیح می‌تواند این معدن گران‌قیمت را مورد بهره‌برداری قرار دهد و استعدادهای نهفته انسان را شکوفا سازد.

۲ - عبارت «فراهم کردن زمینه‌ها و عوامل»، حاکی از این است که مربی فقط زمینه شکوفائی استعدادهای مربی را فراهم می‌کند و این مربی است که باید فعالانه در جهت مطلوب

حرکت نماید.

آگاهی از عمل باغبان، ما را به حقیقت تربیت آشنا می‌سازد. او هرگز در نهال و درخت، ایجاد قابلیت و شایستگی نمی‌کند؛ نهال خشکیده‌ای که فاقد استعداد و لیاقت باشد، از حوزه کار وی خارج است. کار باغبان جز فراهم ساختن زمینه‌های گوناگون برای رشد و نمو درخت، چیز دیگری نیست!

۳ - کلمه «انسان» نشان می‌دهد که موضوع تربیت، انسان است و نه حیوان. گرچه حیوان هم قابل تربیت است، ولی علم تعلیم و تربیت ربطی به آموزش و پرورش درخت یا حیوان ندارد. البته ممکن است کسی تعلیم و تربیت وسیعی را بنیان نهد که شامل حیوانات هم بشود، اما آنچه که امروزه به عنوان تعلیم و تربیت مورد بحث است، غیر از آن است.

۴ - مربی یا اثرپذیر در تعریف فوق، فقط «انسان» است، اما مربی و اثرگذار می‌تواند خداوند متعال، انسان و یا... باشد.

۵ - عبارت «در جهت مطلوب» نشان می‌دهد که اولاً تربیت دارای قصد و هدف است و یک عمل غیر عمدی و تصادفی نیست. ثانیاً اگر ما هدف مطلوب را مشخص می‌کردیم، مثلاً می‌گفتیم قرب به خداوند متعال مطلوب است، هر تعلیم و تربیتی که این هدف را در بر نداشت، از دایره تعلیم و تربیت خارج می‌شد، در حالی که ما می‌خواهیم یک تعریف کلی ارائه دهیم، این است که اجمالاً می‌گوئیم «در جهت مطلوب».

۶ - در ابتدای تعریف «تربیت»، عبارت «شناخت استعدادها» ذکر نشده است. زیرا با اینکه شناخت استعدادها و قابلیت‌های مربی برای تعلیم و تربیت لازم است، اما این شناخت متن تربیت نیست بلکه مقدمه آن است که از آن در علوم دیگری از قبیل روانشناسی و غیره بحث می‌شود.

تعریف تعلیم

تعلیم عبارتست از فراهم کردن زمینه‌ها و عوامل برای اینکه متعلم دانشی را واجد شود. نکته حائز اهمیت در این تعریف آن است که معلم فقط زمینه را جهت فراگیری متعلم آماده می‌کند و این متعلم است که خود، فعالانه به یادگیری می‌پردازد.

در بعضی از تعاریفی که از تعلیم صورت می‌گیرد، به جای عبارت «فراهم کردن زمینه‌ها و عوامل»، «انتقال معلومات به اذهان متعلمین» ذکر می‌شود.

لازم به توضیح است «نقل و انتقال» در این مورد، یک عنوان انتزاعی بیش نیست. به عنوان مثال معلم پای تخته می‌ایستد، می‌گوید و می‌نویسد، ... و خلاصه زمینه را جهت فراگیری متعلمین فراهم می‌نماید. وقتی این زمینه‌ها فراهم شد، نتیجه‌ای بر آن مترتب می‌گردد که در آن صورت گویند علم از معلم به متعلم منتقل شده است و چون معلم زمینه‌ها را فراهم کرده است می‌گویند او انتقال

داده است؛ از این رو نقل و انتقال در این مورد چیزی نیست جز آن که معلم زمینه‌هایی را جهت فراگیری متعلم فراهم می‌کند.

تفاوت مفهوم تربیت با تعلیم

۱ - مفهوم تربیت وسیع‌تر از تعلیم است - تعلیم فقط اختصاص به موجودی دارد که دارای درک و شعور باشد و بتواند علمی را فراگیرد. ولی تربیت در مورد موجودات بدون شعوری که قابلیت رشد دارند نیز صادق است. باغبان درخت را تربیت می‌کند، یعنی مقدماتی را فراهم می‌کند تا درخت قابلیت‌های بالقوه خود را فعلیت بخشد. بدین ترتیب قلمرو و محدوده تربیت، وسیع‌تر و گسترده‌تر از تعلیم است.

۲ - اهداف تربیت گسترده‌تر از اهداف تعلیم است. - بوسیله تربیت می‌توان تمامی استعدادهای جسمانی و روحانی، عقلی و عاطفی انسان را رشد داد، اما تعلیم فقط به افزایش معلومات ذهنی مرتبی کمک می‌نماید. لذا اهداف «تربیت» گسترده‌تر از اهداف «تعلیم» است.

۳ - تعلیم جنبه ذهنی و تربیت جنبه عملی دارد. - تعلیم جنبه ذهنی دارد. یعنی چه بسا افرادی که علم و آگاهی نسبت به بسیاری از مسائل دارند اما به هیچ یک از آنها عمل نمی‌کنند، اما تربیت جنبه عملی دارد. یعنی تربیت هنگامی اطلاق می‌شود که انسان علم و آگاهی خود را به کار گیرد.

به عنوان مثال اگر بخواهیم به شاگردان، اخلاق را «تعلیم» دهیم، باید کاری کنیم تا آنها از ارزشها و ضد ارزشها اطلاع حاصل کنند. در این صورت نمی‌توانیم بگوئیم که شاگردان تربیت اخلاقی شده‌اند، بلکه فقط تعلیم دیده‌اند.

اما اگر بخواهیم آنها را از نظر اخلاقی «تربیت» کنیم، علاوه بر اینکه به عنوان مقدمه کار لازم است آنها را از ارزشها و ضد ارزشها آگاه نمائیم، باید با اعمال روشهای تربیتی کاری کنیم تا آنها عامل به این ارزشها بشوند و از ضد ارزشها پرهیزند. در این صورت می‌توانیم ادعا کنیم که شاگردان را از نظر اخلاقی تربیت کرده‌ایم.

برای توضیح بیشتر تفاوت مفهوم تربیت و تعلیم، سخنی از «ویلیام جیمز» یاد می‌کنیم که قرن‌ها پس از تفتن و توجه دانشمندان اسلامی به این مسأله می‌گوید:

«تربیت عبارت از تنظیم قوای بشری است که حسن رفتار او را در جنبه‌های مادی و معنوی زندگی ضمانت می‌کند. ولی تعلیم، با معارفی محدود می‌گردد که معلم، آن را به شاگردان القاء می‌کند. لکن معارف و معلومات نمی‌تواند همیشه به عنوان یک عامل نیرومند و مؤثری برای عمل و رفتار باشد. آنگاه معلومات انسان می‌تواند سازنده و سامان بخش باشد که در زندگانی و طرز رفتار

او مورد استفاده قرار گیرد.»

در خاتمه لازم به تذکر است که هر چند تفاوت‌هایی بین دو واژه تربیت و تعلیم ذکر شد، اما این دو مفهوم ارتباط بسیار نزدیکی با یکدیگر دارند. وقتی بخواهیم انسان را تربیت کنیم و استعداد‌های او را شکوفا نماییم، بسیاری از مواقع باید چیزی به او یاد بدهیم تا انجام دهد، پس در امر تربیت، تعلیم مؤثر واقع می‌شود. تربیت نیز بعضی از مواقع در تعلیم مؤثر است. به عنوان مثال هنگامی که قوه دراکه انسان تربیت شود، او بهتر می‌تواند یاد گرفته و آموزش ببیند.

بحثی پیرامون تزکیه و تربیت در قرآن کریم

واژه «تزکیه» از ماده «زکی» و به معنی افزایش و نمو است، و در اصطلاح به معنی تهذیب استعمال می‌شود و این بدان خاطر است که تهذیب نفس موجب رشد و نمو و کمال انسان می‌گردد، این موضوع در مسأله زکات نیز صادق است، زکات ظاهراً چیزی از مال را کم می‌کند ولی در حقیقت موجب افزایش و برکت مال می‌شود، چنانکه سعدی می‌گوید:

زکات مال بدر کن که فضله رزرا چو باغبان بسپرد بیشتر دهد انگور
واژه «تزکیه»، در عین اینکه ابائی ندارد تا هم در مورد جنبه‌های روحانی و هم جسمانی بکار رود ولیکن در قرآن فقط در مورد نفس و روح و جنبه‌های معنوی انسان بکار رفته است، از جمله:

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا

(سوره شمس آیه ۸ و ۹)

«آنکه خویشتن را تزکیه کند رستگار است و آن که خویشتن را غوطه‌ور در معاصی کند، نومید و مأیوس است.»
و یا:

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى

(سوره اعلی آیه ۱۴)

به طوریکه ملاحظه می‌شود در آیات فوق، تزکیه متوجه ابعاد روحی و معنوی انسان است.
واژه «تربیت» از ریشه «رَبَّوْ» و به معنی افزایش و نمو است. اصطلاح «ربا» نیز که در مسائل اقتصادی مطرح است، از همین ماده است، و آن معامله‌ای است که موجب رشد و افزایش پول می‌گردد، از این نظر آنرا «ربا» نامیده‌اند.

بنابر این هر دو لغت «تربیت» و «تزکیه» از نظر لغوی دارای معنی مشابهی هستند، ولیکن در عین حال قرآن کریم، واژه «تزکیه» را در مورد جنبه‌های روحی و واژه «تربیت» را بیشتر در مورد جنبه‌های جسمی انسان به کار برده است.

واژه «تربیت» دو مورد در آیات شریفه ذکر شده است، که از دقت در آنها معلوم می‌شود که

در مورد جهات جسمانی انسان به کار رفته است. در داستان موسی (ع) و فرعون می بینیم وقتی موسی (ع) در برابر استکبار فرعون قیام می کند تا مستضعفان را نجات دهد، فرعون به او می گوید:

أَلَمْ تُرَبِّكَ فِينَا وَلِيداً وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ

(سوره شعراء آیه ۱۸)

«آیا در دوران کودکی تو را در میان جمع خود تربیت نکردیم و سالهائی از عمر خود را در میان ما نگذرانیدی؟»

اینجا فرعون خودش را مربی موسی معرفی می کند و حضرت موسی هم آن را نفی نمی کند. بدون شک تربیت موسی بوسیله فرعون، هرگز پرورش عواطف و ایمان و جنبه های انسانی و معنوی موسی نبوده است، بلکه فقط موسی را که کودک شیر خواری بوده است، با فراهم کردن امکانات مادی، از نظر جسمانی رشد و نمو داده است.

تقدم تزکیه بر تعلیم به لحاظ ارزش و اهمیت

در مضامین قرآنی و احادیث اسلامی — آنگاه که سخن از تزکیه و تعلیم به میان می آید — در اکثر موارد «تزکیه» در نوبت نخستین قرار دارد. قرآن کریم، هنگامی که هدف از بعثت انبیاء را در طی آیاتی ذکر می کند، به اهمیت والای تزکیه و تقدم آن بر تعلیم اشاره می نماید، آنجا که می گوید:

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

«اوست آنکه بر انگیخت در میان امی ها، پیامبری را از آنها که می خواند برایشان آیات خدا را و «تزکیه» می کند آنها را و «تعلیم» می دهد ایشان را کتاب و حکمت و بدرستی که پیش از بعثت در گمراهی آشکار بودند.» متأسفانه در اکثر مدارس و مراکز، علمی بشر، به تعلیم قناعت شده است و به مسأله تزکیه توجه کافی مبذول نشده و نمی شود. بسیاری از معلمین سعی و کوشش خود را صرفاً به پر کردن اذهان شاگردان با معارف و محفوظات و سرانجام پیروزی قبولی او در امتحان، محدود می سازند. ارزش کوششهای شاگرد و حتی معلم نیز — از دیدگاه جوامع امروزی — در همین چهار چوب محدود ارزیابی می شود. آنچه از نظر بازارسان مراکز علمی و حتی اولیای شاگردان، بسیاری از مواقع در جوامع کنونی در درجه والای اهمیت قرار دارد، اینست که فقط شاگرد معلوماتی کسب کند و در امتحانات موفق گردد. به همین جهت مراکز علمی جوامع منحل امروزی به نتایج علمی شاگرد بیش از تزکیه او اهتمام نشان می دهند، و بدون شک هیچ امری در مسائل تعلیم و تربیت زیان بخش تر از این امر نیست. چون بشر می تواند منهای بسیاری از معلومات ذهنی به زندگانی انسانی خود ادامه دهد، ولی هرگز نمی تواند با داشتن همه معارف و تکنیکها بدون تزکیه و تربیت صحیح، به زندگانی انسانی دست یابد.

ضرورت تعلیم و تربیت

شاید کمتر کسی باشد که درباره لزوم تعلیم و تربیت شک کند، زیرا با اندکی تفکر، روشن می‌شود که انسان «شدن» انسان مرهون و مدیون اقدام‌های تعلیمی و تربیتی — چه از طرف خود^۱ (خودسازی) و چه از طرف پرورش‌دهندگان او — می‌باشد.

افلاطون می‌گوید: «... در اثر تربیت، جسم و روح انسان، به بلندترین پایه جمال و کمال می‌رسد، بنابر این عالی‌تر و مقدس‌تر از تربیت، فنی نیست».

تعلیم و تربیت به‌ویژه تعلیم و تربیت دینی می‌تواند ارتباط آفریده با آفریدگار را مستحکم‌تر نماید و او را به‌پذیرش تعهد و قبول مسئولیت وادارد. اساساً انگیزه بعثت انبیاء، امامت معصومین (ع) و ولایت فقها نیز بر همین هدف استوار است.

تعلیم و تربیت می‌تواند به‌رشد و ارتقای جسمانی و روحانی انسان مدد نماید و نیازهای فردی، اجتماعی، اقتصادی... انسان را تأمین کند. اساساً باید دانست که تمام امور زندگی بشر چه در حال فردی و چه اجتماعی، بطور مستقیم یا غیرمستقیم با امر تعلیم و تربیت ارتباط دارد. زیرا انسان موجودی صاحب اختیار و دارای اراده آزاد است و این اراده و اختیار تحت تأثیر حالات درونی و گرایشهای روحی او است. لذا انسان به‌هر صحنه‌ای که وارد شود اعم از اقتصاد و سیاست و هنر و... عنان اختیار او در آن صحنه در دست همان امیال و گرایشها خواهد بود. حال اگر این امیال و کششهای درونی در اثر تعلیم و تربیت صحیح به‌مسیر درست و اصولی خود هدایت شود، می‌توان امید داشت که انسان در صحنه‌های گوناگون مطابق حق و به‌روش صحیح عمل خواهد کرد و اگر اراده او تنها تحت تأثیر امیال و خواهشهای نفسانی باشد و هیچ عامل تربیتی آن‌را کنترل و هدایت نکند، مسلماً عملکرد انسان خالی از خطا و اشتباه نخواهد بود.

اهمیت تربیت از نظر پیشوایان اسلام

پیشوایان گرامی اسلام (ع) از همان ابتدا مسأله «تربیت و هدایت» مردم را در رأس برنامه‌های خود قرار می‌دادند.

جریان باز پس گرفتن شریعه آب از سپاه معاویه و مباح و آزاد گذاشتن آن برای عموم دوست و دشمن، از طرف حضرت علی (علیه السلام)، از وقایع جالب جنگ صفین است، چون دشمن فکر می‌کرد که حضرت مقابله به‌مثل خواهد کرد. بدنبال این فتح، حضرت چند روزی را ترک مخاصمه و به اصطلاح امروز (آتش‌بس) اعلام کردند و بعد در برابر تعجب عده‌ای و سؤال برخی که شاید این تأمل و درنگ بخاطر ترس از شهادت باشد، فرمود:

« بخدا قسم یک روز جنگ کردن را به تأخیر نینداختم مگر برای آنکه می خواهم گروهی بیدار شده و به من ملحق گشته و هدایت شوند. با چشم کم نور خود روشنی مرا ببینند و این تأمل و درنگ در کارزار نزد من محبوبتر است که آن گمراهان را بکشم.»^۱

حضرت علی (ع) در میدانهای جنگ به تربیت دسته جمعی و گروهی اکتفا نمی کرد و گاه به تربیت فردی نیز می پرداخت:

شیخ صدوق در کتاب شریف «توحید» و «خصال» نقل می کند: در جنگ جمل، عربی از میانه لشکریان برخاسته و عرض کرد:

یا علی آیا اعتقاد شما بر این است که خدا یکی است؟

اصحاب حضرت از این سؤال، در این موقع حساس جنگی تعجب کردند و گفتند: مگر

نمی بینی امام (ع) در این جبهه با چه مسائلی مواجه است؟!

حضرت علی (ع) فرمود: بگذارید جواب سؤال خود را بگیرد و نسبت به خدای خود معرفتی حاصل کند زیرا او همان را می خواهد که ما آنرا از دشمن خود (در این جنگ) می خواهیم. (به عبارت دیگر مقصود ما از همه این جنگها، تربیت و بیداری مردم است و مبارزه و جنگ اصالت ندارد و نمی تواند هدف قرار گیرد.)

سپس حضرت با کمال خونسردی، در میانه کارزار، مسأله توحید را آنچنان برای او شرح داد تا وی کاملاً قانع شد.

بنابراین در اهمیت تعلیم و تربیت همین بس که پیشوایان ما در همه مراحل حتی در سخت ترین برخوردهای صحنه خونین جنگ، لحظه ای از آن غافل نبودند، چنانکه خطبه های امیرالمؤمنین (ع) و امام حسین (ع) در میادین جنگ و آثار درخشان تربیتی آنها همه حاکی از این مطلب است.

به اندازه ای رهبران ما به مسأله «تربیت» توجه داشتند که حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: رسول خدا (ص) هنگام اعزام من به یمن فرمود: «یا علی... اگر یک نفر بوسیله تو مسلمان شود بهتر است از آنچه که خورشید بر آن می تابد.»^۲

در حدیث دیگری رسول خدا (ص) در اهمیت تربیت انسانها می فرماید: «اگر خداوند بوسیله تو یک فرد را هدایت کند برای تو بهتر است از دنیا و آنچه که در دنیا است.»^۳

۱ - نهج البلاغه فیض الاسلام، ص ۱۳۶

۲ - سفینه البحار، ص ۷۰۰ نقل از نوادر راوندی

۳ - لَأَنَّ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا. (منية المريد، شهید ثانی، ص ۱۰)

معاویه بن عمار گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم شخصی حدیث شما را نقل می‌کند بصورتی که در میان مردم پخش می‌شود و در نتیجه آن دل‌های مردم و خصوصاً شیعیان شما آرامش و قدرتی می‌گیرد، در حالیکه ممکن است عابدی از شیعیان شما چنین حرکتی را نداشته باشد، کدام افضل است؟

امام صادق (علیه السلام) در جواب فرمود: «کسی که حدیث ما را نقل می‌کند تا دل‌های شیعیان و سایر مردم از آن قدرتی بگیرد، مقامش از هزار عابد بالاتر است.»^۱

اهمیت تعلیم از دیدگاه معصومین (ع)

پیرامون اهمیت «تعلیم» و مقام والای معلم، در سیره معصومین (ع) و سخنان ایشان، مطالب فراوانی جلب نظر می‌کند که در این مختصر به ذکر چند نمونه از آنها اکتفا می‌کنیم. ذکر همین خلاصه، حاکی از جایگاه رفیع معلم و اهمیت «تعلیم» از دیدگاه اسلام است:

امام حسین (ع) به ابو عبد الرحمن سلمی که معلم قرآن بود و به یکی از فرزندان آنحضرت سورة حمد را یاد داده بود، هدایای فراوانی عطا فرمود و هنگامیکه مردم با تعجب گفتند که این معلم در خور چنین هدایائی نبود، حضرت جمله‌ای فرمود که ارزش این جمله به مراتب بیشتر از آن جوایز بود و مقام چنین معلمی را بیشتر تثبیت می‌کرد. فرمود:

«آنچه را که من در مقابل این تعلیم و آموختن تقدیم داشتم کجا و آنچه را که او به کودک من عطا کرده است کجا.»^۲

رسول گرامی اسلام (ص) در اهمیت «تعلیم» می‌فرماید:

«هیچ صدقه و بخششی - از لحاظ میزان پاداش و بازده معنوی - نمی‌تواند با نشر و تعلیم علم، برابری کند.»^۳

همچنین فرمود: «هرگونه هدیه و ارمغانی که یک فرد مسلمان به برادر دینی خود اهدا می‌کند، برتر و والاتر از سخن حکمت‌آمیز نیست، سخنی که خداوند - از رهگذر آن - بر مراتب هدایت آن برادر ایمانی افزوده و از گمراهی او جلوگیری می‌کند.»^۴

امام صادق فرمود:

«اگر کسی راه و رسم خیر و نیکی را به شخصی تعلیم دهد هم وزن پاداش کار نیک او، اجر

۱ - أَلْرَوَايَةُ لِحَدِيثِنَا يَشُدُّ بِهِ قُلُوبُ تَبِعَتِنَا أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ غَايِبٍ.
(معالم الدین فی الاصول ص ۱۰، چاپ عبدالرحیم)

۲ - أَيْنَ يَقَعُ مَا قَدَّمْتُ لِمَا قَدَّعَظِي.

۳ - مَا تَصَدَّقَ النَّاسُ بِصَدَقَةٍ مِثْلَ عِلْمٍ يَنْشُرُهُ (منية المريد، ص ۹)

۴ - مَا أَهْدَى الْمَرْءَ الْمُسْلِمَ إِلَى أَجْبِهِ هَدِيَّةٌ أَفْضَلُ مِنْ كَلِمَةٍ حِكْمَةٍ يَزِيدُهُ اللَّهُ بِهَا هَدًى وَيَزِدُّهُ عَنْ رَدًى

(منية المريد، ص ۹)

و پاداشی عاید وی می‌گردد. [یکی از حاضران مجلس امام صادق (ع) که راوی این سخن نیز می‌باشد،] از آنحضرت پرسید: حتی اگر رهنمون فرد دومی به خیر و نیکی باشد باز هم از چنین پاداشی بهره‌مند می‌شود؟ حضرت در پاسخ او فرمود [فرد دوم که سهل است] اگر او همه مردم عالم را به خیر و نیکی راهبری کند همانند و برابر اجر و مزدکار خیر آنان، اجر و پاداشی نصیب چنین معلم و راه‌گشای خیر و نیکی می‌شود. «راوی می‌گوید: پرسیدم اگر از دنیا برود همین پاداش برای او منظور می‌شود؟ فرمود: آری اگر چه از دنیا برود.»^۱

امام رضا (ع) فرمود:

«در روز رستاخیز به فرد عابد و زاهد چنین خطاب می‌شود: مرد خوبی بودی، همت و کوشش تو در ذات و شخص خودت محدود بود. و چون در زندگانی، باری به دوش دیگران نبودی [و از خویشتن حمایت کردی] بنابراین به بهشت درآی — ولی باید بدانی که حق نداری دیگران را با خود همراه سازی چون اثر و جودی تو از مرز نجات خودت تجاوز نمی‌کرد] در حالیکه فقیه و عالم آگاه به موازین دین [که احساس رسالت و مسئولیت می‌کرد] و خیر او به دیگران می‌رسید و آنان را از دشمنان‌شان رهایی می‌بخشید و نعمت‌های بهشت الهی را نسبت به آنان سرشار می‌ساخت و در نتیجه، عوامل جلب رضای الهی را برای آنها روشن می‌نمود خطاب به او در روز قیامت می‌گویند:

ای کسی که افراد یتیم و بی‌سرپرست آل محمد را تحت تکفل و سرپرستی خود قرار داده و افراد سست ایمانی را که از دوستان ما بودند به حق و حقیقت رهنمون شدی، [در این عرصه دهمتناک و بلاخیز] درنگ کن [تا دیگران را زیر چتر حمایت خویش قرار دهی] و برای هر کسی که از تو بهره‌ای گرفته و یا از تو، علم و دانشی آموخته است وساطت و شفاعت کنی. او کمی درنگ می‌کند و پس از آن وارد بهشت می‌گردد و همراه او گروه‌های فراوانی در ورود به بهشت با او همگام می‌گردند تا آنگاه که ده گروه صد هزار نفری به دنبال او به چنین افتخاری نائل می‌شوند. از این گروه‌های چشمگیر و فراوان، عده‌ای، شاگردان بدون واسطه او هستند و عده‌ای دیگر که شاگردان شاگردان او می‌باشند و از هنگام تعلیم تا روز قیامت با وسائط دور و درازی از شاگردان و جیره‌خواران مکتب این عالم آگاه دینی بشمار می‌آیند^۲

احادیثی که از نظر دانشجویان عزیز گذشت، نمونه‌هایی از روایاتی است که راجع به اهمیت و ارزش «تعلیم» به ما رسیده است، اگر چه اینگونه احادیث فراوان و چشمگیر است ولی ما به منظور رعایت اختصار در تدوین کتاب، به ذکر همین مقدار بسنده نمودیم؛ و برای تکمیل

۱ — الکافی ج ۱، ص ۴۲ و ۴۳

۲ — آداب تعلیم و تعلم در اسلام، ص ۸۱ و ۸۲

مطلب مطالعه کتاب «منية المرید» از شهید ثانی را توصیه می‌نماییم. این کتاب که به زبان فارسی به نام «آداب تعلیم و تعلم در اسلام» منتشر شده است، شامل مجموعه‌ای از دستورات و آداب اسلامی است که دانستن و عمل به آنها برای یک معلم و مربی مسلمان ضروری است. علاوه بر کتاب مذکور، کتاب «آداب المتعلمین» از خواجه نصیر طوسی،^۱ مشتمل بر نکات مهمی است که آگاهی از آنها برای هر دانشجوی مسلمان لازم است. از اینرو با معرفی کتب یاد شده بعنوان کتاب کمک درسی از ذکر مفاد آنها در اینجا حتی المقدور اجتناب شده است.

تحقیق

- ۱ - بررسی کنید دو اصطلاح «تزکیه» و «تربیت» و مشتقات آنها، در کدامیک از آیات قرآن کریم و با چه معنایی ذکر شده‌اند؟
- ۲ - تحقیق کنید مسأله «تقدم تزکیه بر تعلیم»، تا چه حد در گذشته و حال عملاً مورد توجه اولیا و مربیان بوده است؟
- ۳ - خلاصه‌ای از کتاب «آداب تعلیم و تعلم در اسلام» را تهیه نمایید.
- ۴ - ترجمه‌ای به زبان فارسی از کتاب آداب المتعلمین خواجه نصیر تهیه کنید، اینکار را بهتر است بصورت دسته‌جمعی انجام دهید.

۱ - این کتاب بزرگان عربی و در مجموعه «جامع المقدمات» چاپ شده است.

ویژگیهای تعلیم و تربیت اسلامی

۱ - تزکیه و اصلاح خویش

قرآن کریم می‌فرماید.

«عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ»^۱

«ایمان خود را نگهدارید که اگر همه گمراه شوند و شما براه هدایت باشید زیانی از کفر

آنها بشما نخواهد رسید.»

در نفس انسان نیازهای متعددی است و همگی طالب ارضا هستند. امکانات متعددی نیز به انسان عطا شده است تا هم بتواند نیروی خود را صرف ارضای نفسانیات کند و هم بتوسط امکانات و نیروهای داده شده جلو خواهشهای نفسانی را بگیرد و کششهای درونی را تحت نظم و ضابطه درآورد.

خداوند برای انسان میزانهای معینی را معلوم نموده است تا برطبق آنها رفتار کند و از حدود آنها تجاوز ننماید. از او خواسته شده است که بر صراط مستقیم گام نهد و از خود مواظبت کند که به راههای انحرافی در نغلطد، و به انسان اعلام شده است که ارتکاب خطا موجب عقب ماندگی و کیفر است.

میزانهای صحیح عقاید و رفتار از طریق وحی، توسط انبیا تعیین و اعلام شده است و برای هرگونه رفتار از خرد و کلان، جزئی و کلی، در رابطه با خود و با دیگران و در ارتباط با جهان هستی و خالق عالم، میزانی مشخص کرده‌اند، و صحیح را از غلط و صواب را از خطا باز شناسانده‌اند. قرآن کریم بیانگر هر چیز و هرا مراست و از آنچه موجب رشد و تعالی انسان است بتفصیل سخن آورده، و اینهمه تحلیل و تفسیر امور بتوسط انبیا و کتاب آسمانی را حجتی از بیرون وجود انسان شمرده‌اند.

در درون انسان، ابزار شناساگر قرار داده است تا بوسیله آنها حق را از باطل متمایز کند. این ابزار مشتمل بر اندامهای حسی و ادراکات و منطق و عقل است که معارف لازم را بتوسط آنها میتوان کسب کرد.

به انسان آزادی داده شده تا راه خویش را برگزیند و مطابق اختیار و انتخاب خویش عمل کند. چنانچه خواست ایمان آورد و اگر نخواست راه کفر پیماید. می تواند ایثار کند، و می تواند که تجاوز کار باشد. میدان عمل باز و فرصت اقدام فراهم است.

نتیجه اینکه انسان مختار و شناساگر و صاحب امکانات و توانائی هائی است که می تواند در پیشگاه خداوند، سر به اطاعت نهد و طبق فرمان الله و موازین قسط و یا مطابق امیال نفسانی خود عمل نماید.

چنانچه انسان طبق میل خویش و بدون رعایت موازین اسلامی عمل کرد از حدود، خارج شده، و به تعبیر قرآن به خودش ستم کرده است:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...

«ای مردم هر ظلم و ستم که بکنید، منحصرأً بنفس خودتان کرده اید (و بجهت) متاع فانی دنیاست...»

آیه کریمه صراحت دارد که حاصل ستمگری عاید خود شخص میشود و علت ارتکاب ستم، دنیا گرایی و دوستی کالای دنیاست.

در آیه دیگر می فرماید:

إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا...

«اگر نیکی کنید بخودتان کرده اید. و چنانچه بدی کنید عاید خودتان خواهد شد.»

اگر در آیه قبل بحث از ستم رفت که حاصلش عاید خود ستمگر است، در این آیه سخن از احسان است که نتایجش عاید خود احسان کننده می گردد. پس نیکی کسی را بحساب دیگری نمی نهند، و بدی کسی را در پرونده دیگری ضبط نمی کنند. در این رابطه می فرماید:

«هیچکس بار گناه دیگری را بر دوش نکشد، (و آنکس که بارش سنگین است) اگر دیگری را به کمک خود طلبد، نمیتواند بار وی را بکشد، اگر چه خویشاوندش باشد، (ای رسول) تو فقط آنانرا که در پنهانی و خلوت از خدای خود می ترسند، و نماز پیاپی دارند، می توانی خدا ترس گردانی. هرکس خود را تزکیه کرد (از کفر و گناه و اخلاق زشت منزّه ساخت) سود و سعادتش بر خود اوست و بازگشت همه بسوی خداست.»

بعضی اوقات، همین که گفته می شود فلان فرد مرتکب خطا یا جنایت شده است و بایستی به کیفر برسد، می گویند، اجتماع ناسالم بوده و بایستی شرایط اجتماعی را مساعد کرد تا فرد خطا نکند، و با این تعبیر و طرز فکر نتیجه می گیرند که فرد نباید تنبیه شود. این تفکر با توجه به آیه فوق باطل است. زیرا می فرماید هیچ حمل کننده ای بار گناه دیگری

را حمل نمی‌کند، گرچه خویشاوند او باشد و هر مجرم شخصاً مسئول جرائم و گناهان خویش است. نکته دیگر در رابطه با پرورش نفسانی براساس قرآن مجید اینستکه، نحوستی که برای هرکس پدید می‌آید و انحطاطی که پیدا می‌کند بخاطر اسرافکاری خود اوست:

قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَئِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ.^۱

«(رسولان) گفتند فال بد که می‌گوئید منشأ آن درون خود شما است، اگر بیاد آورید، زیرا شما قومی اسرافکار هستید (حق را نمی‌پذیرید)» پس اگر هدف تربیت را سعادت‌مندی بدانیم و آنرا عاملی برای زدودن موجبات شقاوت و ضلالت و نحوست بحساب آوریم، مبدأ آن در باطن خود شخص است.

نکته قابل ملاحظه در این رابطه اینستکه امکان تزکیه نفس برای افراد فراهم است، زیرا هرکس با عقل و تفکر خویش می‌تواند نیک را از بد باز شناسد. اگر انسان تحت تأثیر نفس اماره قرار دارد و براساس انگیزشها و محرکهای جسمی و عاطفی به بدی می‌گراید، در عین حال تحت تأثیر عواطف انسانی برین و نفس لواحه و مطمئنه نیز هست و قادر است که خود را از ارتکاب معصیت باز پس کشد. می‌تواند با اختیار، گزینش کند و به وجه احسن عمل نماید.

۲ - هدایت و حفاظت از دیگران

خداوند فرماید:

وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ.^۲

«کدامین گوینده، نیکوتر از آنکس است که خلق را بسوی خدا بخواند و بگوید من از تسلیم شدگان بخدا هستم؟»

هر مسلمان وظیفه دارد دیگران را بسوی خدا دعوت کند، آنان را به احکام اسلام و اصول و فروع دین آشنا نماید، و بردانش و بشینش هموعان بسفزاید، و راه صحیح از غلط را ببدانان بشناساند. تا از انحراف مصون بمانند و به راه خطا گام ننهند.

هر مسلمان باید تبلیغ را از خانواده‌اش شروع کرده و سپس آنرا به محله و شهر و کشورش گسترش دهد. خداوند متعال به پیامبر (ص) فرمود:

وَالَّذِرُ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ * وَاحْضِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ^۳

«نخست خویشان نزدیکت را از خدا بترسان. آنگاه پروبال مرحمت بر تمام پیروان با ایمانت بتواضع بگستران.»

۲ - سوره فصلت، آیه ۳۳

۱ - سوره یس، آیه ۱۹

۳ - سوره شعراء، آیه ۲۱۴ و ۲۱۵

با توجه به اینکه پیامبر خدا فرمود:

كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ^۱

«همه شما رعایت کننده و مسئول رعیت خود هستید.»

به این نتیجه می‌رسیم که علاوه بر اینکه هر مسلمان مسئول حفاظت خویشتن است، مسئول حفاظت دیگران از انحراف و زیان و مأمور هدایت دیگران به صراط مستقیم نیز هست، و مؤمن برای اینکه نقش خلیفه‌اللهی را به نحو مطلوب ایفا کند، نمی‌تواند در برابر هر گونه اعمال و افعال خلافی که دیگران انجام می‌دهند، ساکت و بی‌تفاوت بماند.

بعضی از ضرب‌المثل‌ها و سخنان و اشعار است که میان بعضی از مردم متداول است، اما، با مسئولیت اجتماعی که هر مسلمان داراست سازگار نیست. مثلاً:

ما که مدعی العموم نیستیم.

سرت بکار خودت باشد.

به ما چه، مگر ما قاضی هستیم.

از ما گذشته...

آیا ما قدرت مقابله با این همه کج رویهای مردم را داریم و...

اینگونه سخنان معمولاً دیگران را به عدم مسئولیت دعوت می‌کند و گوئی انسان باید فقط منافع شخصی خود را تأمین کند و از هر صحنه‌ای که اندک خطر جانی دارد خود را دور نگه دارد، و یا از ورود در هر نزاعی که احتمال ملامت شدن، و تخفیف در شخصیت را دارد باید بگریزد و از مخالفت با هر جابر و ستمگر خودداری نماید. در حالیکه خداوند می‌فرماید:

فَلَا تَخْشَوْا النَّاسَ وَآخِشُوا وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا
أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ^۲

«از کسی نترسید و از من بترسید و آیات مرا بیهای اندک نفروشید که هر کس برخلاف آنچه خدا فرستاده است، حکم کند، از کافران خواهد بود.»

براساس این آیه، اختصاصاً معلمان موظف‌اند که شاگردان را طوری آگاه و تشجیع نمایند که برای استقرار احکام اسلام، امر به معروف و نهی از منکر کنند و با هر کسی که گامی خلاف احکام اسلامی بردارد، مقابله نمایند و با توجه به اقتضای امر بطور صریح یا بصورت ضمنی با عمل خلاف مخالفت نمایند.

در اینجا نکته مهمی که باید بدان توجه نمود این است که تلاش در راه تربیت بندگان خدا، توفیق بسیار بزرگی است که اگر انسان موفق بدان گردد آثار و نتایج معنوی این عمل از تمام

اعمال عبادی دیگر برای او بیشتر خواهد بود. هر قدمی که انسان در مسیر تربیت دیگران برمی‌دارد در واقع آن قدم را در جهت تربیت و هدایت خویش برداشته است چرا که بدون تلاش در جهت نشر و تبلیغ دین خدا، انسان نمی‌تواند تربیت اسلامی را بطور کامل در خود تحقق بخشد.

آنچه در امر هدایت و ارشاد غیر حائز اهمیت بوده و توجه کامل به آن ضروری است، این است که این عمل مقدس بشرطی توفیق بزرگ به حساب می‌آید که انسان صلاحیت این کار را تحصیل کرده و شرایط لازم برای این عمل را بدقت مراعات نماید. چه بسیارند کسانی که بظاهر گمان می‌کنند که به تربیت و هدایت دیگران مشغولند حال آنکه با هر گفتار و کردارشان دیگران را گامی از سعادت و رستگاری دورتر می‌کنند. البته همان اندازه که هدایت دیگران توفیق بزرگی است، گمراه نمودن آنان نیز بدبختی و ضلالت بی‌انتهائی است. تربیت دیگران، بخصوص تربیت کودک و نوجوان، امری است که ظرائف و لطائف بسیار دارد و کسیکه در این راه قدم برمی‌دارد باید بداند که مراعات ظرافت و دقت و لطافت طبع در این امر بسیار مهم است. ای بسا یک گفتار ظاهراً حق اما نابجا و بی‌موقع باعث دوری یک فرد از دین و ایمان گردد و یا یک سختگیری بی‌جا باعث تنفر او از دین شود. بنابراین عدم احساس تعهد عمیق توأم با عدم ترس و نگرانی از اینکه مبادا در امر تربیت و هدایت دیگران قصوری شده باشد، خود می‌تواند منشأ گرفتاریهای اساسی گردد. مربی باید همواره مراقب حال درونی و اعمال و رفتار ظاهری خود باشد که آنی از یاد خدا و محور اخلاص فاصله نگیرد و گر نه انحراف جزئی او به متربی منتقل گشته و او را هم گمراه خواهد نمود.

خلاصه اینکه امر به معروف و نهی از منکر و تربیت غیر باید با جمع شرایط انجام گیرد و هر کس باید قبل از آنکه قدم در این راه بگذارد، ابتدا به تربیت و سازندگی خویش بپردازد.

۳ - خدا را بر خود، و بر جزء جزء رفتار خویش ناظر دانستن

یکی از تفاوت‌های بارز نظام تربیت اسلامی با نظام‌های دیگر تربیتی در اینست که در نظام‌های دیگر هیچگونه نظارتی خارج از وجود انسان مطرح نبوده و شخص جز خود و وجدان خود ناظری در کار خویش احساس نمی‌کند. طبیعی است که اگر انسان هیچ ناظری جز خود نداشته باشد، با خود کنار آمدن و بسیاری از خلاف‌ها را نادیده انگاشتن کار آسانی خواهد بود. اما در نظام تربیتی اسلام در عین حالیکه وجدان و نفس لوازم برای خود اصالت و ارزش داشته و موجودیت و اهمیت آن نفی نمی‌شود، هر مسلمانی علاوه بر وجدان خود، خالق وجدانها و بلکه خالق تمام اشیاء و کائنات را بر کارهای خود ناظر می‌بیند: **إِنَّ رَبَّكَ لَبَالْمُرْصَادُ**^۱. به درستی که

خداوند تو را می‌باید. مسلماً در چنین شرایطی انسان هرگز نمی‌تواند به کمترین انحرافی از جاده مستقیم حق تن داده و پیش نفس خود باطلی را حق یا حق را باطل جلوه دهد، زیرا راه هرگونه خود فریبی منطقاً بسته است وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْتُمَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ^۱، او با شماست هر کجا باشید و خداوند به آنچه می‌کنید بیناست.

البته نباید فراموش کرد که در این نظارت آنچه یک انسان عاقل را از خلاف برحذر می‌دارد ترس به معنای عامیانه آن نیست (بمانند ترسی که انسان از موجودات خطرناک دارد)، بلکه بیش از آنکه ترس باشد شرم و حیاست. یعنی وقتی انسان، خالق حکیم و دانا و مهربان را ناظر بر اعمال ظاهری و نیات باطنی خود ببیند، مسلماً اگر قلبش سالم و فطرتش پاک باشد از خطا کردن و نادیده گرفتن فرامین الهی در حضور او شرم می‌کند و مرتکب خلاف نمی‌گردد.^۲

۴ - اولویت حیات اخروی در عین تأمین حیات دنیوی وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى.^۳

«زندگی اخروی بسی بهتر و جاودانه است.»

در قرآن به بهره‌مندی از دنیا، برطبق موازین و مقرراتی توصیه شده است و دنیا مردود نیست. اسلام ترک دنیا و انزوا و پوچ‌گرایی معنی ندارد. هر آنچه را که خداوند حلال کرده است و استفاده از آن لذات را مشروع دانسته، کسی نمی‌تواند حرام کند. اگر کسی، حلالی را حرام کند، خلاف اسلام عمل کرده است. میان بهره‌مندی از دنیا و تمتعات آخرت که در آینده خواهد بود، موازنه‌ای باید برقرار نمود. قرآن کریم می‌فرماید:

وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ...^۴

«با آنچه خداوند بتو داده است ثواب آخرت را بجوی و بهره‌ات را از دنیا هم فراموش مکن، و نیکی کن (انفاق کن از روزی) همانطور که خداوند به تو نیکی کرده است.»
روشن است که در آیه فوق زندگی دنیا بعنوان وسیله و مقدمه‌ای جهت تدارک موجبات نیک بختی در آخرت برشمرده شده است. در عین حال برای اینکه کسی یکسره دست از دنیا نشوید، خاطر نشان شده که ثمرات دنیا را فراموش نکند.

۱ - سوره حدید آیه ۴

۲ - در کتاب «اخلاق اسلامی» در مبحث «یاد خدا» در این زمینه فرا گرفته‌اید.

۳ - سوره اعلی، آیه ۱۷

۴ - سوره قصص، آیه ۷۷

۵ - جامعیت و شمول

روش اسلام برای تربیت عبارتست از رسیدگی همه جانبه به سرشت و آفرینش بشر، و چیزی را در این میان به جای نگذاشته و از چیزی غفلت نمی کند. هم به تربیت جسمش می پردازد و هم عقل و روانش، هم شامل زندگانی معنوی اوست و هم حیات مادی، و بالاخره سرتاسر فعالیت های او را در بر می گیرد.

در فصول بعد پیرامون «ابعاد وجودی انسان و اهمیت تربیت آنها» از نظر اسلام مطالبی را ارائه خواهیم کرد.

۶ - اختصاصی نبودن تحصیل علم

رسول اکرم (ص) می فرمود:

طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ

«جستجو و تحصیل علم بر هر مسلمانی فرض و واجب است.»

در تواریخ آمده است که قبل از ظهور اسلام، بعضی از جوامع متمدن آنروز، تحصیل علم را از حقوق و امتیازات بعضی از طبقات می دانسته اند و برای سایرین چنین حقی قائل نبوده اند. در اسلام نه تنها علم بعنوان «حق» از امتیازات کسی نیست، بلکه به عنوان «تکلیف» و «وظیفه» مانند سایر تکالیف بر همه افراد تحصیل آن، فرض و واجب است.

حدیث فوق بیانگر این مطلب است که فریضه علم یک فریضه عمومی است اختصاص به طبقه ای یا صنفی و یا جنسی ندارد. در تکالیف اسلامی ممکن است امری بر حاکم، فرض باشد نه بر رعیت، یا بر رعیت فرض باشد نه بر حاکم، وظیفه مرد باشد نه وظیفه زن، مانند جهاد که فقط بر مردان فرض است، اما فریضه علم، بر هر مسلمانی فرض است و هیچ گونه اختصاصی به طبقه ای ندارد. همچنین رسول اکرم (ص) فرمود:

الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ يَأْخُذُهَا آيِنَمَا وَجَدَهَا

«حکمت^۲ گمشده مؤمن است، هر جا آنرا بیابد، اخذ می کند.»

یگانه شرط فرا گرفتن علم اینست که، آن علم درست و صحیح و مطابق با واقع و حقیقت باشد، و مهم نیست که چه کسی آنرا تعلیم می دهد.

حضرت علی (ع) می فرماید:

حکمت گمشده مؤمن است، پس آنرا بیابید، هر چند در نزد فرد مشرک و یا منافق باشد.

۱ - این حدیث، از جمله احادیثی است که فریقین، آنرا از رسول اکرم (ص) نقل کرده اند.

۲ - «حکمت»، و بمعنای مطلب محکم و متقن و منطقی و درست است.

این احادیث، قید و محدودیت را در باب علم از لحاظ طرف ارتباط یعنی از لحاظ کسانی که یک نفر مسلمان علم خود را از آنها فرامی گیرد، برداشته است. ممکن است وظیفه ای از این نظر محدود باشد، مثلاً نماز جماعت را باید به یک نفر اقتدا کرد، اما شرطش اینست که آن شخص مسلمان، مؤمن و عادل باشد. اما در تعلیم و تعلم هیچیک از این شروط منظور نشده است. البته لازم به تذکر است که در بعضی از موارد انسان در درست و صحیح بودن مطلب تردید دارد، در اینگونه موارد کسانی که اهل تشخیص نیستند نباید سخن هر کس را بپذیرند، باید دقت کنند که تحت تأثیر و تلقین چه کسی هستند، چرا که در صورت عدم دقت در این امر ممکن است گمراه شوند. لذا اخذ علم از مشرک و منافق، در مواردی است که در صحت مطالب علمی آنها شکی نباشد مثلاً دانشمند مشرکی در زمینه علم پزشکی تحقیقات فراوانی انجام داده است و طبیب حاذقی است، لذا باید از علم او در این زمینه استفاده کرد.

۷ - تحصیل علم در هر زمان و مکان

رسول اکرم (ص) می فرمود:

أَطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّخْدِ

«در همه عمر، از گهواره تا گور، در جستجو و طلب علم باشید.»

بنابراین تحصیل علم از نظر اسلام، زمان معینی ندارد، در هر زمانی باید از فرصت برای یادگیری استفاده کرد.

ممکن است فریضه و تکلیفی از لحاظ زمان محدودیت داشته باشد و نتوان در هر زمانی به آن پرداخت، مثلاً حج واجب است اما در همه وقت نمی توان آنرا بجا آورد، موسم معین دارد و آن ماه ذی الحجة است، ولی فریضه علم محدود بهیچ وقت، هیچ زمان و هیچ سن و سال نیست، زمان تحصیل علم از گهواره تا گور است. همچنین رسول اکرم (ص) فرمود:

أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ

«علم را جستجو و تحصیل کنید و بدست آورید ولو در چین.»

بنابراین تحصیل علم واجب است، هر چند که مستلزم این باشد که انسان به دورترین نقاط جهان (مانند چین) سفر کند. ظاهراً علت اینکه نام چین برده شده است، این است که در آنروز چین بعنوان دورترین نقاط جهان که مردم آنروز می توانستند سفر کنند، بوده است و یا علت این است که در آن زمان چین بعنوان یک مهد علمی و صنعتی معروف بوده است.

در هر صورت حدیث فوق حاکی از این مطلب است که تحصیل علم، همانطوری که وقت و زمان معینی ندارد، خاص جا و مکان مخصوصی نیز نمی باشد.

ممکن است یک تکلیف و فریضه از لحاظ مکان محدودیت داشته باشد و نتوان آنرا در

همه جا انجام داد، مثلاً اعمال حج از لحاظ محل و مکان، مقید و محدود است، مسلمانان باید اعمال حج را در مکه و در اطراف خانه‌ای که بدست ابراهیم (ع) و فرزند پاک نهادش بنا شد انجام دهند، مسلمانان نمیتوانند با توافق یکدیگر، نقطه دیگری را برای اعمال حج انتخاب کنند. پس این تکلیف از نظر مکانی مقید و محدود است. اما در انجام فریضة علم، هیچ نقطه معینی مدنظر نیست، هر جا که علم هست آنجا جای تعلم است، حتی اگر دورترین نقاط جهان باشد. در یکی از احادیث معتبر آمده است که «اگر می‌دانستید در نتیجه طلب و تحصیل علم به چه سعادت‌هایی می‌رسید، بدنبال آن می‌رفتید ولو باینکه خون شما در این راه ریخته شود و یا مستلزم این باشد که به دریاها وارد شوید و اقیانوسها بیمائید.»^۱

۸ - اشتغال بر علم و عقل و تجربه

اولین اوامری را که اسلام نسبت به تحصیل و فضیلت علم صادر نمود می‌توان در قرآن مجید پیدا کرد. اولین آیاتی که بر پیامبر نازل شد در مورد علم بود^۲ و سپس در موارد مکرر و عبارت مختلف اهمیت علم در قرآن مورد بررسی قرار گرفت، گاهی علت فضیلت افراد را بر یکدیگر علم معرفی نمود^۳ و در مواردی علما را در ردیف ملائکه و انبیاء قرار داد^۴ و در موردی علما را در درجات بالا قرار داد^۵ و زمانی مردم را بدرخواست ازدیاد علم دستور داد.^۶ از طرف دیگر اسلام را دین یقین و علم معرفی نمود و مسلمانان را از پیروی شک و گمان بر حذر داشت^۷ و پیروی ظن را نکوهش کرد^۸ و مسلمانان را به متابعت از قطع و یقین امر نمود^۹ تقلید کورکورانه را تخطئه نمود^{۱۰}. قرآن مردم را به پیروی از دلیل و برهان امر کرد و از پذیرفتن چیزی بدون جهت و علت بازداشت.^{۱۱}

قرآن تجربه و حواس را یکی از وسایل کشف و وصول به حقایق می‌داند و استفاده از حواس مختلف را تأیید می‌کند^{۱۲}. برای روشن شدن اهمیت و ارزش علمی حواس و تجربه در اسلام تنها یکی دو آیه قرآن نقل می‌گردد:

«اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» خداوند شما را از بطون مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی‌دانستید و

۱ - لَوْ عَلِمْتُمْ مَا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ لَطَلَبْتُمُوهُ وَلَوْ يَسْفِكُ الْمُهْجَ وَخَوْضِ اللَّجَجِ.

۲ - سورة علق

۳ - زمر، آیه ۹،

۴ - آل عمران، ۱۸،

۵ - طه، ۱۱۴،

۶ - مجادلة، ۱۱

۷ - یونس، ۳۶،

۸ - الانعام، ۱۱۶

۹ - سورة اقرأ، بقره، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۶۶،

۱۰ - الروم، ۲۹ و اسراء، ۴۶

۱۱ - عنکبوت، ۲۰، حج، ۴۶، اعراف، ۷۹

۱۲ - بقره، ۱۱۱ - مؤمنون، ۱۱۷ - نمل، ۶۴،

در شما شنوائی، بینائی و عقل قرار داد تا شکر گزار باشید سورۀ نحل، آیه ۷۸. این آیه تقریباً صراحت دارد در این که شنوائی، بینائی و تعقل اسباب تحصیل علم می‌باشند. انسانیت انسان وابسته به قدرت عقلانی اوست. انسان با استفاده از نیروی تعقل خود امور را می‌شناسد، مشکلات خود را تشخیص می‌دهد، ارزشها را مشخص می‌سازد، مناسبات خود را با دیگران بهبود می‌بخشد و راه را برای تکامل و رشد خود آماده می‌سازد. هر نظامی که به این نیرو بیشتر تکیه کند بهتر می‌تواند در راه پیشرفت و تکامل انسان قدم بردارد. بزرگی فرد وابسته به قدرت عقلانی اوست. همینطور عظمت یک جامعه به اتخاذ رویۀ عقلانی و اطاعت از خردمندان آن جامعه وابسته می‌باشد.

حضرت موسی بن جعفر (ع) به هشام می‌فرماید:

«ای هشام برستی که خدا بر مردم دو حجت دارد، حجت آشکار و حجت نهان. اما حجت آشکار همان پیامبران، و پیشوایانند و اما حجت نهان عقل می‌باشد.»^۱

حضرت علی (ع) در نهج البلاغه می‌فرماید:

«سرآمد بی‌نیازها بر خور داری از عقل است.»^۲

همچنین فرمود:

«عقل برای تو کافی است زیرا راههای گمراهی ترا از راههای رستگاریست متمایز می‌سازد»^۳

عقل بطور مکرر در قرآن مورد توجه قرار گرفته است، کلمۀ عقل و مشتقات آن در حدود پنجاه بار در قرآن آمده است و اصطلاح اولوالالباب (صاحبان عقول) بیش از ده بار در قرآن تکرار شده است.

با توجه به اینکه استعمال کلماتی مانند عقل، علم، حجت، یقین، قطع، برهان، اولوالالباب، اولی النهی و در برابر، استعمال کلمات متضاد با این کلمات بمنظور تخطئه آنها در قرآن فراوان است و با توجه به اینکه کثرت استعمال کلمات می‌تواند گواه خوبی بر تعیین ارزش و اهمیت مفاهیمی که از آن کلمات استنباط می‌شود باشد می‌توان به ارزش علم، عقل، تجربه، حس و برهان در اسلام پی برد.

۹ - جهانی و جاودانی بودن

برنامه‌هایی که اسلام در مورد تربیت و انسان‌سازی دارد، محدود به یک کشور یا یک منطقه

۱ - الکافی، ص ۲۵

۲ - إِنْ أَغْنَى الْفَقْلُ نَهْجَ الْبَلَاغَةِ، ص ۱۰۹۴

۳ - نهج البلاغه صفحه ۱۲۷۴

معین و مخصوص و یک دوره و زمان مشخص نیست، بلکه برای همیشه و برای همه جهان است. به تعبیر دیگر جاودانی و جهانی یا همه جایی و همه گاهی است.

بدون شک، تربیت و تعلیم، برای انسان است و تمام سروکارش با اوست. اگر یک نظام تربیتی، انسان را از یک بعد خاص، مورد توجه قرار بدهد، نمی‌تواند جهانی و جاودانی باشد. نظامی که روی یک طبقه خاص یا خانواده معین تکیه دارد، جهانی نیست و چون خانواده‌ها یا طبقات، همیشگی نیستند، جاودانی هم نیست.

در شاهنامه فردوسی چنین آمده است که یک پیرمرد کفاش پیشنهاد کرد که مخارج سپاهیان ایران را که با سپاهیان روم در نبرد بودند بپردازد به شرطی که انوشیروان اجازه دهد که پسرش درس بخواند. انوشیروان زیر بار چنین شرطی نرفت!

اگر در ایران قبل از اسلام، تعلیم و تربیتی بود، برای یک طبقه معین بود و زحمتکشان و پیشه‌وران از آن محروم بودند. این نظام تعلیم و تربیت، درست است که با انسان سروکار دارد، ولی انسان به ملاحظه طبقه‌اش، به ملاحظه وضع اجتماعی و بنابراین تا وقتی که آن زندگی طبقاتی دوام پیدا کند، این نظام هم می‌ماند و هر وقت از بین رفت از بین می‌رود.

گاهی تکیه روی خون و نژاد یا عقیده و مرام میشود. در این نظامها تعلیم و تربیت هم جنبه نژادی یا مسلکی دارد و به درد همه انسانها در همه مکانها و در همه زمانها نمی‌خورد.

تعلیم و تربیت یهودی به درد مردم دنیای می‌خورد، به دلیل اینکه نژادی یا مسلکی — نژادی است. در دنیای قدیم تقسیماتی وجود داشته، مثلاً دنیا را به ایران و انیران یا یونان و بربر و عرب و عجم تقسیم می‌کرده‌اند. براساس این تقسیمات، ایرانیان، غیر ایرانی را شایسته نمیدیدند، یونانیان، بربریان را و عرب، عجم را. چنانکه در عصر ما نژاد ژرمن، غیر ژرمن را شایسته نمی‌داند. هر کدام از اینها برای خود حقوق و مزایایی قائل بودند که دیگری از آنها محروم بود، البته نباید فراموش کنیم که شدت و ضعف هم داشت.

اما نظام تربیتی درست، نظامی است که تکیه‌اش روی انسانیت انسان باشد، نه انسان از یک بعد خاص و نه انسانی که اهل سرزمین مشخصی است، متعلق به طبقه و نژاد خاصی است و دارای رنگ معینی، چنین نظامی گرفتار یک بعد خاص نیست، می‌خواهد انسانیت انسان را پیروراند و بنابراین اگر هدفها و روشها و اصول را درست و دقیق شناخته باشد، جهانی و جاودانی است. زیرا پا به پای انسان ادامه حیات می‌دهد. یعنی تا انسان هست، آن نظام هم هست. قرآن کریم می‌فرماید:

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمُ النَّبِيِّينَ^۱

«محمد پدر شما نیست، رسول خدا و خاتم پیامبران است.»
وقتی بعنوان خاتم پیامبران معرفی می‌شود، مفهومش این است که برنامه‌اش همیشگی است. بعد از او پیامبری نمی‌آید تا برنامه جدیدی عرضه کند، آنچه گفته است، کامل است. همیشگی و کهنه نشدنی است.

۱۰ - قابلیت تحقق و اجرا

یکی از امتیازات دیگر تربیت اسلامی، داشتن راه حل‌ها و برنامه‌های صحیح و عملی است. راه حل‌هایی که مبتنی بر شناخت دقیق فطرت و وجود انسان و نیازهایش بوده و تأمین کننده کلیه نیازها و دربرگیرنده همه ابعاد وجودی وی می‌باشد.

در اینجا صحبت از «مدینه فاضله» تخیلی و غیر قابل پیاده کردن نیست، سخن از برنامه‌های عملی و منطبق بر سرشت و ساخت وجودی و در جهت کمال انسانی است، و بخاطر همین است که تنها در روی کاغذ و خیال نمی‌ماند، بلکه صورت عینی و واقعی بخود گرفته و عملاً انسان می‌سازد و کمال و عظمت و نبوغ می‌آفریند.

از دلایل واضح برتری نظام تربیتی اسلام، عقیم ماندن برنامه‌های تربیتی مصلحان بشری و پیروزشدن و تحقق یافتن تربیت دینی بصورت تربیت شخصیت‌های وارسته در تاریخ می‌باشد.

تحقیق

- ۱ - اگر تربیت اسلامی دارای دو ویژگی ذیل نمی‌بود، بررسی کنید که جامعه اسلامی دچار چه مشکلاتی می‌شد؟ الف - در تربیت اسلامی، هر مسلمان مسئول تزکیه و اصلاح خویش است.
- ب - در تربیت اسلامی، هر مسلمان مسئول هدایت و حفاظت از دیگران است.
- ۲ - تحقیق کنید برنامه‌های تربیتی و تعلیمی برای آنکه قابلیت تحقیق داشته باشند باید از چه خصوصیات برخوردار باشند؟

اهداف تعلیم و تربیت اسلامی

ضرورت و نقش هدفها

برای شروع هر کاری، قبل از هر چیز باید اهداف آن کار مشخص باشد و دقیقاً بدانیم که هدف ما از انجام آن کار چیست تا از وسایل و راهها و روشهایی در انجام آن کار استفاده کنیم که در جهت تحقق اهداف مورد نظر باشد. اگر بخواهیم قسمتی از بدن یک انسان را جراحی کنیم، ابتدا باید هدف از جراحی را مشخص کنیم تا برای نیل به آن با ایجاد شرایط لازم، از وسایل و ابزار جراحی به طریقی استفاده نمائیم که هدف مورد نظر تأمین گردد.

در تعلیم و تربیت نیز چنین است. برای آنکه تربیت مُربی خویش را آغاز کنیم، ابتدا باید هدف از تربیت او را مشخص نمائیم. بدانیم چگونه انسانی می‌خواهیم پروریم و بر فرض که تربیت مؤثر واقع شد در او چه تغییری حاصل می‌شود؟ تا با توجه به این هدفها، برنامه همه جانبه و هماهنگی طرح‌ریزی کرده و با روش مطلوبی به اجرای آن پردازیم.

اگر تعلیم و تربیت را به کانالی تشبیه کنیم، مُربیان با داشتن خصائص ارثی و استعدادها و نیازهای خاصی که بعد از تولد به همراه دارند، وارد کانال زندگی می‌شوند که در طول عبور از آن بوسیله اولیا و مربیان و عوامل مؤثر دیگر تربیتی، تربیت یافته و از طرف دیگر این کانال، خارج می‌شوند. اینجاست که رفتارهای مورد نظری را که ما کوشش داشتیم در مربی پیاپی نمائیم، باید به همراه داشته باشد و هنگامی که «ارزشیابی» اش می‌کنیم، تبدیل به انسانی شده باشد که از نظر ما ایده‌آل بوده است و از آغاز تعلیم و تربیت او سعی داشته‌ایم که او را اینچنین پروریم. این آرمانها و ایده‌آلها، همان اهداف تعلیم و تربیت هستند.

مزایا و محدودیتهای اهداف دور و نزدیک

هدف، نقطه‌ای است که آدمی برای وصول به آن در حرکت و تلاش است، محرک و مشوق آدمی به کار و فعالیت، و راهنمای او در حرکت است. این نقطه گاهی با ما فاصله کمی دارد و به عبارت دیگر، هدف قریب و سریع الوصول است و زمانی فاصله آن از ما بسی دور و همچون ستاره‌ای دور از دسترس است.

هر کدام از این هدفها دارای مزیتها و محدودیتهایی هستند. فی‌المثل هدفهای

قریب الوصول، روح نشاط و امید را در آدمی زنده نگاه می‌دارند و مشوق انسان در تلاش و فعالیتند، چون دسترسی به آنها به سهولت امکان‌پذیر است. ولی عیب آنها این است که اولاً پس از وصول به آنها، حالت یکنواختی و سکون در آدمی ایجاد می‌شود و انسان، دیگر محرکی برای حرکت و فعالیت ندارد. ثانیاً متریبان چون دائم در پی اهداف زودرس بوده‌اند لذا افرادی دون همت شده و از اهداف بعید الوصول متعالی‌گريزانند و از مواجهه با مسائل و دشواریهای بزرگ و پرمایه که در مسیر زندگی خواسته و ناخواسته پیش می‌آیند، گریزان می‌شوند. هدفهای بعید الوصول در عین اینکه این نقص را ندارند ولی عیب آنها خصوصاً برای کودکان و نوجوانان این است که چون دسترسی به آنها بسیار مشکل و طاقت‌فرساست، لذا تحرک لازم را در آنها برای تلاش ایجاد نمی‌کند و بسیاری از افراد، خود را در وصول به آن اهداف ناتوان می‌بینند، و در نتیجه سرخورده و دل‌سرد می‌شوند.

راه سوم در انتخاب هدف

بر این اساس که تصویر شد، انتخاب هر یک از دو راه در زمینه هدف مشکلات و دشواریهایی را برای عامه در بر دارد. گو اینکه برای خواص، هدفهای بعید الوصول بسی عقلانی و قابل قبول است. در جمع بین این دو راه، طریقهٔ سومی را هم می‌توان پیدا کرد که نه جنبهٔ ملال از بعید الوصول بودن هدف در میان باشد و نه رکود و درجا زدن بخاطر قریب الوصول بودن آن. و آن اینکه هدف در نقطه‌ای دور از دسترس و در بی‌نهایت باشد ولی برای وصول به آن مراحل و مدارج و یا منزلتهایی وجود داشته باشد و هر منزلی هدف جزئی و چون پله‌ای برای صعود به پلهٔ دیگر باشد و این همان است که در اسلام پیش‌بینی شده است. در اسلام هدف، قرب به خدا است که هدفی در بی‌نهایت است و آدمی در سایهٔ مراعات اموری بنام عبادت،^۱ گام به گام این مراحل را طی می‌کند.

هدف غائی

هدف غائی تربیت و تعلیم اسلامی آن است که مقدمات حرکت و هدایت آدمی را در صراط مستقیم پرستش پروردگار فراهم آورد و معراج او را به مرحلهٔ کمال انسانی آسان سازد و راه بازگشت به احسن تقویمی را که بنیاد آفرینش وی بر آن استوار است، هموار کند و به یاری عمل صالح از مراحل و مدارج علم و ایمان بگذراند و هر لحظه بیشتر به خدا که مقصد نهائی این سیر و

۱ - مفهوم «عبادت» شامل تمام اعمال انسان که جهت قرب به خداوند متعال انجام شود، می‌گردد. در درس اخلاق اسلامی در این زمینه بحث کافی صورت گرفته است.

سلوک است، نزدیک نماید.

به عبارت دیگر، انسان باید چنان ساخته شود که با دوری از رذائل و آلودگی‌ها، استعدادهای عالیّه روحی و ملکوتی‌اش شکوفا شده و چنان به کمالات علوی و فضائل ملکوتی آراسته گردد که استعداد و لیاقت قدم نهادن در آستان قرب ربوبی را کسب و با وصال به حق، به سعادت جاویدان رسد، سعادت که شرح آن در قالب الفاظ نگنجد و به وصف و بیان نیاید. در چنین حالی است که بقول سعدی:

رسد آدمی به جایی که بجز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت
طیران مرغ دیدی، تو ز پای‌بند شهوت بدر آی، تا ببینی طیران آدمیت

اهداف کلی

انسان در مقام سعی عملی و قلبی و عقلی، برای وصول به حق همواره در برابر سه امر مرتبط با یکدیگر قرار می‌گیرد که در عین حال هم حجاب و هم وسیله تقرب، هم مانع و هم سبب نیل به هدفند. این امور عبارتند از:

۱ — خود انسان با همه استعدادها و امکاناتش.

۲ — جامعه بشری و تاریخ آن.

۳ — طبیعت.

در این جولانگاه باید چگونگی ارتباط آدمی با خودش، با جامعه بشری و تاریخ آن و با عالم طبیعت و این هر سه با یکدیگر، معلوم گردد، و نحوه ارتباط این سه با مبدأ آفرینش روشن شود. توجه به این روابط، رسالت یا اهداف کلی تعلیم و تربیت را معین می‌کند و تحقق این رسالت، ما را از ظلمات بیرون آورده و به جانب نور می‌برد و تا حد ممکن به هدف غائی تعلیم و تربیت نزدیک می‌سازد.

اهداف کلی تعلیم و تربیت مانند موجی از دریای هدف غائی آن سر بر می‌آورند و همچون مجموعه‌ای هماهنگ و مرتبط با یکدیگر بر پایه این هدف استوار، حول محورش در جنبشند. بنابر آنچه گذشت به منظور وصول به هدف غائی تعلیم و تربیت که: تسهیل سیر صعودی و متعالی انسان و تسریع حرکت و هدایت وی در صراط مستقیم پرستش پروردگار عالم است، هدفهای زمینه‌ساز زیر باید همواره در عمل مدنظر باشد و بخش نخست این اهداف به عنوان محور تلقی شود. زیرا این هدف نسبت به هدفهای دیگر و در ارتباط با هدف غائی، جنبه زیر بنایی و راهگشائی دارد.

الف — در مقام برقراری ارتباط با مبدأ خلقت و به منظور هموار کردن راه پرستش پروردگار عالم و وصول به هدف غائی:

تعلیم و تربیت باید بر معرفت و ایمان به خدای یکتا و اعتقاد به اسلام و قرآن مبتنی باشد و به عمل طبق شرایطی که ایمانی این چنین اقتضا کند، بینجامد.

ب — در مقام برقراری ارتباط مطلوب با خویشتن خویش و شناسائی و بهره‌جویی از کلیه استعدادها و امکاناتی که در وجود آدمی بودیعه نهاده شده است، باید وجود انسان به عنوان آیتی از آیات الهی و به عنوان مناسبترین وسیله برای شناخت مبدأ آفرینش^۱ و تقرب به حضرتش مورد مطالعه قرار گیرد. با توجه به این اصل:

تعلیم و تربیت باید بر معرفت ابعاد بدنی و روانی، عقلی، عاطفی و وجدانی آدمی و قوای مادی و معنوی و نقاط ضعف و قوت او (فجور و تقوی) مبتنی باشد و به ایمان به ارزش انسان در نظام آفرینش و اعتماد به امکانات وسیع آدمی در این نظام و سعی مستمر و مسئولانه در استفاده مشروع از این قوا به منظور تزکیه نفس و تعالی فکر و تهذیب اخلاق منتهی می‌شود.

مطالعه وجود آدمی باید به شناخت امکانات و محدودیتهای وی از طرفی و تشخیص منجیات و مهلکات، از طرف دیگر، بینجامد و سرّ برخورداری وی از اختیار و مسئولیت، و امکان نیل به حدّ اعلاّی ارزشهای انسانی نظیر تزکیه نفس و استقلال اخلاقی را آشکار کند.

این معرفت که در درجه اول مفتاح معرفت الهی است باید ایمان انسان را به مقام خلیفه‌اللهی بشر و امانتداری انسان استحکام بخشد و او را با الطاف و اوسع خدای متعال و تأییدات او که آدمی را مشمول عنایات خاص خویش گردانیده است، امیدوار گرداند و اینهمه وی را به عمل صالح که زینده همچو مخلوق برگزیده است تشویق نماید.

ج — در مقام برقراری ارتباط معقول با جامعه:

تعلیم و تربیت باید بر شناخت و تبیین ارزشهای زندگی گروهی در ابعاد اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آن و ایجاد ایمان قلبی نسبت به این ارزشها مبتنی باشد و افراد را در عمل به اقتضای این علم و ایمان در جهت تشکیل خانواده و امت اسلامی و جامعه بشری سوق دهد.

در قلمرو روابط فرد با جامعه، قدم اول آشنائی با مفاهیم مختلف زندگی گروهی، مزایا و محدودیتهای زندگی اجتماعی، شناخت گروههای طبیعی (خانواده، امت اسلامی، جامعه بشری) و ارزشها و معیارها و قوانین حاکم بر آنها از دیدگاه اسلام و کشف و درک و دریافت اصول تشکیل و تداوم و اعتلای جوامع بشری (تعاون، برادری، برابری، آزادی، استقلال، حقوق، وظائف، قوانین و مقررات) خواهد بود.

معرفت حاصله از مطالعات مذکور باید برتری زندگی گروهی را نسبت به حالت انزوا و گوشه‌گیری آدمی کاملاً آشکار سازد و به این اعتقاد بینجامد که هر چند ملحق شدن به جوامع

۱ - مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ

ضرورتاً برای فرد محدودیتهائی ایجاد می‌کند ولی در مجموع متضمن فوائد و مزایائی بمراتب ارزنده‌تر است، از جمله و بالاخص، تحقق جنبه‌های متعالی وجود انسان تا حد زیادی منوط به تعامل و تعاون و تبادل تجارب و تعاطی افکار با دیگران است.

علم و ایمان مذکور باید فرد را بشرکت داوطلبانه و مسئولانه در فعالیتهای مربوط به جوامع کوچک و بزرگ (خانواده، مسجد، شوراهای شهرستان، استان و غیره، امت و جامعه بشری) سوق دهد و به رعایت حقوق دیگران و حدود خود وادار کند، باید او را به تکالیف و حقوق خویش علاقمند سازد و در تحقق استعدادهای خود به منظور ادای دینی که بر هر یک از جوامع کوچک و بزرگ دارد از صمیم قلب بکوشد و فرصتهای لازم برای به عمل آوردن امکانات بالقوه خود را مطالبه کند. باید از برتری جوئی، تبهکاری، تفرقه افکنی و خودکامگی به عنوان خصلتهائی که آنها را مخل تشکیل، تداوم و تعالی جامعه می‌داند، برحذر باشد و به استقلال و آزادی از آنجهت که شرایط لازم تداوم و تعالی جوامع بشری است عشق بورزد و احترام بگذارد و همواره مدافع آن باشد.

د - در مقام برقراری ارتباط معقول با عالم طبیعت:

تعلیم و تربیت باید بر شناخت عالم طبیعت و کشف و درک قوانین حاکم بر آن و ایمان به هدفداری جهان مبتنی باشد و آدمی را به اقتضای این علم و ایمان در سعی مستمر و عمل صالح و بهره‌وری فعال و متعادل و مشروع از منابع و مواهب و زیباییهای طبیعت و اقدام در حفظ و حراست آن و تحقق حیات طیب، تشویق و ترغیب و مساعدت کند.

شناخت عوالم طبیعت به عنوان آیات الهی از طریق مشاهده، تعقل و تفکر، به تشخیص و درک قوانین حاکم بر جهان و نهایتاً به تعظیم خالق و ناظم و حافظ امور خواهد انجامید. پی بردن به رموز خلقت عالم و قوانین حاکم بر پدیده‌های طبیعی هر چند نسبتاً محدود بوده و هست، باید ایمان به قانونمندی و هدفداری جهان را ایجاد کند و این اعتقاد را که هیچ چیز در این نظام بیهوده و عبث آفریده نشده است و هر پدیده‌ای ضرورتاً از مجموعه قوانین حاکم بر این نظام تبعیت می‌کند، تقویت نماید.

این علم و ایمان باید روحیه تبع و تفکر را در آدمی ایجاد و تقویت کند و متریبان را به ابداع و ابتکار و اقدام در استفاده معقول و مشروع و متعادل از منابع و مواهب موجود در طبیعت، در جهت بهبود وضع خود و امت اسلامی، تشویق نماید.

اهداف تفصیلی

برای اینکه بهتر و روشن‌تر بدانیم که متریبان خود را در چه جهتی می‌خواهیم سوق دهیم و از وضع فعلی او را به کدام وضع و موقعیت جدید برسانیم، ضروری است اهداف کلی، بگونه‌ای

جزئی تر و بطور تفصیلی مشخص گردند. آنچه در درس «اخلاق اسلامی» در مورد الگوی اخلاقی اسلام و فضایل و کمالات انسانی فرا گرفتید همه داخل در اهداف تفصیلی تربیت اسلامی است.

تذکر چند نکته

در خاتمه این بخش، تذکر چند نکته ضروری به نظر می‌رسد:

۱ - بین جنبه‌های مختلف اهداف و اجزای آنها باید پیوند و هماهنگی باشد. یعنی هدفی هدف دیگر را خنثی نکند.

۲ - در طریق وصول به هدف باید به جنبه تدریجی بودن تعلیم و تربیت توجه داشت و دچار شتابزدگی نشد.

۳ - از آنجا که تربیت از طریق ارائه الگوها مؤثرترین روش تربیتی است (این مطلب در قسمت روش‌های تربیتی اسلام بطور مفصل مطرح خواهد شد)، لذا باید اولیا و مربیان در تربیت متربیان خویش، خود نمونه کامل و ایده‌آلی از اهداف تربیتی مورد نظر باشند تا متربیان با الگو قرار دادن آنها، اهداف مزبور را تحقق بخشند.

۴ - در اینجا ممکن است این سؤال به نظر رسد که برای تحقق این اهداف متعالی چه باید کرد؟

در پاسخ به این سؤال باید متذکر شویم که اصولاً درس «تعلیم و تربیت اسلامی» درصدد آنستکه با ذکر مقدمات و اصول، وسائل تربیتی و روشهای استفاده از آنها و مسائلی از این قبیل، چگونگی دستیابی به این اهداف متعالی را بیان کند.

تحقیق

۱ - با مراجعه به رساله حقوق امام سجاد (ع)^۱، اهداف تفصیلی تربیتی آنرا در ارتباط با خدا و خود و جامعه و طبیعت بنویسید.

۲ - اهداف تفصیلی تربیت اسلامی را با مراجعه به فصل «فضایل و رذایل در آئینه روایات» در کتاب اخلاق اسلامی، بنویسید.

۳ - با مراجعه به خطبه همام اهداف تفصیلی تربیت اسلامی را از آن استخراج نمایید.

۱ - این رساله تحت عنوان «راه و رسم زندگی از نظر امام سجاد (ع)» ترجمه و چاپ شده است.

فصل چهارم

بحثی پیرامون شناخت تربی

مقدمه

از مقدمات تربیت، شناخت تربی از جهات گوناگون است. برای آنکه بتوانیم در اتخاذ تدابیر تربیتی با روشن بینی عمل کرده و به اهداف تربیتی مورد نظر دست یابیم، لازم است تربی خویش را به خوبی شناخته و از خصوصیات ابعاد جسمانی و روحانی او مطلع شویم. شناخت تربی از دو جهت لازم است، اول از آن جهت که تربی فردی از افراد انسانی است و دارای خصوصیات نوع بشر می باشد، و دوم از آن جهت که فردی مستقل از دیگر آحاد اجتماع بوده و دارای ویژگیهایی نسبت به دیگران است.

در مورد اول که شناخت خصوصیات نوع بشر است، تاکنون در ضمن دروس دیگر، شناخت اجمالی بدست آورده اید^۱ و با ابعاد مختلف فطرت انسان آشنائی دارید. در این فصل تنها به بعد تربیت پذیری انسان اشاره ای می نمائیم و مطالعه تحقیقات بیشتر را به عهده علاقه مندان واگذار می کنیم.

در مورد دوم یعنی شناخت تربی از آن جهت که دارای ویژگیهایی نسبت به افراد دیگر اجتماع می باشد، بر اولیا و مربیان است که با زیر نظر گرفتن خصوصیات جسمی، روانی، عقلی و عاطفی تربی خویش از ویژگیهای فردی او آگاه شده و تدابیر اصلاحی خویش را با توجه به چنین شناختی از وی، اتخاذ نمایند.

آنچه را که ما در پایان این فصل تحت عنوان تفاوت های فردی مطرح می کنیم، مطالبی در اهمیت این تفاوتها و لزوم توجه به آنها در امر آموزش و پرورش است.

تربیت پذیری انسان

مبحث تربیت پذیری انسان در این باره است که آیا آدمی قابل اصلاح و تربیت است؟ آیا می توان وضعی در فرد ایجاد کرد که بر اثر آن رفتاری در او تقویت، تضعیف یا تعدیل گردد؟ اگر

۱ - در کتاب پیشین اسلامی سال چهارم دبیرستان که موضوع آن انسان شناسی است مطالب مبسوطی درباره شناخت انسان و فطرت او آموخته اید. همچنین در ضمن دروس «روان شناسی تربیتی» و «اخلاق اسلامی» با ابعاد گوناگون فطری و روحی انسان در سنین مختلف آشنایی پیدا کرده اید، از این رو در اینجا از تکرار آنها خودداری می شود.

آری، میزان تغییرپذیری چیست؟ مطلق است یا مشروط و محدود؟ در پاسخ به سؤالات فوق، نخست این مسأله مطرح است که آیا کودک آزاد به دنیا می‌آید یا مجبور؟ آیا در او قدرت اختیار و اعمال اراده وجود دارد یا خیر؟ شک نیست که اگر او مجبور باشد امکان ایجاد تحول و تغییر در او نخواهد بود و تلاش و فعالیت مربی در شکل دادن به او و هیأت دادن به طرز فکر و اندیشه او، و بالاخره ایجاد سازندگی در او کاری بی‌فایده خواهد بود.

اما اگر انسان آزاد باشد، می‌توان به تربیت‌پذیری او امیدوار بود. البته اینکه میزان تربیت‌پذیری او تا چه حد است، بستگی دارد به اینکه آیا او مطلقاً آزاد است یا به گونه‌ای آزادی او مشروط و محدود است؟

در پاسخ به این مسأله سه نظر وجود دارد که به بررسی هر یک از آنها می‌پردازیم:

الف - انسان مجبور و نفوذناپذیر است - طرفداران این نظریه معتقدند که انسان در بدو تولد، دارای اصول و مبانی پیش ساخته‌ای است و راه هرگونه تغییر برخلاف آن اصول پیش ساخته، بسته است. پیروان این طرز فکر در حقیقت شامل سه دسته‌اند: طرفداران غریزه، طرفداران مزاج، طرفداران محیط با فرهنگ.

۱ - طرفداران غرائز: بر اساس نظریه آنان، آدمی وقتی پا به جهان خاکی می‌گذارد، تحت تأثیر فوق‌العاده و شدید غرایز است و این غرائزند که زندگی او را جهت می‌دهند.^۱ از آنجا که پیروان این عقیده، معتقدند که آدمی تحت تأثیر فوق‌العاده غرائز است و با توجه به اینکه غرائز اموری غیراکتسابی و ارثی هستند، لذا بر اساس این عقیده، وضع طفل از قبل قابل پیشگویی است و هیچگونه تغییر و تحولی در او، برخلاف غرائزش امکان‌پذیر نیست. بدین ترتیب، انسان در بدو تولد مطیع و مجبور غرائز است و از این بابت نفوذناپذیر است و تربیت تأثیری در آینده او نمی‌تواند بگذارد.

در بررسی این نظر باید گفت: در این که غرائز در آدمی تأثیراتی دارند، شکی نیست. همه ما کم یا بیش از قدرت و کشش غرائز آگاهیم ولی آن را به عنوان عامل مسلط قبول نداریم. چرا که در عمل هم می‌بینیم آدمی در سایه تربیت و با قدرت اراده آنها را مهار می‌کند و راه نفوذشان را بر خود سد می‌نماید.

ما در زندگی افرادی را می‌بینیم که تسلیم غریزه گرسنگی نمی‌شوند، حتی گاه با اعتصاب غذا (هر چند که باعث مرگشان شود) به خاطر هدفهای متعالی خود، آنها را به شدت سرکوب می‌کنند.

۱ - منظور از غریزه، نیروی مرموزی است که در بدو تولد در طبع انسان وجود داشته و فعالیت ارگانسیم را جهت می‌دهد. فرق آن با استعداد این است که استعداد، آمادگی طبیعی انسان برای کار و فعالیت است و زمینه‌ای است در انسان، که ممکن است در اثر تربیت شکوفا شود و یا هرگز بروز نکند. ولی غریزه حتماً بروز می‌کند.

بر این اساس وجود غرائز نمی‌تواند دلیلی بر نفوذناپذیری انسان باشد و نقش تربیت را خنثی سازد.

۲- طرفداران مزاج: طرفداران این نظریه نیز بگونه‌ای دیگر قائل به نفوذناپذیری انسان هستند و این مسأله سابقه چند هزار ساله دارد. از چند قرن قبل از میلاد تا حال، هنوز نظریه بقراطی در بین عده‌ای رواج داشته و پذیرفته شده است. طرز فکر بقراط این بود که وجود انسان متشکل از عناصری است که در زمین وجود دارند و آن عناصر بطور عمده چهار چیزاند: آب، هوا، آتش و خاک. هر کدام از این عناصر در سرشت و طبیعت انسانی بیشتر باشند، ویژگی خود را به آدمی القاء می‌کنند.

— در سرشت برخی از انسانها، آب بیشتر است و آب سبب وجود بلغم است، پس آنها بلغمی مزاج‌اند.

— در برخی از آنها، هوا یا باد بیشتر است که آن سبب وجود دم یا خون است پس آنها دمی مزاج‌اند.

— در بعضی دیگر آتش بیشتر است و آتش سبب سودا است و چنین آدمی سوداوی مزاج است.

— و بالاخره در بعضی‌ها، خاک بیشتر است و خاک سبب صفرا است و چنان آدمی صفراوی مزاج است.

آنگاه برای هر یک از این مزاجها خصوصیات و ویژگی‌هایی ذکر کرده‌اند. مثلاً گفته‌اند انسان سوداوی مزاج فردی خشمگین و عصبانی و انسان بلغمی مزاج فردی بی‌غم و خوشگذران است. و بر این اساس انسانها اسیر و تابع جبر مزاج خویش‌اند و امکان نفوذ در آنها نیست و نمی‌توان در او دگرگونی لازم را پدید آورد.

امروزه نظریه بقراطی تا حدود زیادی نادرست به نظر می‌رسد، زیرا در اثر رژیمهای محیطی و غذایی، تغییراتی در بدن انسان پدید آورده‌اند که خصائص مزاجی و جسمانی در فرد تغییر یافته است بدون اینکه در زمینه‌های ذهنی، عاطفی و اجتماعی او تأثیری داشته باشد.

۳- طرفداران محیط: طرفداران این نظریه، گروهی از جامعه‌شناسانی هستند که در نقش محیط با فرهنگ غلو می‌کنند. می‌گویند فرهنگ هر جامعه آدمی را پایبند به آداب و سنتی می‌کند که تخلف از آن غیرممکن است و کودک مجبور است آنها را بپذیرد. پس با این فرض کودک را نمی‌توان تربیت کرد. این گروه با تبعیت از این اندیشه بطور غیرمستقیم ارزش و امکان تربیت را لغو کرده‌اند.

با تأمل کوتاهی بر این نظر می‌توان به ناصواب بودن آن پی برد. زیرا همانگونه که می‌گویند انسان تحت تأثیر محیط است و القات آن را پذیرا است خود نشانه تربیت‌پذیری انسان است.

دلیل دیگر بر بطلان این عقیده اینکه ما افراد بسیاری را می‌شناسیم که در جامعه‌ای بوده‌اند اما برخلاف فرهنگ محیط خود پرورش یافته‌اند. به علاوه شخصیت‌های بزرگی را می‌شناسیم که نه تنها تحت تأثیر محیط خود قرار نگرفته‌اند بلکه علیه فرهنگ غلط آن شوریده‌اند و در جهت تغییر و تحول آن کوشیده‌اند.

ب - انسان مطلقاً آزاد و نفوذپذیر است - دسته دیگر که درست در نقطه مقابل جبريون قرار دارند می‌گویند انسان مطلقاً آزاد و نفوذپذیر آفریده شده است. روان‌شناسان رفتار معتقدند کودک چون موم در دست مربی است، به هر گونه‌ای که بخواهند می‌توانند او را شکل دهند. او می‌تواند یک کشیش روحانی شود یا یک دزد، یک پزشک متخصص شود یا فردی بیکاره. این دیگر در اختیار مربی است.

در نقد این نظر باید گفت: اولاً به عمل آوردن فرد برای هدف و مقصد معین نیاز به زمینه‌هایی در افراد دارد که آن زمینه‌ها در همگان وجود ندارد و انسانها بر اساس وراثتهای متفاوت، گوناگون آفریده شده‌اند. ثانیاً عامل اراده افراد را نمی‌توان و نباید نادیده گرفت. انسانها بر اساس اراده خود در برابر بسیاری از جریانات مقاومت می‌کنند. امری را می‌پذیرند و یا علیه آن می‌ایستند. ثالثاً تمایلات افراد مختلف است، لذا القائات و اثر آن نیز متفاوت خواهد بود.

ج - انسان بطور محدود، آزاد و نفوذپذیر است - بر اساس این عقیده که نظر اسلام است، انسان نه مجبور مطلق است و نه آزاد مطلق،^۱ نه آنچنان که صددرصد نفوذناپذیر باشد و نه صد در صد نفوذپذیر. وضعی میان این دو دارد.

بر اساس این نظر، درست است که ذهن بدون نقشه است ولی نمی‌توانیم هر نقشی را که بخواهیم در آن منعکس سازیم. حدود و قیودی در آن ملحوظ است که باید مورد توجه مربیان قرار گیرد.

آیات و روایات اسلامی، کودک را بالفطره شایسته و مستعد تربیت می‌داند و معتقد است با تحت مراقبت قرار دادنِ قوای کودک می‌توان او را ساخت و تا حدود زیادی او را جهت داد. او تغییرپذیری را در تمام مدت حیات خود حفظ می‌کند و این وضع در سطحی با این وسعت، خاص انسان است.

ارسال پیامبران، خود بهترین شاهد بر «تربیت‌پذیری انسان» است، چرا که اگر انسان تغییرپذیر نبود، خدای تبارک و تعالی پیامبران را برای هدایت او گسیل نمی‌داشت تا در تربیت او بکوشند، چنانچه ارسال پیامبران در مورد جمادات و حیوانات و گیاهان موردی نداشته است، چرا

۱ - خلاصه نظر اسلام در مورد آزادی بشر در این عبارت امام صادق (ع) است: لَا جَبَرَ وَلَا تَفْوِیضَ بَلْ أَمْرٌ

بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ: «نه جبر است و نه تفویض، بلکه امری است بین ایندو».

که در آنها خصیصه «تربیت‌پذیری» که خاص انسان است، وجود نداشته و ندارد. حضرت علی (علیه السلام) راجع به نقش‌پذیری نونهالان می‌فرماید:

وَأَمَّا قَلْبُ الْحَدَثِ كَالْأَرْضِ مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَهُ.

«صفحه دل نوجوان همچون زمین مستعدی است که هیچ گیاهی در آن نروئیده و آنچه را در او افشاندن شود می‌پذیرد».

قسمت دوم روایت فوق یعنی مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَهُ: «آنچه را در او افشاندن می‌شود می‌پذیرد»، نشان دهنده تربیت‌پذیری انسان است. که اگر بذر خار در آن پاشیده شود در آن خار می‌روید، به عبارت دیگر کودک، انسانی شرور خواهد شد و اگر بذر گل و میوه در آن پاشیده شود، گل و میوه به بار خواهد آورد و به عبارتی دیگر کودک، انسانی خوب خواهد شد. اما نکته دیگری که تذکر آن حائز اهمیت است، این است که دل نوجوان نسبت به پرورش خیر و شر در خود استعداد و قابلیت خاصی دارد که با افراد دیگر متفاوت است. بنابراین هر چند بطور کلی انسان تربیت‌پذیر است، اما اینطور نیست که همه انسانها دارای استعدادها و قابلیت‌های یکنواختی باشند و ما بتوانیم به سادگی همه آنها را بطور یکسان در جهت مطلوب تربیت کنیم. غیر از قابلیت‌ها و استعداد‌های گوناگون افراد، امر دیگری که «تربیت‌پذیری» انسان را محدود می‌کند، مسأله «اراده» است. از نظر اسلام چون هر انسانی دارای اراده است، لذا می‌تواند در برابر تربیت مربی خود بی‌تفاوت نبوده و حتی در صورت لزوم، مخالفت نماید. با توجه به مطالبی که گذشت نتیجه می‌گیریم که انسان شایسته و مستعد تربیت است و پیامبران الهی نیز با توجه به این حقیقت، برای هدایت انسانها مبعوث شده‌اند، اما در عین حال «تربیت‌پذیری انسان» گاهی محدود و مشروط می‌گردد.

تفاوت‌های فردی

برای بارور شدن تعلیم و تربیت افراد انسانی، ملاحظه و مراعات کیفیت شخصیت‌های آنان در درجه اول از اهمیت قرار دارد.

آنان که می‌خواهند یا گمان می‌کنند که می‌توانند با یک عده قوانین کلی، صدها یا هزاران فرد را تحت تعلیم و تربیت قرار داده، شخصیت آنها را شکوفا سازند، کارشان شبیه به کار باغبانی است که بخواهد در باغ خود، درختان تنومندی را مانند چنار و تبریزی و نخل و درخت‌های گوناگون دیگری مانند بادام و سنجد و سیب و انار و گلهای مختلفی مانند لادن و رز و شب‌بو و نرگس و... پرورش دهد و بدون ملاحظه عکس‌العمل‌های این موجودات گوناگون در مقابل هواهای مختلف، آب و موادی که از خاک تغذیه می‌کنند و همچنین در مقابل آفات و موانع رشد و از نظر اختلاف طبیعت آنها در پیوندها و غیره، بطور یکسان نسبت به پرورش آنها اقدام نماید. در

اینصورت جای هیچ تردید نیست که باغ وی در مدت کمی از بین خواهد رفت زیرا ظرافت گل لادن با مقاومت نخل و احتیاج آن به حرارت پنجاه درجه بالای صفر در یکجا قابل جمع نیست. گل شب بو، با درخت چنار تنها در یک مفهوم مشترکند و آن این است که هر دو گیاه هستند، ولی بوجود آمدن و بقای آن دو موجود، با یکدیگر تفاوت های فراوانی دارد.

یکی از امور مسلم در تربیت اسلامی این است که افراد همانطور که از لحاظ محیط هائی که در آن پرورش می یابند، با یکدیگر فرق دارند، در موهبت ها و استعداد ها و لیاقت ها نیز با یکدیگر فرق و تفاوت دارند. بنابراین نباید برای همه کودکان نتایج یکنواختی متوقع باشیم و همه را در سطح واحد بشماریم.

تفاوت های فردی از نظر قرآن کریم

در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که تفاوت ها و برتری بین افراد را برای ما تشریح می کند، تفاوت های در خلقت و در عمل و در محیط های گوناگون. شکی نیست که این تفاوت های بین افراد ناشی از حکمت الهی است، زیرا همین تفاوت ها است که انسان و اجتماع را به سوی تطور و تکامل مستمر سوق می دهد، بطوری که اگر بشر مانند زنبور عسل، یکنواخت خلق شده بود، حس ترقی طلبی و بلندپروازی انسانی در نهاد او وجود نمی داشت و در آن صورت تطور و ترقی برای انسان نبود، در نتیجه انسان بر سایر مخلوقات علو و برتری نمی داشت.

حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «خیر مردم در تفاوت آنهاست و اگر همه مساوی باشند، هلاک می شوند»^۱

قرآن کریم با اشاره به تفاوت های فردی می فرماید: مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَاراً وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَاراً.^۲

«چرا در برابر خدائی که شما را گوناگون و مختلف آفریده است، تعظیم نمی کنید؟!»

حدیث شریف ذیل بیان کننده وجود تفاوت هایی در عقول مردم است:

رسول اکرم (ص) فرمود: نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ.^۳

«ما گروه های پیامبران ما موریت داریم که با مردم در حدود عقلهایشان، سخن بگوئیم.»

آموزش و پرورش برحسب تفاوت های فردی

با توجه به اینکه افراد انسانی متفاوت آفریده شده اند و هریک دارای توانائیها و طاقتهای

۱ - لَا يَزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا تَفَاوَتْوَا فَإِذَا اسْتَوَوْا هَلَكُوا. (بحار طبع قدیم ج ۱۷ ص ۱۰۱).

۲ - سفينة البحار، ج ۲، ص ۲۰۲

۳ - سورة نوح، آیات ۱۳ و ۱۴

امکانات متفاوتی نسبت به دیگری است، لذا مربی شایسته کسی است که تدابیر اصلاحی خویش را در تعلیم و تربیت متربی خویش، براساس توانائیهای او تنظیم کند و هیچگاه بیش از قدرت و امکانات وی بر او تحمیل ننماید.^۱

رسول اکرم (ص) فرمود: «خدای رحمت کند کسی را که در نیکی و نیکوکاری به فرزند خود کمک کند.» راوی حدیث پرسید: «چگونه فرزند خود را در نیکی یاری نماید؟» حضرت در جواب چهار دستور داد:^۲

۱ - آنچه را که کودک در قوه و قدرت داشته و انجام داده است از او قبول کند.

۲ - آنچه انجام آن برای کودک سنگین و طاقت فرساست از او نخواهد.

۳ - او را به گناه و طغیان وادار نکند.

۴ - به او دروغ نگوید، و در برابر او مرتکب اعمال احمقانه نشود.

امام صادق برای آنکه این نکته مهم تربیتی را به اصحابش بیاموزد، حکایت ذیل را نقل فرمود:

دو همسایه، که یکی مسلمان و دیگری نصرانی بود، گاهی با هم راجع به اسلام سخن می گفتند. مسلمان که مرد عابد و متدینی بود آنقدر از اسلام توصیف و تعریف کرد که همسایه نصرانی به اسلام متمایل شد، و قبول اسلام کرد.

شب فرا رسید، هنگام سحر بود که نصرانی تازه مسلمان دید در خانه اش را می کوبند، متحیر و نگران پرسید: «کیستی؟»

از پشت در صدا بلند شد: «من فلان شخصم» و خود را معرفی کرد. معلوم شد همان همسایه مسلمانش است که به وسیله او به اسلام تشریف حاصل کرده، پرسید: «در این وقت شب چه کار داری؟»

- «زود وضو بگیر و جامه ات را بپوش که برویم مسجد برای نماز.» تازه مسلمان برای اولین بار در عمر خود وضو گرفت و به دنبال رفیق مسلمانش روانه مسجد شد. هنوز تا طلوع صبح خیلی باقی بود. موقع نافله شب بود، آنقدر نماز خواندند تا سپیده دمید و موقع نماز صبح رسید. نماز صبح را خواندند و مشغول دعا و تعقیب بودند که هوا کاملاً روشن شد. تازه مسلمان حرکت کرد که به منزل برود، رفیقش گفت: «کجا می روی؟»

- «می خواهم برگردم به خانه ام، فریضة صبح را که خواندیم دیگر کاری نداریم.»

- «مدت کمی صبر کن و تعقیب نماز را بخوان تا خورشید طلوع کند.»

۱ - لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا سورة بقره. آیه ۲۸۶

۲ - يَقْبَلُ مَسُورُهُ، وَيَتَجَاوَزُ عَنْ مَعْسُورِهِ، وَلَا يُرْهِقُهُ، وَلَا يُخْرِقُ بِهِ. (کافی جلد ۶، ص ۵۰)

— «بسیار خوب.»

تازه مسلمان نشست و آنقدر ذکر خدا کرد تا خورشید دمید. برخاست که برود، رفیق مسلماننش قرآنی به او داد و گفت:

— «فعلاً مشغول تلاوت قرآن باش تا خورشید بالا بیاید، و من توصیه می‌کنم که امروز نیت روزه کن، نمی‌دانی روزه چقدر ثواب و فضیلت دارد؟»

کم‌کم نزدیک ظهر شد. گفت: «صبر کن، چیزی به ظهر نمانده، نماز ظهر را در مسجد بخوان.» نماز ظهر خوانده شد. به او گفت: «صبر کن طولی نمی‌کشد که وقت فضیلت نماز عصر می‌رسد، آن را هم در وقت فضیلتش بخوانیم.» بعد از خواندن نماز عصر گفت: «چیزی از روز نمانده» او را نگاهداشت تا وقت نماز مغرب رسید. تازه مسلمان بعد از نماز مغرب حرکت کرد که برود افطار کند. رفیق مسلماننش گفت: «یک نماز بیشتر باقی نمانده و آن نماز عشا است» صبر کرد تا در حدود یک ساعت از شب گذشته، وقت نماز عشا (وقت فضیلت) رسید، و نماز عشا هم خوانده شد. تازه مسلمان حرکت کرد و رفت.

شب دوم هنگام سحر بود که باز صدای در را شنید که می‌کوبند، پرسید: «کیست؟» — «من فلان شخص همسایه‌ات هستم، زود وضو بگیر و جامه‌ات را بپوش که به اتفاق به مسجد برویم.»

— «من همان دیشب که از مسجد برگشتم، از این دین استعفا کردم. برو یک آدم بیکارتری از من پیدا کن که کاری نداشته باشد، و وقت خود را بتواند در مسجد بگذراند. من آدمی فقیر و عیال‌مندم، باید دنبال کار و کسب روزی بروم.»

امام صادق علیه السلام، بعد از اینکه این حکایت را برای اصحاب و یاران خود نقل کرد، فرمود: «به این ترتیب، آن مرد عابد سختگیر، بیچاره‌ای را که وارد اسلام کرده بود با رفتار خود از اسلام بیرون کرد. بنابراین، شما همیشه متوجه این حقیقت باشید که بر مردم تنگ نگیرید. اندازه طاقت و توانائی مردم را در نظر بگیرید. تا می‌توانید کاری کنید که مردم متمایل به دین شوند و فراری نشوند. آیا نمی‌دانید که روش سیاست اموی بر سختگیری و زورگویی و شدت عمل است، ولی راه و روش ما بر نرمش و مدارا و حسن معاشرت و به دست آوردن دلها استوار است.^۱

بعضی از اولیا و مربیان ناآگاه، به گمان اینکه فرزندی شاگرد خود را مستدین و خداپرست بار بیاورند بیش از طاقت او، مستحبات را بر وی تحمیل می‌کنند و پیوسته او را به شب زنده‌داری و نوافل و خواندن قرآن و دعا بطور افراطی وامی‌دارند. اما برخلاف نظر این قبیل اولیا و مربیان، یکی از تعالیم اسلام میانه‌روی در عبادت است.

علمای حدیث در این باب روایات فراوانی نقل کرده‌اند، از جمله:

امام صادق علیه السلام فرمود: «من جوان بودم و در عبادت مستحب بسیار کوشا، پدرم به من فرمود: فرزندم از این کمتر عمل کن، وقتی بنده‌ای محبوب خدا باشد خدا با عمل کم، از او راضی می‌شود.»^۱

رسول اکرم (ص) به حضرت علی (ع) فرمود: «اسلام دین متقن خداوند است، در آن با مدارا قدم بردار، کاری کن که دلت به عبادت خداوند بدین نشود.»^۲

حضرت علی فرمود: «در دلها حالات رغبت و بی‌رغبتی است در موقع رغبت به مستحبات اقدام کنید و در بی‌رغبتی به واجبات قانع باشید.»^۳

دروغگویی نتیجه عدم توجه به تواناییهای مربی

اگر پدر و مادر به دستور رسول اکرم (ص) عمل کنند: يَقْبَلُ مَسْئُورَةً وَيَتَجَاوَزُ عَنْ مَعْسُورَةٍ.

و از فرزند توقعات سنگین و طاقت فرسا نداشته باشند، فرزند دروغگو و بدبین به دین خدا بار نمی‌آید. در غیر اینصورت، طفل چون از رنجش پدر و مادر می‌ترسد، از اینکه مربی او را تنبیل و نالایق بشناسد خائف است. وقتی از انجام کار فوق طاقت خود عاجز ماند ناچار، برای حفظ شخصیت خویش، به پناه دروغ می‌رود و در اثر تکرار، دروغگو می‌شود. نتیجه اینکه یکی از علل دروغگویی کودک، تحمیل کارهای طاقت فرسا و توقعات غیر معقول پدر و مادر و مربی است.

«ریموند پیچ» می‌گوید: «دختر جوانی را می‌شناسم که اکنون یک دروغگوی درمان ناپذیر است. او هنگامی که هفت سال داشت هر روز به کلاس درسی می‌رفت که در آن بیست و پنج نفر از بچه‌ها تحصیل می‌کردند. پرستاری هر روز او را به مدرسه می‌برد و در پایان درس نیز خودش برای آوردن او به مدرسه می‌رفت. این پرستار وظیفه داشت که دخترک را مراقبت کند تا تکالیفش را انجام دهد و درسهایش را بیاموزد، و خلاصه، این زن مسئول تربیت کودک بود. در آن زمان برحسب روش مرسوم می‌که آموزش و پرورش امروز آن را به کلی بی‌مصرف و بی‌حاصل می‌داند، شاگردان کلاس هر روز برحسب نمره‌های امتحانات کتبی طبقه‌بندی می‌شدند و شاگرد اول و دوم و... معین می‌شد. دخترک، هر روز همین که کیف به دست از کلاس خارج می‌شد با پرسش یکنواخت و حریصانه پرستارش که می‌گفت: چند شدی؟ روبه‌رو می‌شد. هر گاه او می‌توانست بگوید اول یا دوم کار درست بود. اما یک بار اتفاق افتاد که سه نوبت پی‌درپی این بچه، شاگرد

سوم شد، و باید گفت که رتبه سوم میان بیست و پنج نوآموز به راستی قابل تحسین است. اما، با این وجود، پرستار او از آن کسانی نبود که این حقیقت را درک کند. او دو نوبت اول بردباری کرد، اما بار سوم دیگر نتوانست خودداری کند، درحالی که بچه از وحشت دچار بهت شده بود فریاد زد: پس این شاگرد سومی تو پایان ندارد؟ فردا باید اول شوی، می شنوی؟ باید شاگرد اول شوی! این امر سخت و جدی در تمام آن روز فکر دخترک را به خود مشغول کرد و بامداد فردا هم در مدرسه دچار همین غم و وحشت بود. تمام وقت و توجهی را که در امکان داشت آن روز در انجام تکالیف و درسش به کار برد تمام تفریقهایش درست بود، جواب تمام جمعهایش صحیح بود، همه درسها را به خوبی پس داد و تا نزدیکیهای ظهر که نوبت به دیکته رسید همه کارها رضایت بخش و روبه راه بود اما در امتحان دیکته او چهار غلط داشت و سرانجام آن روز بار دیگر شاگرد سوم شناخته شد و امروز دیگر این مصیبت و بلای عظیمی بود! هنگامی که زنگ آخر را زدند پرستار دم در کلاس در کمین این طفل ایستاده بود. همینکه چشمش به او افتاد فریاد زد: چه خبر؟ دخترک که جرأت گفتن حقیقت را در خودش ندید پاسخ داد: اول شدم! و... به اینگونه دروغگوئی او آغاز شد!'

تحقیق

- ۱ - با مراجعه به تفسیر آیه ۲۸۶ از سوره بقره، اهمیت توجه به توانائیهای متربی رادر اتخاذ تدابیر تربیتی، بنویسید.
- ۲ - درباره شناخت ابعاد فطری و روحی انسان مقاله ای تهیه نمایید و خلاصه آن را در کلاس بیان کنید.

ابعاد وجودی انسان و اهمیت تربیت آنها

اسلام، آئین فطرت است. بر همین اساس ارضای تمامی نیازهای فطری انسانها در خلال تعالیم عالیه آن مسطور و موجود است. روش تربیتی اسلام بر تمامی ابعاد وجودی انسان، اعم از جسمی و روحی و به تبع آن زندگی مادی و معنوی او، اشراف و عنایت دارد. برخلاف دیگر نظامات اجتماعی انسانی که فقط به یک بعد از ابعاد وجودی انسان معتقدند و تنها به تغذیه و تربیت همان قسمت اهتمام می ورزند.

اسلام تمام وجود بشر را آنطور که هست و آنچنانکه خدا آفریده مورد توجه قرار می دهد. هیچ جزئی از آنرا مورد غفلت قرار نداده و اگر استعدادی در ترکیب اصیل آن نباشد براو تحمیل نمی کند.

آئین انسان‌ساز اسلام علاوه بر تغذیه جنبه‌های مختلف وجود، انسان را به رعایت جانب اعتدال و میانه‌روی در استفاده از مواهب توصیه و سفارش فرموده است. انسان را آزاد می‌گذارد که هم از طبیات و روزیهای پاکیزه و بهره‌های زندگی استفاده کند و هم او را مانع می‌شود که از این بهره‌ها استفاده نادرست نموده و به افراط دچار شود.

تکامل ابعاد وجودی انسان، او را به هدف غائی خلقتش می‌رساند. استکمال متوازن این ابعاد، هدف آغازین است از آنجهت که می‌تواند ما را به هدف نهائی تعلیم و تربیت که عبارت از وصول به رضای الهی و مقام ملکوتی اوست، در ظل رهنمودهای تعالیم اسلامی، نائل گرداند. با استفاده از آیات قرآنی می‌توان گفت که انسان از سه بعد: جسم، عقل و قلب شکل یافته که از قلب به روح و یا نفس نیز تعبیر می‌شود.

این ابعاد که در وجود انسان در رأس سایر ابعاد دیگرش خودنمایی می‌کند هریک از جسم و عقل و قلب خواهان اموری هستند که احیاناً و یا در موارد زیادی نسبت به خواسته‌های دیگری در تضاد و درگیری هستند.

باید توجه داشت که چون خداوند متعال، حکیم است و حکمت او در آفرینش هر موجودی، بهیچوجه قابل تردید نیست، این ابعاد و جهان و خواسته‌های آنها را بی‌جهت و عبث نیسافریده است. پس باید با توجه به حکمت الهی در آفرینش انسان هریک از این سه بعد را در مسئله تعلیم و تربیت مد نظر قرار داده و هیچیک از آن دو را جدا و گسسته از یکدیگر پرورش ندهیم. اگر انسان را فقط در یک بعد ببینیم و او را در همان بعد، تربیت کنیم در حقیقت موجبات مرگ و نابودی شخصیت انسانی او را فراهم آورده و موجب توقف و رکود او در سیر و حرکت به سوی «الله» شده‌ایم.

برخلاف نظام‌های تعلیم و تربیت شرقی و غربی، در تعلیم و تربیت اسلامی، هیچ‌یک از ابعاد وجودی انسان فدای یکدیگر نمی‌شود و اسلام انسان را یک‌بعدی پرورش نمی‌دهد.

با توجه به اینکه همه ابعاد وجود انسان در منطق تعلیم و تربیت اسلامی، محترم و ارزشمند است بحث خود را در پرورش این ابعاد آغاز می‌کنیم:

الف - پرورش جسم - تعالیم اسلامی همه پیروان خود را موظف به نگاهبانی دقیق از جسم و بدن می‌داند، و به هیچ فردی اجازه نمی‌دهد به بدن و تن خود لطمه و خدشه‌ای وارد سازد. در تربیت اسلامی انسانها باید مراقب و نگاهبان سلامت و تندرستی خویش باشند و گرنه مورد بازخواست الهی قرار می‌گیرند.

حتی بسیاری از اعمال عبادی از قبیل روزه، حج، جهاد، وضو و امثال آنها - در صورتیکه به سلامتی جسم و اندام انسان، لطمه‌ای وارد سازد و یا شخص از نظر جسمانی قادر بر انجام آنها نباشد - ضرورت اجرای خود را از دست می‌دهند. پیامبر اکرم (ص) فرمود:

إِنَّ لَبَدَنكَ عَلَيْكَ حَقًّا:

«تن و بدن تو بر تو حقی دارد که باید وظیفه خود را در ادای آن حق، ایفا نمائی.» ادای حق بدن ایجاب می کند که انسان در نگاهبانی و تأمین حوائج آن بکوشد و از تسندرستی خویش پاسداری کند.

در کتابهای فقهی، ابواب فراوانی بچشم می خورد که صدرصد با ضوابط و قواعدی پیوند دارند که در رابطه مستقیم با مسائل دنیا و زندگانی مادی است و سرانجام به مسئله قوام و پایداری تن و بدن مربوط می شود.

مثلاً باب «حدود و دیات» ارتباط مستقیم و نزدیکی با موضوع نگاهبانی از سلامت و ضمانت اندام و جوارح بدن دارد. چنانکه ابواب معاملات و احکام فقه اسلامی سرانجام به حفظ نظام و سازمان بدن منتهی می گردد.

اگر بر طبق نظر مخالفان، نظام تعلیم و تربیت اسلامی، بدن و خواسته های آن در این تعالیم از ارزش کافی برخوردار نباشد. پس اینهمه ابواب گوناگون فقه اسلامی در مورد صیانت و ضمانت اموال و ابدان مردم برای چیست؟

در کتب فقه اسلامی ابوابی به عنوان «اطعمه و اشربه»، خوراکیها و نوشیدنیها و «صيد و ذباحه»: شکار و قربانی کردن، و نیز در کتب آداب اسلامی، مسائل و مطالب چشمگیری در زمینه حفظ سلامتی بدن و بهره برداریهای معقول از عوامل لذت در دنیا در جهت هدفهای مشروع، ارائه شده است. از طرفی دیگر در خلال تعالیم اسلام، راه و رسم برخی از ورزشها بمنظور تقویت جسم و نیرو بخشیدن به عضلات در جهت اهداف انسانی اسلامی، پیشنهاد و ارائه شده است. در برخی از روایات تعلیم سوارکاری و تیراندازی و شنا، به عنوان یکی از حقوق فرزندان بر پدران معرفی شده است. و اصولاً هر نوع ورزش سالمی که به جسم و بدن، سلامتی و توان بیشتری عطا کند در تعالیم اسلامی محبوب و مطلوب است، چراکه رسول اکرم (ص) فرمود:

الْمُؤْمِنُ الْقَوِيُّ خَيْرٌ وَأَحَبُّ مِنَ الْمُؤْمِنِ الضَّعِيفِ:

«یک انسان با ایمان نیرومند از یک مؤمن ضعیف و ناتوان، بهتر و محبوب تر است.»

ولی نباید فراموش کنیم که انسان، تنها عبارت از همین یک بعد نیست تا ماهمه هم و غم خود را در تقویت و پرورش و ایجاد عوامل رفاه آن محدود سازیم، و آنچنان، مساعی خویش را در جهت آسایش و آرامش آن مصرف نمائیم، و بهترین و عالیتترین ابزار و وسائل را در جهت تن پروری او فراهم آوریم که انسانها تصور کنند بشر با تمام جهات و سراپای وجودش عبارت از همین یک بعد می باشد!

چه، اگر ما انسان را در همین بعد محصور سازیم و این بعد را جدای از ابعاد دیگر ببینیم، و تمام کوششی خود را در پرورش این بعد بکار گیریم با جانور و چهارپائی مواجه خواهیم بود که

باید فقط در چراگاههای مادیات و مراتع تمایلات پست — همچون حیوانات — بچرد و هر لحظه بدنبال صید طعمه‌ای باشد و یا مربیان او بتوانند او را بهتر به چرا وادارند.

جامعه‌ای که خود را منحصرأدر بهتر زیستن از دید بعد مادی و در حد و مرز درست کار کردن اعضا و اندام و کامجوییهای بدنی قانع سازد و جسم و بدن را بعنوان خادم و ابزاری برای پرورش روح و جان انسانی شناسائی نکند، و نیروهای جسمانی را در مسیر خدمت به جهات والای وجود خویش بکار نگیرد، از دیدگاه قرآن کریم در سطح گله و رمه چهارپایان و جانوران و بلکه گمراه‌تر و فروتر از آنها معرفی می‌شود:

لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا، وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ
بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ، أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ^۱

باری، در تربیت اسلامی میان تن و روان و عقل و دل انسان هیچگونه بیگانگی وجود ندارد. و اسلام آنها را منهای یکدیگر و بدون توجه به پیوند و ارتباطی که میان آنها وجود دارد تربیت نمی‌کند. لذا حواس و قوای جسمی را نمی‌توان در این نظام، صرفأدر حدود مرزهای فیزیولوژی محصور ساخت. در تربیت اسلامی، قوای حسی و نیروهای جسمانی و تقویت و تقویم آنها عاری از هدف نیست. بلکه تربیت بدنی و تقویت جسمانی از آنجهت که در وصول به آماج مطلوب و معقول و رسیدن به اهداف الهی، انسان را یاری می‌دهد، مورد تأیید می‌باشد.

دیدن بدون عبرت، و شنیدن بدون تدبر، و چشیدن و بوئیدن، منهای انعکاسی از آنها در محیط روح و روان — و بالاخره پرداختن به تن و بدن بدون استشعار نسبت به هدف والاتر، کاری است که درخور وظائف اعضای چهارپایان و جانوران گنگ است و نمی‌تواند واجد ارزشی درخور انسان باشد.

پس هدف تربیت بدنی در تعالیم اسلامی رشد جسم نیست بلکه تن و پرورش آن، هدفی است ابزارگونه که باید در خدمت به عقل و روح آدمی بکار گرفته شود و جسم و روح و عقل، همبای با یکدیگر در جهت هدفی عالتر یعنی رضای الهی گام بردارند.

به عبارت دیگر تعلیم و تربیت اسلامی در تکامل بعد مادی و بدنی انسان، نگران ابعاد معنوی او است و جمله:

اَللّٰهُمَّ قَوِّ عَلٰی خِدْمَتِكَ جَوَارِحِيْ:

خدایا اندام مرا در خدمت بخودت نیرومند گردان.

در دعای کمیل، ناظر بهمین حقیقت است که باید نیروهای مادی و بدنی در خدمت به «الله» یعنی در خدمت به تعالی روح و پیوستن انسان به نورانیت حق قرار گیرد تا انسان به حق و نصیب

خویش از رهگذر زندگانی دنیا دست یابد.

ب - پرورش عقل - عقل یعنی بعدی که راهبر انسان در بندگی خدا، و رساننده به سعادت و ورود به بهشت جاوید است:

أَلْعَقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ^۱

عقل، عامل بندگی انسان نسبت به خدا و ضامن بهشت و سعادت او است. رهنمودهای اسلام در تقویت و پرورش این بعد، بقدری دقیق و عمیق و گسترده است که بدون اغراق و گزافه‌گوئی نسبت به تمام فرهنگهای بشری، بی‌نظیر است. و هیچ فرهنگی را در این جهت نمی‌توان همپای فرهنگ اسلامی دانست.

تعالیم اسلام، همه لحظه‌ها را در پرورش این نیرو می‌یابد، کاربرد نیروی عقل از دیدگاه تعالیم اسلامی بگونه‌ای است که نیکبختی فرد و جامعه در امر دین و دنیا را زیر چتر حمایت خود می‌گیرد.

در هیچ عبادتی مسئله راهبری عقل و بکار گرفتن آن فراموش نشده است. یعنی ضمن آنکه تن و اندام انسان در نماز و روزه و حج و سایر اعمال عبادی دیگر از حساب خارج نیست و باید اعضاء و اندام انسان با گفتن تکبیر و اذکار و قرائات و رکوع و سجود و قیام و قعود و طواف و سعی و امثال آنها - دست‌اندرکار تحرک و جنبش و کوشش باشد، باید سرآغاز این تحرک نیز، تحرک درونی باشد. و کوششها و جنبشهای بدنی و تحرک اندام در عبادات، زمانی از ارزش و اعتبار برخوردار است که فکر و نیت انسان بکار گرفته شود و عقل و دل و یا عبارت دیگر درون و اندیشه انسان بکار افتاده و متوجه هدف باشد.

انسان در منطق تعلیم و تربیت اسلامی اگر حتی برای یک لحظه کوتاه، دست‌اندرکار تمرین و ورزشی بعد عقلی خود گردد یعنی بیندیشد، ارزش این اندیشیدن از ارزش عبادت یکساله و حتی شصت ساله او فزونتر و پربرتر است:

تَفَكُّرُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً^۲

یک لحظه تفکر از عبادت شصت سال بهتر است. (البته تفکری که انسان را به خدا راهبری کند).

حتی شخصیت انسان و ارزش وجود او طبق منطق حدیث، با میزان کارائی عقل او ارزیابی می‌شود. و امام صادق (ع) عقل و خرد را راهبر مؤمن معرفی کرده، و کم‌خردی و ضعف این نیرو را مرزی میان ایمان و کفر میدانند.^۳

۱ - اصول کافی (کتاب العقل و الجهل)

۲ - مجمع البحرین ۲۷۸ چاپ سنگی ط ۱۳۱۴ ه - ق

۳ - الکافی (اصول) ج ۲ - ص ۴۸، ۵۱ - چاپ دوم اسلامیة

زیرا دین صحیح و عقل سلیم و نیرومند در مبدأ و اساس، مستفق، و در وصول به نتیجه، هماهنگ با یکدیگر پیش می‌روند. یعنی درک صحیح مفاهیم دینی، به عقل سلیم و نیرومند نیازمند است. قانون ملازمه عقلیه که حکم عقل و شرع را هماهنگ می‌داند، می‌گوید:

كُلَّمَا حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ وَ كُلَّمَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ
هر آنچه که شرع آنرا تأیید نماید عقل نیز آنرا تأیید می‌کند. و هر آنچه که عقل آنرا تأیید کند شرع نیز آنرا تأیید می‌نماید.

پس عقل یعنی این پیامبر مسئول باطنی انسان، دارای ارزش و اعتبار تعیین کننده‌ای در تعلیم و تربیت اسلامی است که باید هر فرد مؤمن در صیانت و بکاراندازی و تقویت آن بکوشد. تعالیم اسلامی برای تشویق به علم که غذای نیروبخش و تعالی‌آفرین این بعد انسانی است از هیچگونه توصیه و سفارشی فروگذار نکرده است.

صدر و ذیل بسیاری از آیات قرآنی به سیر در آفاق و انفس و به جریان انداختن مغز و بکار گرفتن فکر و اندیشه و تدبیر و تعقل، جامعه بشری را سفارش می‌کند که برشمردن این آیات از حوصله این بحث بیرون است.

لکن باید دید آیا صرف پرورش و تقویت عقل از دیدگاه تعلیم و تربیت اسلامی، هدف مطلق است، و یا آنکه هدفی ابزارگونه و آلی است که باید با توسل به آن، جویای هدف دیگری باشیم؟ و بالاخره آیا انسان برای بازیافتن راه و رسم صحیح زندگی می‌تواند به این پیامبر باطنی و آشنا با علوم و معارف، متکی باشد و یا این پیامبر درونی به عصاکش و راهبر و یادآور دیگری نیاز دارد تا راه راست و صراط مستقیم زندگانی را از چاه و دست‌اندازها باز یابد؟ و آیا عقل و علم و دست‌آوردهای آن می‌تواند داروی درمان بخش همه آلام و عامل نجات بخش او از تسلط نیروهای قهرآمیز باشد؟

مرحوم شهید ثانی در کتاب منیة المرید، در پاسخ این سؤال می‌گوید: «باید متوجه باشیم که هدف اساسی این علوم و دانشها تنها خود علم و کشف نیست، بلکه هدف این است که تحصیل علم باید در خط و مسیری قرار گیرد که آن خط در جهت مقصد الهی و هماهنگ با آن پیش رود.»

عیب و نقص نظام تعلیم و تربیت غربی و شرقی در این است که درمان تمام دردها و جراحات انسانی را منحصرأدر فرآورده‌های عقلی جستجو می‌کنند و عقل نارسا و ناتوان را همچون بت و معبودی می‌پرستند آنچنانکه در تربیت بدنی، بنده تن می‌باشند.

ج - پرورش قلب - پرورش بعد روحی و نفسانی انسان، از دیدگاه اسلام در کنار پرورش ابعاد دیگر از منزلتی شایان توجه برخوردار است، از آنجهت که خدای متعال، رستگاری و کامیابی انسان از خویشتن را در گرو تزکیه و تهذیب این بعد گرانقدر، امکان‌پذیر می‌داند:

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا

تعالیم اسلامی بهمان میزان و درجه‌ای که به پرورش عقل عنایت و اهتمام دارد برای تربیت نفسانی و تلطیف عواطف انسانی، اهتمام زیادی مبذول داشته است. همانگونه که عقل را میزان سنجش درست و نادرست معرفی می‌کند قلب را نیز کانونی برای بشمار رسیدن عواطف عالی می‌شناساند. و همانگونه که بدن و عقل انسان دستخوش انحراف و بیماری می‌گردد، قلب و دل آدمی — که کانون احساس است — دچار بیماری و قساوت گشته و نمی‌تواند احساسهای لطیف و ظریف را در خود بپذیرد:

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَّادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا^۱

در دلهای ایشان مرض است پس خدا آنرا بیافزاید.

قلب ممکن است بعلت طفیان انسان در هوس و پیروی بی‌بندوبار از تمایلات، دچار ضعف گردد و از لحاظ شهود لطائف و ظرافت، توان و نیرویش به صفر برسد تا آنجا که نتواند هیچگونه احساسی را باز یابد؛ این تنها چشم نیست که کور و نابینا می‌شود، بلکه دلهای نیز دچار کسوری و نابینائی می‌شوند و نمی‌توانند وظیفه خود را در احساس عواطف عالی و رقیق، ادا کنند.

فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ^۲

بدرستیکه این کافران، چشمشان کور نیست لیکن چشم دل آنها کور است.

برای خودیابی و خدایابی، تنها عاملی که بکار می‌آید و می‌تواند انسان را بر ارزشهای موجود در او واقف و آگاه سازد تا از این طریق، کوششها و تلاشهای او به سعادت منتهی شود، و از آن در روز قیامت، بهره‌مند گردد، قلب سلیم و پاکیزه از آلودگیهای نفسانی است که ملازم با کردار شایسته و درخور رضای خدا است.

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ، إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ^۳

روزی که مال و فرزند نفعی ندارند و تنها کسی در آن روز نفع می‌برد که با قلبی سلیم بسوی خدا آمده باشد.

قرآن کریم گاهی برای شناخت حقایق و دسترسی به آن با تعبیری امثال:

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا.

أَوَلَمْ يَنْظُرُوا.

أَفَلَا يَنْظُرُونَ.

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ.

أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ.

۱ — سورة بقره، آیه ۱۰

۲ — سورة حج، آیه ۴۶

۳ — سورة شعراء، آیه ۸۸ و ۸۹

.... لآيَاتِ لِأُولَى الْأَلْبَابِ.

وده‌ها تعابیری نظیر آنها، عقل را برمی‌انگیزد.

و گاهی نیز بشر را به استمداد از قلب و احساسهای لطیف موجود در آن دعوت می‌کند. این دو کانون روشنگر بهیچوجه نباید از یکدیگر جدا شوند، بلکه این دو بیاری یکدیگر در سایهٔ رهنمودهای اسلام از لحاظ تعلیم و تربیت همچون دو بال نیرومند و کارآمدی هستند که می‌توانند آدمی را به اوج اهداف و قله‌های آماج آفرینش پرواز درآورده و انسان با ایجاد کارآئی و نیروی کافی در آنها در معراج خود آنچنان اوج گیرد که فرشته از صعود به این قله‌ها احساس ناتوانی کند^۱.

بطور کلی باید دانست که در مکتب توحید، سلامت قلب انسان مقدم بر سلامت عقل اوست زیرا که در صورت عدم سلامت قلب، عقل سالم در خدمت قلب ناسالم قرار گرفته و وسایل برآوردن حاجات و آرزوهای نادرست آن را فراهم می‌کند.

اساساً آنچه که در مکتب دین هدف نهائی محسوب شده و تمام تعالیم دین حتی استفاده از عقل نیز بخاطر آنست، عبارتست از کمال معنوی انسان و تحصیل شایستگی قلبی و روحی جهت پیوستن به بارگاه ربوبی که هیچ امری در جهت رسیدن به این هدف، باندازهٔ سلامت قلب مهم و مؤثر نیست. بطوریکه صاحبان قلب ناسالم هرچند که بظاهر اهل ایمان بوده باشند هرگز نخواهند توانست کمترین سیر و عروجی در فضای عطرآگین بوستان توحید حقیقی بنمایند و توحیدشان از توحید لفظی و لسانی تجاوز نمی‌کند.

اساس خداشناسی معرفتی، سلامت قلب است و ادراک بسیاری از معانی علوی تنها و تنها بشرط سلامت کامل قلب میسر است. البته نباید فراموش کرد که سلامت قلب نیز بتنهایی و بدون رشد عقلی کافی امکان سوق دادن انسان به معرفت عمیق را نداشته و در حد درک فطری و بسیط پاره‌ای حقایق معنوی متوقف می‌گردد. به عبارت دیگر بدون رشد عقلی، در سایهٔ قلب سالم می‌توان خدا را فطرتاً شناخته و او را ستایش نمود، لیکن این چنین شناختی جنبهٔ بسیط و ساده داشته و نمی‌تواند انسان را در برابر القائیات معاندین و شک و تردیدهای احتمالی از خطر انحراف مصون دارد. حال آنکه اگر انسان در عین داشتن فطرت پاک و قلب سالم، به براهین و دلایل عقلی نیز مسلح شود، مسلماً بهتر می‌تواند ایمان خود را از دستبرد و سوسه‌ها و تردیدها حفظ کند.

۱ - جبرائیل به پیامبر می‌گوید: لَوْ تَوَتُّ أُمَّلَةً لَأَخْتَرْتُ: «اگر من در آن جوی که تو در آن به پرواز درآمدی، خود را اندکی نزدیک سازم بال و پر می‌سوزد.»

ثُمَّ دَنَى فَقَذَلَنِي فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى: «چنان به خدا نزدیک شد و حقایق را شهود کرد که کمتر از مسافتی به مقدار پهنای دو کمان باقی مانده بود.» (سورهٔ نجم، آیه ۸ و ۹)

بنابراین عقل سالم و رشد یافته به همراه قلب سالم و پاک می‌توانند همانند دو بال، انسان را به سوی کمال حقیقی پرواز دهند و هریک از این دو بدون دیگری ناقص و برای نیل به مقصد ناکافی است.

در قرآن کریم برای تلطیف احساس فرد و جامعه، آیات فراوانی وجود دارد که می‌توان در دسته‌بندی موضوعات این کتاب آسمانی و بیدارگر، مسئله اخلاق و پرورش نفسانی انسان را یکی از بخشهای عمده آن دانست، زیرا در قرآن کریم از ذکر کوچکترین نکته انسان‌ساز و الگو پرداز، چیزی فروگذار نشده است^۱.

تحقیق

با مراجعه به تفاسیر آیات ۸۸ و ۸۹ از سوره شعراء، اهمیت پرورش قلب را توضیح دهید.

۱ - ما فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ (سوره انعام، آیه ۳۸)

علاقتمندان می‌توانند برای آگاهی بیشتر از آیات مربوط به اخلاق، به کتب اخلاق و عرفان اسلامی از قبیل: «احیاء علوم الدین» غزالی و «المحجة البيضاء» فیض کاشانی و «جامع السعادات» نراقی و کتب دیگر مراجعه کنند.

عوامل مؤثر در تربیت^۱ (جهت مطالعه)

مقدمه

در این بخش به اختصار درباره علل و عوامل مهمی که در تربیت انسان، تأثیرات مستقیم و یا غیرمستقیم دارند، صحبت می‌کنیم.

آنچه غالباً علمای تعلیم و تربیت به عنوان عوامل مؤثر در تربیت انسان مطرح می‌کنند، دو عامل «وراثت» و «محیط» است. گرچه اعتقاد به تأثیرات کمی و کیفی این دو عامل، مورد اتفاق اینگونه دانشمندان نیست، اما در عین حال، تأثیر این عوامل در تربیت انسان امری است که غالباً به آن معتقدند.

دو عامل «وراثت» و «محیط» در تربیت انسان تأثیر بسزایی دارند، شواهد فراوانی در لابلاي متون اسلامی در اهمیت تأثیر این دو عامل و تدابیر تربیتی وجود دارد، که به لحاظ اهمیتشان باید مورد مراقبت اولیا و مربیان قرار گیرد.

نکته حائز اهمیتي که لازم است در ابتدای این مبحث مطرح شود، این است که اسلام عوامل مؤثر در تربیت انسان را فقط به دو عامل مذکور، محدود نمی‌کند، و به تأثیر دو عامل عمده دیگر که عبارتند از: «اراده» و «عوامل ماورای طبیعت»، اعتقاد دارد.

دانشمندانی که عوامل مؤثر در تربیت را فقط دو عامل «وراثت» و «محیط» پنداشته‌اند، دانسته یا ندانسته به «جبر یون» پیوسته‌اند. چرا که برحسب این اعتقاد، انسان زائیده وراثت و محیط است و خود، نقشی در سرنوشت خویش ندارد.

این طرز تفکر که تبعات فکری نامطلوبی را نیز به همراه دارد، از نظر اسلام مردود است. در اینجا بخاطر رعایت جانب اختصار، از توضیح بیشتر خودداری کرده و تحقیق پیرامون آن را به عهده دانشجویان عزیز می‌گذاریم.

از نظر اسلام، «اراده» نقش عمده‌ای را در تربیت انسان ایفا می‌کند و اساس مباحث «خودسازی» در اخلاق، «اراده» است، چرا که به کمک اراده است که انسان به اصلاح نفس

۱ - مباحث وراثت و محیط، نقش خانواده در تربیت و دوستی و رفاقت دوران نوجوانی و جوانی در کتابهای روان‌شناسی عمومی و تربیتی به تفصیل بحث شده است لذا در اینجا برای مطالعه آزاد می‌باشد که در صورت نیاز مرور شود.

خویش اقدام می‌کند و اگر جهت‌گیری او فقط مبتنی بر دو عامل وراثت و محیط بود، «خودسازی» مفهومی نداشت.

بدین ترتیب اولیا و مربیان باید عنایت داشته باشند که می‌توانند از ارادهٔ مربیان خود، در اصلاح خود آنها یاری بگیرند. همچنین برای آنکه از این عامل در تربیت ایشان بیشتر استفاده کنند، باید به پرورش آن پرداخته و مربیان خود را افرادی با ارادهٔ پرورند تا در آینده به راحتی بتوانند به تربیت و اصلاح خویش اقدام کنند.

همچنین بنابر اعتقاد اسلامی، «عوامل ماورای طبیعت» در زندگی انسان نقش مؤثری دارند. به عنوان مثال اعتقاد به ابلیس و تأثیرات (نامطلوب) او در تربیت انسان، اعتقادی سمبلیک نیست، بلکه ابلیس موجودی واقعی است که سوگند یاد کرده که در اغوای بندگان از هیچ کوششی دریغ نکند.^۱

بدین ترتیب علاوه بر «وراثت» و «محیط»، عامل «اراده» و عوامل «ماورای طبیعت» نیز در تربیت انسان نقش بسزایی دارند.

از آنجا که بحث پیرامون دو عامل فوق، احتیاج به یک سری مقدماتی دارد که در حیطه کتب جهان‌بینی است، لذا از بحث پیرامون این دو عامل خودداری کرده و در این مبحث فقط به بحث پیرامون دو عامل عمده «وراثت» و «محیط» می‌پردازیم.

اما نباید فراموش کرد که زمام همهٔ امور، در دست خداوند متعال است و مربی در عین حالی که با توجه به عوامل مؤثر در تربیت، به مراقبت و هدایت تربیتی خود می‌پردازد، باید به این نکته نیز قلباً توجه داشته باشد که لازمه موفقیت او در امر تربیت، برخورداری از توفیق الهی است. از اینرو، همواره دست استمداد به درگاه الهی دراز کند و از او طلب یاری و توفیق نماید و هرگز اقدامات خود را کافی برای هدایت و تربیت خود و دیگران نداند و در تمام مراحل چشم به توفیقات و عنایات الهی داشته باشد و از توسل و توجه و استمداد از درگاه الهی آنی غفلت نرزد.

گفتار اول - وراثت

بشر از دیر زمانی به این نکته متوجه بوده است که موجود زنده، بسیاری از صفات و خصائص خود را به نسل بعد منتقل می‌کند و در واقع نسل بعد وارث صفات نسل قبل است. یک

۱ - ناگفته نماند که ابلیس یک موجود غیرمادی و ماورای طبیعی نیست، بلکه بنابر تصریح قرآن از جن است و جن نیز بنا به خصوصاتی که در قرآن برای آن ذکر شده است، موجود غیرمادی نیست، اما چون از حوزهٔ درک انسان بیرون است در اینجا از آن به عنوان ماورای طبیعی (نامحسوس) نام برده‌ایم.

تخم گل، کلیه خصائص ساقه و برگ و گل و رنگ آمیزی نهالی را که از آن بوجود آمده، در خود حفظ نموده است و پس از سبز شدن همه آنها را یکی پس از دیگری از خود ظاهر می‌کند. بچه گربه در ساختمان اندام و شکل و قیافه و مو و چنگال و سایر ممیزات نوعی مانند پدر و مادر خود، وارث صفات اسلاف خویشان است. فرزند یک انسان افریقایی در سیاهی پوست و پیچیدگی مو و ساختمان بینی و رنگ چشم مانند پدر و مادر است و همچنین فرزند یک اروپایی در صفات پوست و چشم و مو و بینی با ممیزات مخصوص نژادی پدر و مادر متولد می‌شود. خلاصه آنکه یکی از قوانین مهم در جهان موجودات زنده، قانون وراثت است. این قانون حافظ صورت نوعی نبات و حیوان و انسان است. به موجب همین قانون فرزندان بدون کوچکترین فعالیت اختیاری صفات و خصائص پدران و مادران را فرا می‌گیرند و با همان ممیزات بوجود می‌آیند.^۱

در قرون گذشته، بشر اجمالاً از قانون وراثت خبر داشت ولی از خصوصیات آن آگاه نبود. دانشمندان دیروز جهان می‌دانستند که در تخم گل، در هسته درخت و بالاخره در نطفه انسان و حیوان ذخایری وجود دارد که صفات نسل قبل را به نسل بعد منتقل می‌کند.

دانشمندان امروز دامنه تحقیقات خود را توسعه داده و به اعماق سلول راه پیدا کرده‌اند و در نتیجه متوجه شده‌اند موجودات بسیار کوچکی در کروموزومها عامل وراثت اند که ژن نامیده می‌شوند.^۲

وراثت از دیدگاه احادیث

رسول اکرم و ائمه طاهرين (ع) که حقایق را با نور وحی و الهام می‌دیدند به این قانون عظیم خلقت توجه کامل داشته و در بعضی از روایات درباره این راز بزرگ سخن گفته و کلمه «عرق» را معرف عامل وراثت قرار داده‌اند. به عبارت روشنتر همان معنایی را که امروز محافل علمی جهان از کلمه ژن استفاده می‌کنند، اخبار از کلمه عرق استفاده کرده است، به عنوان مثال:

۱ - رسول اکرم (ص) فرمود:

«ببینید نطفه خودتان را در چه محلی مستقر می‌کنید، از قانون وراثت غافل مباشید، توجه کنید زمینه پاکی باشد تا فرزندان شما وارث صفات ناپسند نشوند.»^۳

۱ - لازم به ذکر است که براساس روایاتی که از معصومین (ع) در دست است (و نتایج تحقیقات علمی در این زمینه)، وراثت از اجداد نزدیک و حتی دور دست نیز صورت می‌پذیرد. (به عنوان نمونه رجوع کنید به: بحار الانوار ج ۱۴ ص ۳۷۴ ط سنگی. و فصل الخطاب: کرمانی ص ۱۲۶۳. والاسلام والطب ص ۱۰۵ و ۱۰۶).

۲ - در مورد وراثت و نقش ژنها در تعیین صفات فردی در سال قبل در روان‌شناسی عمومی توضیح داده شده است، لذا در اینجا از ذکر نظر دانشمندان و روان‌شناسان ژنتیک خودداری می‌شود.

۳ - أُنْظَرُ فِي أَيْ شَيْءٍ تَضَعُ وَلَدَكَ فَإِنَّ الْعِرْقَ دَسَاسُ الْمُسْتَظَرَفِ، ج ۲، ص ۲۱۸

المنجد در لغت (دس) می‌گوید:

الْعِرْقُ دَسَاسُ أَيْ إِنَّ أَخْلَاقَ الْأَبَاءِ تُثْصِلُ إِلَى الْأَبْنَاءِ.

این حدیث با کمال صراحت از قانون وراثت سخن گفته و از عامل آن به کلمه عِرْق تعبیر نموده است.

۲ - علی (ع) فرمود:

«سجایای اخلاقی دلیل پاکی وراثت و فضیلت ریشه خانوادگی است.»^۱

۳ - محمد حنفیه فرزند علی بن ابیطالب (ع) در جنگ جمل پرچمدار لشکر بود. علی (ع) به او فرمان حمله داد. محمد حنفیه حمله کرد ولی دشمن با ضربات نیزه و تیر جلو علمدار را گرفت. محمد از پیشروی باز ماند. حضرت خود را به او رساند و فرمود:
از ضربات دشمن مترس، حمله کن! قدری پیشروی کرد ولی باز متوقف شد. علی (ع) از ضعف فرزندش سخت آزرده خاطر شد، نزدیک آمد:

«با قبضه شمشیر بدوشش کوید و فرمود: این ضعف و ترس را از مادرت به ارث برده‌ای»
یعنی من که پدر تو هستم ترسی ندارم اگر مادر شریف پر فضیلتی چون صدیقه اطهر می‌داشتی نمی‌ترسیدی. این ترس را از مادر ضعیف خود ارث برده‌ای.

انواع وراثت

خصوصیاتی را که از آبا و اجداد به نسلهای بعدی منتقل می‌شود، بر سه قسم ذیل می‌توان تقسیم نمود:

الف - وراثت خصوصیاتی: وراثتی است که با جسم پیوستگی دارد مانند گروه خون، شکل، طول قامت، رنگ صورت و مو و چشم، فرم صورت و امثال آن. بنابراین اگر پدر و مادری سیاه‌پوست باشند، فرزند آنها نیز سیاه‌پوست خواهد بود.

ب - وراثت عقلی: تردیدی نیست که افراد در یک خانواده بشری با افراد خانواده دیگر در بسیاری از خصوصیات عقلانی و روانی فرق دارند: برخی از آنها دچار ضعف عقلی و جنون هستند، و بعضی برخلاف آن. پس بعضی از خصوصیات عقلی از طریق وراثت به فرزندان منتقل می‌شود. لذا پیامبر اکرم (ص) فرمود:

إِيَّاكُمْ وَتَرْوِيجَ الْحَمَقَاءِ فَإِنَّ صُحْبَتَهَا بَلَاءٌ وَوَلَدَهَا ضِيَاءٌ^۲

«از ازدواج با زنهای احمق و کم‌هوش اجتناب کنید، زیرا مصاحبت با آنها ناگوار و فرزندی که از او متولد می‌شود تباه و بی‌ارزش است.»

ج - وراثت اخلاقی: سجایای اخلاقی و صفات پسندیده یا سیئات اخلاقی و ملکات

۱ - حُسْنُ الْأَخْلَاقِ بُرْهَانُ كَرَمِ الْأَعْرَاقِ. (غررالحکم، ص ۳۷۹).

۲ - وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۶، ط سنگی

ناپسند پدران و مادران نیز در فرزندان زمینه‌هایی را ایجاد می‌کند. پدران و مادران شجاع و سخی، فداکار و خدمتگذار اغلب فرزندانی پرمایه و با فضیلت می‌آورند و برعکس از خاندانهای بخیل و زبون، خودخواه و ترسو بیشتر بچه‌هایی پست و فرومایه متولد می‌شوند.

در جهان حیوانات نیز بعضی دارای صفات ممتاز موروثی هستند. در نوع اسب، نژادهای معینی است که دارای صفات و امتیازات مخصوصی هستند و سایر اسبها از آن مزایا بهره‌ای ندارند. در نوع کبوتر خانواده‌هاییست که از نظر استعداد و قابلیت تربیت، ممتاز و مخصوص هستند.

در نظر اسلام فضائل یا رذایل پدران و مادران در فرزندان آثار قابل ملاحظه‌ای می‌گذارد و فرزندان وارث آن صفات پسندیده یا ناپسند خواهند بود. در قرآن کریم از زبان نوح پیغمبر فرموده است:

رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَي الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا. إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَ لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا.^۱

«پروردگارا این مردم کافر و گمراه را از صفحه زمین برانداز چه اگر آنها را به حال خود واگذاری از طرفی مایه گمراهی دگران می‌شوند و از طرف دیگر فرزندانی که می‌آورند جز آلوده و پلید نخواهد بود.»

حضرت علی (ع) درباره فضائل خانوادگی فرموده است:

«کسی که ریشه خانوادگی‌اش شریف است در حضور و غیاب و در هر حال دارای فضیلت و صفات پسندیده است.»^۲ و نیز فرموده:

«ملکات پسندیده و اخلاق خوب دلیل وراثتهای پسندیده انسان است.»^۳

فرزندان شریف را باید در خاندانهای پرمایه و ریشه‌دار جستجو کرد. خاندانهایی که دهها یا صدها سال به پاکی زندگی کرده و در تمام مواقع به خوبی امتحان داده‌اند. مردان شجاعی که در روز هجوم دشمن در صف اول مبارزه بودند، سخاوتمندانی که موقع قحطی و بدبختی، هستی خود را با کمال خلوص در دسترس مردم گذاردند، برای مصیبت‌زدگان آرامش دل بودند و برای یتیمان پدری مهربان، دوستدار مردم بودند و جز به خیر مردم فکر نمی‌کردند می‌توانند فرزندان با فضیلت بیاورند. ولی خانواده‌های پستی که معنی شجاعت را نمی‌فهمند، سخاوت و گذشت در قاموس زندگی آنها معنی ندارد، جز به شهوات شخصی و لذت‌فردی خود به چیزی فکر نمی‌کنند، تمایلات خود را بر همه چیز و همه کس مقدم می‌دارند علی‌القاعده نمی‌توانند فرزندان خوبی

۱ - سوره نوح، آیه ۲۷.

۲ - غررالحکم، ص ۳۲۷

۳ - غررالحکم، ص ۳۷۹

بیاورند و در دامن خود مردان شریفی ببرورند.

رسول اکرم (ص) دربارهٔ انتخاب همسر فرمود:

«بپرهیزید از خَضْرَاءِ دِمَن. به حضرت عرض شد: یا رسول الله خضراء دمن چیست؟ فرمود زن زیبایی که از خاندان بد و پلید بوجود آمده باشد.»^۱

جلوگیری اسلام از وراثت ناپسند

برای جلوگیری از پیدایش فرزندان بدبخت و نسلهای فاسد و ناقص، اسلام تا آنجا که عملاً میسر است تعالیم لازم را به پیروان خود داده و بدین وسیله از وراثتهای نامطلوب و پیدایش فرزندان منحرف و معیوب جلوگیری کرده است. دنیای امروز نیز همان مطالب را از نظر علمی به مردم خاطرنشان کرده است. به عنوان نمونه:

یکی از صفات خطرناکی که از راه وراثت به فرزندان منتقل می شود جنون است. پدر و مادر دیوانه فرزند دیوانه می آورند و این خود قانون اجتناب ناپذیر طبیعت است. مولود دیوانه نه تنها خودش بدبخت است بلکه می تواند منشأ بدبختی جامعه شود.

اسلام در چند مورد برای برهم زدن عقد ازدواج تسهیلات قانونی مقرر کرده است. یکی از آن موارد جنون است. اگر زنی با مردی ازدواج کند به گمان اینکه یک فرد عاقل و طبیعی است، بعداً بفهمد دیوانه است، حق دارد عقد ازدواج را شخصاً فسخ کند و برای رهایی از این ازدواج نامطلوب احتیاج به طلاق ندارد. شرایط و محدودیتهایی که در طلاق مقرر است در اینجا نیست؛ و همچنین مرد در مورد زن دیوانه حق فسخ دارد.

این قانون علاوه بر اینکه زن و مرد را از ضررها و محرومیهایی که به علت جنون همسر دامنگیرشان می شود خلاص می کند، وسیله ای برای جلوگیری از پیدایش فرزندان دیوانه و منحرف است و در واقع قانونگذار بدین وسیله ازدواج ناقصی را متلاشی نموده و از توسعهٔ جنون و پیدایش مجنون جلوگیری کرده است.

چنان که گذشت، پیشوای بزرگ اسلام در قرون گذشته این موضوع را با چشم واقع بین وحی دیده و پیروان خود را از ازدواج با افراد احمق برحذر داشته است.

یک گزارش نشان می دهد که در نسل خانواده ای که پدر و مادر مبتلا به ضعف عقل بوده اند ۴۷۰ کودک ضعیف العقل و فقط ۶ کودک طبیعی بوجود آمده است.

یکی از عادات خطرناکی که بدبختانه در اغلب کشورهای جهان کم و بیش بسیاری از مردم

۱ - إِيَّاكُمْ وَخَضْرَاءَ الدِّمَنِ. قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا خَضْرَاءُ الدِّمَنِ قَالَ الْمَرْأَةُ الْخَسَنَاءُ فِي مَنَئِبِ سَوْءٍ

(بخاری، ج ۲۳، ص ۵۴)

را آلوده نموده است میگساری است. این سم خانمان سوز نه تنها بر مردم آلوده ضربات غیر قابل جبرانی وارد می‌کند، بلکه بچه‌های بی‌گناه آنها را نیز دچار بدبختی می‌نماید و تا پایان زندگی به عوارض گوناگون آن گرفتارند. میگساری در اثر تکرار، آثار شومی روی تمام بدن از آن جمله روی سلولهای مغز می‌گذارد. کسانی که به میخوارگی دائم و پی‌گیر آلوده شده‌اند، به طور قطع مردمی علیل و غیرطبیعی هستند. بدبختانه این جنایت در فرزندانشان نیز تأثیر نموده و نطفه الکلیها، بچه‌های منحرف و غیرطبیعی می‌سازد.

اسلام تمام عوارض شوم مشروب را در مردم و فرزندان آنان دیده و علاوه بر اینکه خرید و فروش و تهیه و توزیع و نوشیدن آن را از نظر قانونی بر مسلمین تحریم کرده است به علت اینکه میخواری پدر و مادر روی نطفه تأثیر مستقیم دارد در بحث زناشویی با کمال صراحت پیروان خود را از پیوند ازدواج با افراد الکلی منع کرده است.

۱ - امام صادق (ع) فرمود:

کسی که دختر خود را با شرابخواری تزویج کند با این عمل قطع رحم کرده است.^۱

۲ - رسول اکرم (ص) فرمود:

شرابخوار اگر خواستگاری کند به او دختر ندهید.^۲

روایات در این باره از رسول اکرم و ائمه علیهم‌السلام بسیار آمده است.

ولی خطر بزرگتر در فرزند شارب الخمر وقتی است که درحین مستی نطفه‌اش منعقد شود.

امام صادق (ع) فرمود:

«هر زنی بهم بستری شوهر شرابخوار خود تن در دهد به عدد ستارگان آسمان مرتکب خطا شده است و فرزندی که از آن مرد پدید آید ناپاک و پلید است و خداوند از آن زن هیچ تسویه و فدیهای را قبول نمی‌کند، مگر آنکه شوهرش بمیرد یا او را از قید زناشویی رها سازد.»^۳

«دکتر کارل می‌گوید: مستی زن یا شوهر در لحظه آمیزش، جنایت واقعی است زیرا کودکانی که در این شرایط بوجود می‌آیند، اغلب از عوارض عصبی یا روانی درمان‌ناپذیر، رنج می‌برند.»^۴

بدون شک ابتلای به جنون و حماقت و شرابخواری در ساختمان فرزندان تأثیر مهمی دارد و بچه‌هایی که از پدران و مادران مبتلای به این عیوب متولد می‌شوند، معیوب و بدبخت هستند. به همین جهت اسلام در تعالیم خود توصیه‌های لازم را به پیروان خویش نموده و آنها را از پیوندهای

۱ - مَنْ زَوَّجَ كَرِيْمَتَهُ مِنْ شَارِبٍ خُمْرٍ فَقَدْ قَطَعَ رَحِمَهَا. (وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۹)

۲ - وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۹

۳ - لثالی الاخبار، ص ۲۶۷

۴ - راه زندگی، ص ۹۱.

بد و ناپاک برحذر داشته است.

تحقیق

- ۱- با مراجعه به تفسیر آیه ۲۷ از سوره «نوح»، نظر قرآن کریم را پیرامون وراثت بنویسید.
- ۲- چند نمونه از معلولیت‌های ارثی را که تاکنون مشاهده کرده‌اید، بنویسید. و علل پیدایش یک نمونه از آنها را تحقیق کنید.

گفتار دوم - محیط تربیت

محیط چیست؟

محیط، تمام عوامل خارجی است که از آغاز رشد، یعنی از آن لحظه‌ای که انسان به صورت نطفه‌ای در رحم قرار می‌گیرد و منعقد می‌شود، بر او اثر می‌گذارند. پس برای جنین نیز محیطی است و آن عبارت از حالات داخلی رحم از نظر حرارت و برودت و غیره است، و نمو جنین تحت تأثیر این عوامل از خارج، و عامل وراثت از داخل قرار دارد. به عبارت دیگر، محیط عبارت از هر امری است که انسان را احاطه کرده است. بنابراین هرچه که انسان رشد می‌کند دایره محیط او وسعت می‌یابد.

اقسام عوامل محیط

عوامل محیطی بسیار است و در تقسیم اولیه آن می‌توان به دو قسم عوامل انسانی و غیرانسانی تقسیم نمود:

- ۱- محیط غیرانسانی: محیط غیرانسانی، کلیه عوامل غیرانسانی است که به گونه‌ای مستقیم یا غیرمستقیم در امر تربیت مؤثرند. در بین عوامل و پدیده‌های غیرانسانی، عواملی وجود دارند که نشأت یافته از انسانند مثل وسائل ارتباط جمعی و یا مجلات و روزنامه‌ها. اما در این تقسیم‌بندی اعتباری، آنها جزو محیط غیرانسانی قرار می‌گیرند. از این دسته، عوامل زیر را می‌توان برشمرد:

الف - وسائل ارتباط جمعی: که به دو دسته جدید و قدیم قابل تقسیم‌اند. از وسایل جدید می‌توان رادیو، تلویزیون و فیلم و سینما را نام برد که نقشی حیرت‌انگیز در ایجاد تحول و تغییر در فرد دارند. سینما و تلویزیون برای کودک دنیای دیگری را غیر از محیط خانواده و محیط مأنوس می‌گشایند و او را در زندگی جهت می‌دهند. تحقیقات نشان داده است که بسیاری از

جرائم و جنایات و صلاح و سداد کودکان مربوط به این دو وسیله است. از وسایل قدیم می‌توان کتاب، روزنامه، مجله و نوشته‌ها را نام برد که تأثیر آنها در برخی از موارد کمتر از تأثیر وسایل جدید نیستند.

ب - ایدئولوژی و فرهنگ: آدمی به صورتی ناخودآگاه و گاهی هم آگاهانه تحت تأثیر آداب و عادات، سنن و شعائر جامعه خویش است.

اشکالی که در اینجا ممکن است مطرح شود این است که بسیاری از مواقع انسانها نه تنها از آداب و سنن غلط جامعه خود متأثر نشده‌اند، بلکه به مبارزه با آن و سعی در ایجاد تغییر و تحول در آن پرداخته‌اند. پس چگونه بپذیریم که آدمی تحت تأثیر فرهنگ جامعه خود قرار دارد؟ نکته مهمی را که لازم است در اینجا بدان اشاره شود تا پاسخی نیز به سؤال فوق باشد، این است که ما انسانها را قالبی نمی‌پنداریم که فی‌المثل همگی مانند قالبهای صابون، یکنواخت و یکسان و مهمتر از همه، بی‌اراده باشند. بلکه معتقدیم که اولاً انسانها متفاوت و مختلف آفریده شده‌اند و تأثیرپذیری آنها از عوامل مختلف، متفاوت است. بنابراین ممکن است انسانی از فرهنگ جامعه خود تأثیر پذیرد و انسان دیگری به هیچوجه از آن متأثر نشود. ثانیاً افراد دارای اراده و قدرت انتخاب هستند و می‌توانند آداب و رسوم غلط جامعه خود را بپذیرند و یا آنرا نفی کنند. بنابراین مقصود از بیان عوامل مؤثر در تربیت انسانها، این نیست که انسانها بدون هیچ اختیار و بطور یکسان تحت تأثیر این عوامل قرار دارند.

ج - عوامل جغرافیائی و طبیعی: شرایط مختلف جغرافیائی و طبیعی بر روی انسانها، مؤثر هستند. به عنوان مثال در محیط کوهستانی، به علت وضع خاص صخره‌ها و کوره‌ها، راهها، جهندگی و دوندگی خاصی لازم است، لذا افرادی که در کوهستانها زندگی می‌کنند، از افرادی که در دشت به علت شرایط محیطی نیاز به چنین تحرکی ندارند، مقاوم‌ترند. ابن‌خلدون، در مورد تأثیر محیط جغرافیائی بر انسان می‌گوید:

«تردیدی نیست که محیط طبیعی در انسان مؤثر است. و از نظر اخلاق حالات خاصی را در افراد ایجاد می‌نماید: غالباً جود و سخا و شجاعت در صحرائنشینان، و کسالت و سستی در محیطهای گرم، و علاقه به استقلال و بزرگواری در کوه‌نشینان، و رضا و قناعت در محیط کشاورزی، و علاقه به کوشش و کار در محیطهای سردسیر بیشتر دیده می‌شود.»

د - قوانین و مقررات: در هر جامعه‌ای نوعی قوانین و مقررات وجود دارد که در نحوه زندگی، طرز فکر، اخلاق و رفتار، مقاومت یا سستی، بیداری یا جمود افراد اثر می‌گذارد. به عنوان مثال، افراد در جامعه‌ای که سیاستی ملایم و سهل‌گیر حاکم باشد، با افرادی که در جامعه دیگر زیر

خفقان قدرتهای پلیسی زندگی می‌کنند، احتمالاً از نظر روحیه‌ها و عملکردها با همدیگر تفاوت خواهند داشت.

۲ - محیط انسانی: منظور از محیط انسانی، کلیه افرادی هستند که فرد مورد تربیت را احاطه کرده‌اند. از قبیل پدر، مادر، برادر و خواهر تا معلم و مدیر و رهبر و...
مهمترین عوامل مؤثر در تربیت انسان، عوامل انسانی هستند. براساس اینکه افراد، عامل به تعالیم مکتب باشند یا مخالف آن؟ تابع تعصبات و تقلیدهای کورکورانه باشند یا بالعکس؟ و نیز براساس سطح اندیشه و فرهنگ و نوع فکر و فلسفه آنها، نوع تربیت نیز مختلف خواهد بود. این عوامل را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

الف - محیط خانه و خانواده: کودک در محیط خانه با عوامل انسانی متعددی تماس دارد که مهمترین آنها پدر و مادر هستند که وظیفه اصلی در امر تربیت وی، به عهده آنهاست. محیط خانه شامل برادران و خواهران و احیاناً دیگران نیز می‌شود.

تأثیر محیط خانواده بر کودک دارای اهمیت خاصی است، زیرا اولاً کودک در این مرحله بسیار تأثیرپذیر است و قابلیت انعطاف او زیاد می‌باشد، ثانیاً در این دوران، کودک بیش از همه اوقات در محیط خانه و با افراد خانواده تماس و برخورد دارد.

کودک به مجرد اینکه، زبان مادری را در خانه فرا گرفت، از طریق مکالمه و گفتگو، افکار و آرای زیادی از افراد خانواده به او منتقل می‌شود، و معارف و اطلاعات او، هم سطح با افکار خانواده پیش می‌رود و در اعمال خود نیز به تقلید از افراد خانواده می‌پردازد. لذا اگر بسیاری از اعمال روزمره انسانها را بررسی و تجزیه و تحلیل و ریشه‌یابی نمائیم، خواهیم دید که اکثر آنها از طرز تربیت خانوادگی سرچشمه می‌گیرد.

از مطالعه برخی از حالات روانی استفاده می‌شود که ریشه‌های بسیاری از بیماریهای عصبی و روانی، رفتارهای ناهنجار پدر و مادر نسبت به کودک، به خصوص در سالهای اول کودکی است. اعمال پدر و مادر، ناخودآگاه در کودک اثر می‌گذارد: مادری که کودک خود را می‌ترساند، ناآگاهانه فردی جبون و ترسو تربیت می‌کند.

نظم خانه و نظم آنچه در پیرامون کودک قرار گرفته است، دارای اثر عمیقی در ایجاد قریحه و ذوق زیبایی در او است: وقتی محیط کودک را تصویرهای زیبا و زندگی منظم و لباسهای خوش‌آیندی که افراد خانواده دربر دارند، احاطه نماید، ذوق کودک را به زیبایی برانگیخته و انس و علاقه به حب جمال و نظم را در او بوجود می‌آورد.

کودک، دین خانواده را می‌پذیرد. و دین در رفتار و افکار و بصیرت او در زندگی مؤثر خواهد بود، پیغمبر اسلام (ص) فرمود:

كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتَّىٰ يَكُونَ أَبَوَاهُ يَهُودَانِهِ وَيَنْصَرَانِهِ.

«هر نوزادی به فطرت (اسلام و توحید) متولد می‌شود، آنگاه پدر و مادر او را به یهودیت و نصرانیت گرایش می‌دهند و از راه فطرت منحرف می‌سازند.»
خانواده، بهترین محیط برای تربیت کودک است: ارتباط میان کودک و والدین در خانواده، نیرومندترین ارتباط‌هاست. رشد کودک با پدر و مادر، بهترین وسیله تهذیب نفس و وجدانیات و اخلاق او می‌باشد.

لذا برای تربیت کودک، باید پدران و مادران را در خانواده‌ها راهنمایی کرد، و آنها را نسبت به وظایفشان در قبال فرزندان‌شان آشنا نمود. در تعلیم اسلامی، این راهنمایی‌ها دقیقاً ارائه شده و وظائف سنگین پدر و مادر، نسبت به فرزندان خود در محیط خانه تذکر داده شده است.

نقش خانواده در ارضای تمایلات باطنی کودکان

ارضای تمایلات باطنی کودک و توجه به تمام جهات شخصیت او فقط در محیط خانواده میسر است، آغوش گرم مادران و دامن پر مهر پدران می‌تواند این وظیفه سنگین را به عهده بگیرد. کودکان قادر نیست جایگزین خانواده شود و سرپرست کودکان در این محل‌ها، نمی‌تواند مانند مادر تمام عواطف و احساسات کودک را ارضا نماید. عواطف مادری در انسان بقدری نیرومند است که بعد از غریزه حب ذات هیچ احساسی هم وزن مهر مادری نیست. دل مادر از مهر فرزند لبریز است و در راه پرورش او از هیچ‌گونه فداکاری مضایقه نمی‌کند. وقتی مادر بروی بچه خود لبخند می‌زند، وقتی فرزند خویش را به سینه می‌چسباند، موقعی که از شفقت و مهر او را می‌بوید و می‌بوسد، موجی از نشاط و لذت در اعماق روح کودک پدید می‌آید و در قیافه و چشمانش مراتب شادی و رضامندی خوانده می‌شود.

دختری که از کودکی در محیط خانواده بقدر کافی محبت دیده و روانش از نوازش پدر و مادر بخوبی تغذیه کرده است، در جوانی گرسنه مهربانی نیست و در مقابل چند جمله مودت‌آمیز این و آن خود را نمی‌بازد و شخصیت خویش را گم نمی‌کند.

و بر عکس دختری که در کودکی نوازش ندیده و تمایل درونیش با محبت گرم پدر و مادر اشباع نشده است روانی ناتوان و روحی ضعیف دارد، کافیت که جوان هوسباز چرب‌زبانی با اهدای یک شاخه گل و گفتن چند جمله مهرآمیز و محبت‌انگیز او را از پای درآورد، و از صراط مستقیم منحرف گرداند.

چندی است در جهان غرب تأسیس کودکانستان در شهرها معمول شده و عده‌ای از کودکانرا در آن مؤسسات نگاهداری می‌کنند. مادرانیکه شغل اداری دارند و همچنین زنان بوالهوسی که برای شرکت در مجالس رقص و مراکز فساد و قمار فرزندان خود را مزاحم خویش می‌دانند، از این فرصت استفاده می‌کنند و اطفال خود را به این کودکانستانها می‌سپارند.

زندگی بچه‌ها در کودکانستان از جهات ظاهری بسیار خوب و مطبوع است. لباسها پاکیزه و قشنگ، سرها شانه کرده و موها مرتب است. کودکان با شرایط بهداشتی کاملاً مجهز و اطاقها با اصول فنی ساخته شده است. بچه‌ها باندازه بازی می‌کنند و به موقع می‌خوانند بطوریکه قسمتی مهم از تمایلات جسمی و روانی کودکان در کودکانستان تأمین می‌شود. اما در کودک عواطف و احساسات دیگری وجود دارد که در محیط اجتماعی کودکانستان ارضا نمی‌شود. علاقه یک نفر زن که احياناً بخاطر منافع مادی، از صد نفر کودک سرپرستی می‌کند با عشق سوزان آسمانی مادری که از بچه خود نگهداری می‌کند فرق بسیار دارد. نوازشهای اختصاصی که در کودک ایجاد شادمانی و انبساط می‌کند تنها در دامن مادر است نه در کودکانستان.

در محیط خانواده تمام حرکات و سکنتات، خنده و بازی کودک مورد کمال علاقه پدر و مادر است و بچه از این توجه درسها می‌گیرد و لذتها می‌برد ولی کارهای یک بچه در محیط کودکانستان بین صد نفر کودک، مانند یک موج دریا بین صدها موج مختلف ناپیدا و درهم شکسته است.

روایات اسلامی اصرار دارند که اطفال یتیم در محیط خانواده‌ها تربیت شوند. اسلام علاقه دارد که مردان و زنان از کودکان یتیم نگهداری نمایند و آنانرا مانند فرزندان خویش مورد محبت و عطوفت خود قرار دهند.

حکومت اسلام در عصر رسول اکرم (ص) از نظر بنیه مالی آنقدر قادر بود که در هر شهری مؤسسه‌ای را بصورت کودکانستان ایجاد نماید و از خزانه دولت مصارف آنها را پردازد و یتیمان هر شهری را در آنجا جمع کرده و از آنها نگهداری نماید ولی پیغمبر اکرم (ص) این کار را نکرد زیرا این قبیل مؤسسات برای پرورش کامل جسمی و روانی کودک نارسا هستند، تنها محیط خانواده و عواطف مخصوص است که می‌تواند روان طفل را بطور جامع و کامل پرورش دهد لذا به مردم، به پدران و مادران، به اولیای خانواده‌ها، با منطق مذهبی و ایمانی، پیوسته سفارش می‌کرد که از یتیمان نگهداری کنید، آنانرا به خانه‌های خود ببرید^۱ و در کنار سفره خانواده بنشانید و مثل فرزندان خویش تربیتشان کنید و در ادب آنان بکوشید و با نوازش و مهربانی مسرورشان نمایید.

دارالایتام ساختن و یتیمان برهنه و گرسنه را لباس و غذا دادن، بدون تردید از عبادات بزرگ اسلامی است ولی نوازش یتیم، مهربانی و عطوفت نسبت به او و تربیت و تأدیب وی، خود عبادت جداگانه‌ای است.

۱ - رسول اکرم (ص) فرمود: مَنْ كَفَلَ يَتِيمًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَأَدْخَلَهُ إِلَى طَعَامِهِ وَشَرَابِهِ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ الْبَتَّةَ إِلَّا أَنْ يَعْصِيَ ذُلْبًا لَا يُغْفَرُ. (مسند ترک، ج ۱، ص ۱۴۸) «کسیکه متکفل یتیمی شود، او را به خانه خود ببرد و در خوردن و نوشیدن با او شریک خویش نماید، البته پاداش او بهشت است مگر آنکه گناه غیر قابل عفو مرتکب شده باشد.» (همچنین می‌توانید رجوع کنید به: تحف العقول، ص ۱۹۸ - و سفینه یتیم، ص ۷۳۱)

نقش خانواده در تربیت دینی کودکان

برای پی بردن به نحوه تأثیر فضای خانواده بر کودکان می‌توانید در آزمایشگاه خانه خود کیفیت آشنائی فرزندان خود را با اعمال و آداب و سنن اسلامی مورد دقت قرار دهید.

هنگامی که شب در خانه دست از سخن گفتن و بازی کردن با کودک دوساله خود برمی‌دارید و سجاده‌ای پهن می‌کنید و به نماز می‌ایستید، از همان آغاز، کودک شما حس می‌کند که شما در حال خاصی به سر می‌برید، می‌بیند هرچه شما را صدا می‌کند جواب او را نمی‌دهید، بلکه در عوض کلماتی به زبان می‌آورید که با حرفهائی که به او می‌زنید فرق دارد. گاهی خم می‌شوید و قدری می‌نشینید و پس از چند بار نشستن و برخاستن، دوباره با او صحبت می‌کنید. طفل شما از همین جا با نماز آشنا می‌شود، کم‌کم می‌فهمد که نماز خواندن چیست، پس از مدتی خودش می‌آید و در کنار شما می‌ایستد و به تقلید از شما لبهای خود را تکان می‌دهد و به زمین می‌نشیند و ناشیانه سر بر مهر می‌گذارد و بالاخره چند ماه بعد می‌بینید که کلمات و جملاتی از قبیل الله اکبر و بسم الله الرحمن الرحیم را دست و پا شکسته ادا می‌کند و دستهای کوچکش را پیش صورت خود می‌گیرد مثل اینکه دارد قنوت می‌خواند. از همین جا بدانید که بسیاری از کارهائی که باید انجام شود تا فرزند شما در آینده نمازگزار باشد انجام شده است. همچنین وقتی نیمه شب فرزند از خواب برمی‌خیزد و چراغ را بر خلاف شبهای دیگر روشن می‌یابد و پدر و مادر را می‌بیند که دور سفره‌ای نشسته‌اند و غذای می‌خورند و دعا می‌خوانند و پس از ساعتی، دیگر چیزی نمی‌خورند، با این تجربه، روزه عملاً در ذهنش نقش می‌بندد. وقتی به این ترتیب در دوران کودکی در خانه و خانواده عملاً با نماز و روزه و طهارت و نجاست و محرم و نامحرم و حلال و حرام آشنا می‌شود، اندک اندک به تبع اوضاع و احوال حاکم بر خانواده، به اعمال و آداب اسلامی تأدب پیدا می‌کند، برای کسانی که از سابقه پرورش خانوادگی با آداب اسلامی بی‌بهره‌اند، عمل کردن به فرائض اسلامی مثل پریدن در استخری پر از آب سرد است. کسی که سر لب چنین استخری ایستاده می‌تواند نظراً خودش را قانع کند که باید به درون استخر بجهد اما عملاً پایش می‌لرزد، اختلافی که میان درجه حرارت تن او و آب استخر وجود دارد، انتقال دفعی از بیرون به درون استخر را مشکل می‌سازد، این است که اگر مصمم به آب‌تنی باشد ابتدا سر انگشت پای خود را ترمی‌کند بعد دستی به سر و سینه خود می‌کشد و خلاصه مدتی با آب بازی می‌کند تا بلکه بتواند دل به دریا بزند و با تمام بدن در آب فرو رود، بسا که همین ترس او از سردی آب سبب شود تا هرگز عملاً وارد استخر نشود و همواره در کنار آب بنشیند. طفلی که از بدو تولد در فضای اسلامی بزرگ شده است، هرگز خود را با انتقالی این چنین نامأنوس و دشوار مواجه نمی‌بیند، او به شناگری می‌ماند که از اول بی‌آنکه ابهت و غرابت و گزندگی سرمای آب استخر یکباره دست و پای او را سست کرده باشد، خود را تا گردن در آب می‌بیند، و اگر تصمیم به شنا کردن بگیرد دیگر ترس از آب، میان

تصمیم و عملش فاصله‌ای ایجاد نخواهد کرد.

برای مسلمانی که در محیط خانواده با عمل به اسلام مأنوس شده باشد و دستش به عمل به احکام اسلامی، عادت کرده باشد قبول اصول نظری و جهان‌بینی اسلامی هرچند که دلیل و برهان و استدلال می‌خواهد، اما عمل به شریعت اسلامی و قبول کم و کیف آن دیگر نیازی به استدلال ندارد. شکی نیست که مسلمان بودن و مسلمان شدن یکسره با آموزشهای نظری و دلیل و برهان و کتاب و مقاله حاصل نمی‌شود. دین صرفاً اعتقاد به یک سلسله امور نظری نیست، بلکه عمل به یک سلسله فرائض نیز هست و این عمل، ورزیدگی و آمادگی تدریجی می‌خواهد و خانواده، جایی است که این آمادگی برای عمل را به تدریج در فرد مسلمان ایجاد می‌کند.

به همین جهت غالباً کسی که اسلام را در خانه و در میان خانواده احساس نکرده باشد و در بزرگسالی مقدماً فقط از رهگذر منطق و برهان به اصول آن معتقد شده باشد، نسبت به انجام اعمال و فرائض دینی، در او نوعی کندی وجود دارد. البته ممکن است شخص طی چند ساعت و یا چند روز به ضرورت دلیل و منطق و برهان ذهناً به بینش اسلامی ایمان بیاورد، اما نمی‌تواند عیناً همان تحولی را که در ذهنش به ظهور رسیده بر اعمالش منطبق کند و عملاً به آسانی در پی آن «بینش» به «روشی» اسلامی رفتار کند.

ب - محیط رفاقت و معاشرت - فرزندان بشر در تمام ادوار زندگی از ایام کودکی و جوانی تا روزگار کهولت و پیری، همواره نیازمند رفاقت و دوستی دیگران هستند. همانطور که آدمی از داشتن رفیق موافق و دوست یکدل، احساس مسرت می‌کند و از مصاحبتش خشنود می‌گردد، از تنهایی نیز رنج می‌برد و از نداشتن هم‌صحبت شایسته و مناسب، آزردۀ خاطر و متأثر می‌شود. رفقا و دوستان نه تنها با هم انس می‌گیرند و با مصاحبت و همنشینی، موجبات شادمانی و نشاط یکدیگر را فراهم می‌سازند، بلکه هر دوستی به مقیاس درجه رفاقت و دوستی، در امور مادی و معنوی رفیق خود نفوذ می‌کند و هر یک دانسته یا ندانسته روی عقاید و اخلاق و رفتار و گفتار دیگری اثر می‌گذارد. اثر معاشرت و رفاقت، موضوعی است غیرقابل انکار، حتی اثر آن در حیوانات و جمادات که پست‌تر از انسان و انعطاف آنها کمتر از انسان است مشهود می‌باشد: آبی که از کنار باغها و شکوفه‌ها عبور می‌کند خوشبو و اگر از کنار لجنزار بگذرد بدبو است. رسول اکرم (ص) فرمود: «هر انسانی از دین و روش دوست و همشینش پیروی می‌کند.»^۱

دوست شایسته و بافضیلت یکی از سرمایه‌های بزرگ زندگی و از عوامل خوشبختی و

۱ - قال رسول الله (ص): «الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَقَرِينِهِ.» (وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۲۰۷ همچنین می‌توانید رجوع

کنید به: مستدرک، ج ۲، ص ۶۲)

سعادت بشر است. اولیای گرامی اسلام پیروان خود را به انتخاب رفیق عاقل و باایمان، تشویق نموده و فوائد وجود چنین دوستی را خاطر نشان کرده‌اند. به عنوان مثال رسول اکرم (ص) فرمود:

أَسْعَدُ النَّاسِ مَنْ خَالَطَ كِرَامَ النَّاسِ^۱

«سعادت‌مندترین مردم کسی است که با مردمی بزرگوار مخالطت و آمیزش و معاشرت داشته

باشد.»

همچنین اولیای گرامی اسلام ضمن نامه‌ها و سخنان حکیمانه خود خطر رفاقت‌های مضر و گمراه‌کننده را خاطر نشان فرموده و پیروان خویش را از مجالست و همنشینی با افراد فاسد و تبه‌کار برحذر داشته‌اند.

علی علیه‌السلام در نامه خود به حارث همدانی توصیه کرده است.

«از رفاقت با کسانی که افکارشان خطا و اعمالشان ناپسند است برحذر باش. چه آدمی به رویه و روش رفیقش خو می‌گیرد و به افکار و اعمال وی معتاد می‌شود.»^۲

ناگفته نماند که نداشتن رفیق شایسته و دوست صمیمی مایه محرومیت‌هایی در زندگی دنیا و تأثراتی در جهان آخرت است. ولی مصیبت بسیار بزرگ، رفاقت با عناصر فاسد و همنشینی با افراد گناه‌کار است. زیرا این قبیل دوستان با تلقین‌های شیطانی، رفیق خود را به گمراهی و ناپاکی سوق می‌دهند و با وسوسه‌های منحرف‌کننده به انواع گناه و پلیدی آلوده‌اش می‌سازند. به عبارت دیگر، کسی که رفیق خوب ندارد تنها به پاره‌ای از نعمتها نمی‌رسد و از کمالاتیکه ممکن بود بر اثر رفیق شایسته نصیبش شود محروم می‌ماند. ولی آنکس که رفیق بد دارد نه تنها با مصاحبت او به کمال عالیت‌تری نمی‌رسد بلکه کمالات فطری و فضائل طبیعی خود را نیز از دست می‌دهد و در نتیجه به محرومیت‌ها و آلام دنیوی و همچنین کیفرهای اخروی دچار می‌شود و موقعیکه سیه روز و بدبخت شد و دین و دنیایش تباه گشت اظهار ندامت می‌نماید و آرزو می‌کند ای کاش با چنین عنصر فاسدی طرح رفاقت نریخته بودم.

وای بر من ای کاش فلان مرد پلید و گناه‌کار را دوست نمی‌گرفتم و به مصاحبتش تن نمی‌دادم.

يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا.

دوستی و رفاقت جوان

گرچه رفیق خوب و شایسته برای کلیه طبقات مردم در تمام ادوار زندگی ارزنده و مهم

۱ - بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۵۱

۲ - نهج البلاغه، نامه ۶۹ - رک به: ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، کلمه ۱۴۷، ص ۲۷۲.

است ولی برای نسل جوان اهمیت بیشتر دارد، زیرا جوانی دوره گسترش دوستیها و رفاقت با همسالان است و جوانان که در آستانه زندگی اجتماعی قرار گرفته اند می توانند بوسیله رفیق خوب و با فضیلت، شخصیت خود را تقویت کنند و استعدادهای اجتماعی خویش را به فعلیت درآورند و خود را برای فعالیتهای دامنهدار اجتماعی فردای خویش مهیا سازند.

یکی از مشکلترین مسائل جوانان که همیشه و در همه جا با آن مواجه بوده و هستند و در بعضی از مواقع مصائب عظیم و غیر قابل جبرانی ببار آورده است، مسئله برگزیدن دوستان با تقوی و انتخاب رفقای یکدل و موافق است.

اشکال این موضوع در دوران شباب از آن جهت است که جوانان از یکطرف به کشش طبیعی و خواهش دل، عاشق دوستی و رفاقتند و میل دارند با یک یا چند نفر از همسالان خود رفیق صمیمی شوند و عمیقترین روابط دوستانه را با آنان برقرار سازند، و از طرف دیگر بر اثر احساسات تند و ناسنجیده و عدم توجه به جهات عقل و مصلحت، ممکن است عناصر ناصالح و تبهکاری را به دوستی برگزینند و بر اثر رفاقت شوم و خطرناک آنان، موجبات تسیره روزی و بدبختی خویش را فراهم آورند.

برای آنکه جوانان با همسالان خود بیامیزند و با آنان طرح دوستی و رفاقت ریزند، نیازی به تشویق والدین یا ترغیب مربیان ندارند، زیرا جوانی که جسم و جانش سالم و طبیعی است و نقص عضوی یا عقده روحی ندارد خود بخود براه انس و رفاقت کشیده می شود و با میل و علاقه مندی شدید، درهای دوستی با دگران را بروی خود می گشاید و بدینوسیله خویش را برای ارتباطهای اجتماعی دوران بعد آماده می سازد.

آنچه جوانان در زمینه رفاقت و دوستی بدان نیازمندند، راهنمایی صحیح آنان در انتخاب رفیق و همچنین اندازه گیری حدود رفاقت است. اگر والدین و مربیان بتوانند اقتضای روانی دوران شباب را برای جوانان توضیح دهند و تشریح کنند و آنانرا به وضع روحی خودشان آگاه سازند، اگر بتوانند خطر رفقای ناصالح و ضرر تند روی در رفاقت را به جوانان بفهمانند و با منطقی مستدل و خیرخواهانه آنانرا از رفاقت با عناصر تبهکار و افراط در دوستی برحذر دارند، توانسته اند وظیفه خویش را نسبت به آنها در مورد انتخاب رفیق انجام دهند و از این راه موجبات خوشبختی و سعادشان را فراهم سازند.

ویژگیهای رفاقت جوانان

۱ - اولین مطلبی که در بررسی رفاقت جوانان جلب توجه می کند و دوستی آنانرا از دوستی کودکان و بزرگسالان ممتاز می سازد و بدان رنگ اختصاصی می بخشد، تفاوتی است که در انگیزه دوستی جوانان با انگیزه های دوستی اطفال و کهن سالان وجود دارد.

می‌توان گفت دوستی کودکان با یکدیگر قبل از آغاز دوران بلوغ، تنها یک محبت بی‌آلایش و یک جاذبه ساده طبیعی است، که از غریزه و کشش انس سرچشمه می‌گیرد و بر اثر برخوردهای تصادفی در محیط زندگی تحقق می‌یابد و دوستی بزرگسالان با یکدیگر ناشی از جلب منافع زندگی و ضرورت‌های حیاتی است، ولی دوستی جوانان با همسالان خود از جنس موافق یا مغایر، ناشی از ضربه‌های عاطفی و احساسات محبت‌آمیز تندی است که بر اثر بروز غریزه جنسی آشکار می‌شود.

۲ - تفاوت دیگری که از نظر معنوی و روانی در دوستیهای جوانان شایان توجه است و رفاقت آنانرا با یکدیگر از دوستیهای بزرگسالان جدا می‌کند، بررسیهای عقلی و مآل اندیشی در بزرگسالان و عوامل عاطفی حساب نشده در جوانان است. بزرگسالان در انتخاب دوست معمولاً سخت‌گیر و دیر پسندند، اینان اگر بخواهند با کسی طرح دوستی بریزند و رفیق یکدل و صمیمی شوند، برانهمائی عقل و دور از احساس تند و حساب نشده قدم برمی‌دارند. ابتدا با او مأنوس می‌شوند تا از طرز تفکر و کیفیت معاشرتش آگاه گردند، سپس از وضع اخلاقی و سوابق زندگیش اطلاع می‌گیرند و در خلال برخوردها بصور مختلف امتحانش می‌کنند، پس از آنکه او را از هر جهت شایسته دوستی یافتند و بصلاحتش مطمئن شدند با وی رفیق می‌شوند، بدیهی است چنین دوستی عاقلانه و رفاقت حساب شده و دقیق علاوه بر آنکه بی‌خطر است معمولاً پایدار و ثابت خواهد ماند.

حضرت علی (ع) فرمود: «کسیکه پس از آزمایش صحیح، کسی را به دوستی برگزیند، رفاقتش پایدار و مودتش استوار خواهد ماند.»^۱
برعکس جوانان در انتخاب رفیق آسان‌پذیر و زودپسندند، زیرا آنان بیشتر به احساسات زودگذر و انگیزه‌های عاطفی متوجهند تا به محاسبه‌های عقلی. به همین جهت ممکن است کسی را که هرگز ندیده و نمی‌شناسند تنها بر اثر یک برخورد عادی یا پیش آمد اتفاقی مجذوبش گردند و بدون اطلاع از سوابق خانوادگی و صفات اخلاقیش با وی رفیق شوند و ناسنجیده عمیق‌ترین روابط دوستی را با او برقرار سازند.

واضح است چنین دوستیهای تصادفی و حساب نشده می‌تواند ثمرات تلخی ببار بیاورد و ممکن است جوان پاکدل و زودباوری را مجبور نماید که بر خلاف میل باطنی خود اسیر رفاقت عنصر فاسدی باشد و مدتی دراز، مصائب سنگین دوستی او را تحمل نماید.
حضرت علی فرمود: «کسیکه ناسنجیده با دیگران پیمان دوستی می‌بندد ناچار بساید به

۱ - قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ اتَّخَذَ أَخًا بَعْدَ حُسْنِ الْاِخْتِيَارِ دَامَتْ صُحْبَتُهُ وَ تَأَكَّدَتْ مَوَدَّتُهُ.

(غرر الحکم، ص ۶۹۵)

رفاقت اشرار و افراد فاسدتن در دهد.»^۱

۳ — سالمندان به اقتضای سن نسبت به رفیق، متعصب و لجوج نیستند و دربارهٔ رفاقت سرسختی و پافشاری نمی‌کنند. اگر بزرگسال بخته و دانائی اتفاقاً اغفال شود و بر اثر رفت و آمد مکرر با شخص فاسدی روابط دوستانه برقرار نماید، موقعیکه افراد خیر خواه و بی‌غرض که از فساد اخلاق وی آگاهی دارند به او تذکر دهند بخود می‌آید و تحقیق می‌کند و اگر تذکر آنانرا بسجا و مطابق با واقع دید، بدون مقاومت ترک مراوده می‌کند و پیوند رفاقت را قطع می‌نماید. کودکان نیز در مورد رفیق تعصبی ندارند. موقعیکه والدین یا مربی به آنان آمرانه یا دوستانه تذکر دهند که رفت و آمد و رفاقت با فلان کودک به مصلحت شما نیست می‌پذیرد و قطع علاقه می‌کند.

برعکس رفاقت جوانان با یکدیگر توأم با تعصب و سرسختی است. جوانیکه در انتخاب رفیق اشتباه کرده است و با جوان فاسدی طرح دوستی ریخته و با وی رفیق صمیمی شده است، به اشخاص اجازه نمی‌دهد دربارهٔ رفیقش انتقاد کنند و کارهای بد او را به زبان بیاورند. زیرا جوان، قبول انتقاد دیگران را به منزلهٔ اعتراف غیر مستقیم به نادانی و سوء تشخیص خود در انتخاب رفیق تلقی می‌کند. غرور و خودپسندی دوران شباب نمی‌گذارد که جوان به چنین اعترافی تن در دهد. به همین جهت اگر کسی روی حسن نظر و خیرخواهی دربارهٔ رفیقش به وی تذکر بدهد، برآشفته و خشمگین می‌شود و به شدت از دوست خود دفاع می‌کند و انتقاد شخص خیرخواه را حمل بر نادانی و بی‌اطلاعی یا غرض ورزی و سوء نیت می‌نماید، غافل از آنکه این لجاجت و مقاومت، واقع را تغییر نمی‌دهد و رفیق ناصالح را شایسته و نیکوکار نمی‌سازد و سرانجام از چنین همنشینی زیان خواهد دید.

حضرت علی فرمود: «ضرر زودرس و دیررس لجاجت و خودسری از زیان هر چیزی زیادتر است.»^۲

۴ — فرق دیگری که از نظر اخلاقی و روانی، رفاقت بزرگسالان را از رفاقت جوانان جدا می‌کند، موضوع اندازه‌گیری حدود رفاقت در بزرگسالان و افراط و تندر روی در جوانان است. دو فرد پاکدل و با فضیلت که رفیق صمیمی و محرم یکدیگر شده‌اند و در کمال خلوص و صفا با هم برخورد می‌کنند، اگر عاقل و مآل اندیش باشند باید از این نکته هرگز غفلت نمایند که پیوند دوستی و یگانگی همیشه و در همهٔ شرایط، محکم و پایدار نمی‌ماند و ممکن است پیش آمدها و حوادث، رشتهٔ رفاقت را قطع کند و دوستی آن دو را به دشمنی مبدل سازد. بنابراین رفقای یکدل

۱ — قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ اتَّخَذَ أَخًا مِنْ غَيْرِ اخْتِيَارِ الْجَاهِ الْإِصْطِرَارُ إِلَى مُرَافَقَةِ الْأَشْرَارِ.
(غرر الحکم، ص ۶۹۵)

۲ — قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَلْجَاجُ أَكْثَرُ الْأَنْبِيَاءِ مُضَرَّةٌ فِي الْعَاجِلِ وَالْآجِلِ. (فهرست غرر، ص ۳۵۶)

در ایام دوستی باید همواره از افراط و زیاده روی پرهیزند و بی حساب نسبت به یکدیگر اظهار اعتماد و اطمینان نکنند، باید پایان کارهای خود را بسنجند و در حدود عقل و خرد با هم یگانه باشند.

«امام صادق (ع) به بعضی از اصحاب خود فرمود: دوست خود را از اسرار زندگیت آگاه مکن مگر آن سَرّی که اگر به فرض دشمنت بداند به توزیان نمی رسد، زیرا دوست کنونی ممکن است روزی دشمن تو گردد.»^۱

بزرگسالان کار آزموده و خردمند در بحبوحه دوستی و پیوستگی از پیش آمد اختلاف وجدائی غافل نیستند و به همین جهت در ایام رفاقت تند نمی روند، حدود روابط دوستانه را با رفقای خویش با دقت و مآل اندیشی تعیین می کنند و از حریم عقل و مصلحت قدمی فراتر نمی گذارند. ولی جوانان که در انتخاب دوست پیرو عواطف و احساسات آنی خود هستند، به فردای دوستی هرگز فکر نمی کنند و ارتباط امروز را یک پیوند ثابت و ناگسستنی می پندارند، بقدری در دوستی و یکرنگی افراط می کنند که گویی یک روحند در دو بدن، مثل هم لباس می پوشند و مانند یکدیگر موی و روی خود را می آرایند، با هم از هر در و سری سخن می گویند و هیچ رازی را از رفیق خود پنهان نمی کنند. ضرر این تندروی موقعی آشکار می شود که بر اثر یک پیش آمد نامطلوب، با رنجش خاطر از هم قهر می کنند و دوستی آن دو به دشمنی مبدل می گردد. در این موقع است که برای انتقام مجوئی، هر یک راز دیگری را فاش می کند تا همدیگر را مفتضح و رسوا سازند.

۵ — جوانان نه تنها در ایام دوستی و پیوستگی نسبت به رفیق، تندرو و مبالغه کارند و در مقام ابراز محبت و علاقه افراط می کنند بلکه وقتی رشته رفاقتشان پاره می شود و از هم قطع علاقه می نمایند در اظهار مخالفت نیز زیاده رو هستند و در راه اعمال دشمنی نسبت به یکدیگر بکارهای تند و افراطی دست می زنند.

اما دو رفیق عاقل و با فضیلت و وظیفه شناس و مآل اندیش اگر روزی بر اثر پیش آمد نامطلوبی رشته دوستی را گسستند و با کدورت و دل‌تنگی از یکدیگر جدا شدند، چون خردمند و دور اندیش هستند در ایام جدائی، همواره جانب عقل و مصلحت را نگاه می دارند و هرگز در اظهار گله و شکایت از رفیق دیروز خود تند روی نمی کنند^۲ و با سخنان ناروا و کارهای ناسنجیده، راه آشتی را بروی خود نمی بندند، زیرا به این نکته متوجهند که ممکن است روزی تیرگی روابط

۱ — امالی صدوق، ص ۳۹۷

۲ — بدینجهت امام صادق (علیه السلام) می فرماید: مَنْ غَضِبَ عَلَيْكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَلَمْ يَقُلْ فِيكَ سَوْءً فَأَتَّخِذْهُ لَكَ خَلًّا. (تاریخ یعقوبی، ص ۹۷) «کسیکه سه بار نسبت به تو خشمگین شود و در باره ات به بدی سخن نگوید شایسته رفاقت است، او را برای دوستی انتخاب کن.»

بر طرف شود و افق دوستی دوباره روشن گردد. اگر امروز تندروی کنند فردا با ندامت و شرمساری مواجه خواهند شد.

حضرت علی (ع) فرمود: «با دوست مورد علاقه‌ات به مدارا و با حفظ مصلحت اظهار دوستی کن، شاید روزی دشمنت شود و به مخالفت برخیزد و نیز در اظهار بی‌مهری نسبت به کسیکه مورد خشم قرار گرفته مدارا کن چه ممکن است روزی تیرگی از میان برود و مورد علاقه و محبت واقع شود.»^۱

طغیان خشم و انتقامجویی جوانان نه تنها در مورد رفاقت‌های برباد رفته و دوستان دشمن شده خطرناک است، که در تمام موارد حتی در محیط خانواده نیز خطراتی در بردارد. اگر جوان خشمگین و برافروخته شود و دستخوش احساسات آتشین خود گردد، ممکن است به کارهای وحشتناک و جنون‌آمیزی دست بزند و مصائب سنگینی به بار بیاورد.

نتیجه‌گیری

معاشرت و آمیزش با دوستان خوب، دارای نتایج سودمندی است زیرا انسان از تظاهر به کار بدو اظهار عیوب درونی خود نزد دوستانش حیا و شرم می‌کند، مخصوصاً نزد معاشرانی که از پستی و بدی و اعمال زشت مبرّی هستند. همین حیا، او را از بدی دور، و به خیر و نیکی نزدیک می‌سازد، چنانکه از طریق معاشرت با آنها نیز احساس مصونیت اخلاقی می‌نماید، و دیگر آنکه معاشران خوب انسان راهنمای اعمال نیک او بوده و انسان از رهگذر آمیزش با آنها کسب شرف می‌نماید، و در مصائب و مشکلات زندگی از آنها مدد می‌گیرد.

همچنانکه ملاحظه شد، معاشرت و مصاحبت، یکی از عوامل مهم تربیت است. لذا بر اولیا و مربیان لازم است که به این امر دربارهٔ کودکان خود توجه نمایند، زیرا اثرات سایر عوامل تربیتی در مقابل اثر محیط رفاقت ناچیز است.

ج - محیط مدرسه - مدرسه مانند خانواده، عامل مهمی در پرورش جسمانی و روحانی کودک و نوجوان است. فضای مدرسه زیر پوشش عناصر گوناگونی از قبیل معلم، مدیر، ناظم، مسئول تربیتی، مستخدم و همکلاسها قرار دارد که همهٔ آنها می‌توانند برای شاگردان، الگو و سرمشق بوده و در شکل‌گیری ابعاد روحانی آنها ایفای نقش نمایند.

کودک از روش کار مسئولان مدرسه، نحوهٔ اعمال انضباط آنها، طرز برخوردشان با شاگردان، تشویقها و تنبیه‌ها و قدرت جاذبه و دافعهٔ آنها، تأثیر می‌پذیرد.

۱ - أَحِبِّ حَبِيبَكَ هَوْنًا مَا عَسَى أَنْ يَغْضَبَكَ يَوْمًا مَا وَافَقَ بَغْضَكَ هَوْنًا مَا عَسَى أَنْ يَكُونَ حَبِيبَكَ يَوْمًا مَا.

(نعت العنقول، ص ۲۰۱)

نقش معلم در سازندگی یا ویرانی بنای اخلاقی کودکان بسیار است، کودکان بیش یا کم از معلمان خود تأثیر می‌پذیرند، حتی بعضی از مورخین درباره علل سقوط یا انحطاط جامعه‌ای، تقصیر را متوجه مربیان و معلمان آن جامعه نموده‌اند. به عنوان مثال بعضی از مورخین یکی از علل سقوط مسلمین را در «اندلس»، سپردن تربیت کودکان بدست مربیان مسیحی و معلمان مسلمان نمای آن جامعه و تحصیل کودکان در مدارس مسیحی ذکر کرده‌اند.

معلم، بخاطر نفوذ معنوی، با تمام رفتارش، الگوها و سرمشق‌هایی در اختیار شاگردان قرار می‌دهد. اطفال و نوجوانان از تمام حرکات و سکنتات و اشارات و حتی واژه‌هایی که معلم در خلال انجام وظیفه تعلیم، از آنها استفاده می‌کند، بشدت تأثیر می‌پذیرند. بخصوص خردسالان بیش از نوجوانان تحت تأثیر گفتار و کردار معلم قرار دارند. بزرگسالان و جوانان چون کمی پختگی یافته‌اند و می‌توانند میان امور، امتیازی برقرار سازند یکپارچه در اختیار معیارهای قولی و عملی معلم نیستند، ولی کودک، بدون مطالعه و ارزیابی، و در عین حال با مهارت خاصی از تمام مظاهر وجودی معلم، نمونه‌برداری می‌کند.

فرصتها و اوقاتی که شاگردان، اعم از کودکان و نوجوانان، در مدارس سپری می‌سازند، بیشترین و بهترین لحظات عمر آنها را تشکیل می‌دهد. یعنی ساعاتی که شاگردان، هشیار و متوجه خویشتن هستند، بیشترین آنرا در رابطه با مدرسه مصروف می‌سازند. بنابراین مدرسه، عمده‌ترین و مهمترین فرصتها و اوقات عمر آنها را در دوران آموزشگاهی اشغال می‌کند و حتی شاگردان، در خانه نیز به انجام وظائف و تکالیف مدرسه و فرمان بردن از اوامر معلم سرگرم‌اند. در محیط مدرسه نیز عمده‌ترین اوقات آنها در ارتباط با معلم می‌گذرد.

د- محیط اجتماع - منظور ما از محیط اجتماع، کلیه افراد غیر از افراد خانواده و مدرسه می‌باشند که کودک به نحوی با آنها در تماس و برخورد است و هر کدام به گونه‌ای، در کودک تأثیر می‌گذارند. افراد اجتماع از بقال و عطار و کتاب فروش و بزاز و قصاب و نانوا و ... که ارتباط کودک با آنها لحظه‌ای و در دقایق کوتاه انجام می‌گیرد. در عین اینکه نقش این گروه در کودک اندک است. اما قابل گذشت نیست. زیرا بسیاری از فسادها و انحراف‌ها، گاه از این طریق در کودک رخنه می‌کند. اگر در جامعه‌ای در این گروه عظیم بی‌بند و باری حاکم باشد، امید اصلاح و کنترل نسل جوان کمتر خواهد بود.

پلیس، روحانی، مسجدی و ... که بگونه‌ای برای کودک جنبه آمریت دارند، در ویرانی یا سازندگی زندگی آنان تأثیر بسزائی دارند، مخصوصاً رهبران دینی در جوامع مذهبی نقش فوق‌العاده‌ای دارند تا جائیکه افراد، عملکرد و موضعگیری خود را براساس او امر آنها تنظیم می‌کنند به همانگونه که امر و نهی‌هایشان در دیگران مؤثر است، سوء رفتارشان هم اثرات نامطلوب فراوانی به همراه خواهد داشت.

سهم وراثت و محیط در فرد

علما و دانشمندان در اینکه وراثت یا محیط، کدامیک در فرد بیشتر مؤثر است، اختلاف نظر دارند:

برخی عامل وراثت را بر عامل محیط از لحاظ تأثیر آن در فرد ترجیح می‌دهند. مساند اگوست کنت و هربرت اسپنسر و جز آنها که معتقدند وراثت ساختمان فرد را از لحاظ جسمانی و عقلانی و اخلاقی می‌سازد و اثر محیط در این امور بسیار ضعیف است. مثلاً اگر کسی دارای موی سیاه و چشم سبز و یا مبتلا به کم‌هوشی و دیوانگی و یا ضعف ذاکره و حافظه از طریق وراثت باشد، محیط نمی‌تواند این خصوصیات را تغییر دهد.

عدهٔ دیگر، عامل محیط را بر عامل وراثت ترجیح می‌دهند مانند استوارت میل و جان لاک و دیگران که می‌گویند عوامل تربیتی در خانه و مدرسه و اجتماع سازندهٔ فرد است، و بسیاری از خصوصیات عقلانی و اخلاقی را که به وراثت نسبت می‌دهند در واقع نتیجهٔ محیطی است که کودک در سالهای اول زندگی با آن می‌زیسته است.

واقع امر این است که هر یک از این دو گروه، راه افراط و تفریط را در پیش گرفته‌اند و باید گفت: که موجود زنده، تحت تأثیر هر دو عامل محیط و وراثت است: ما اگر دو نوع بذر از یک جنس را در یک زمین و شرایط متساوی زراعت کنیم از بذر پست نتیجهٔ پست، و از بذر خوب نمرهٔ خوب بدست می‌آوریم. و همچنین اگر دو بذر از یک نوع را در دو نوع خاک مختلف بکاریم، خاک خوب به نمرهٔ خوب مساعدت می‌کند و خاک بد و نامساعد، نمرهٔ پست به دست می‌دهد.

نکته‌ای که لازم به تذکر است، این است که سعادت‌ها و شقاوت‌ها، خوشبختی‌ها و بدبختی‌هایی که در شکم مادر نصیب فرزندان می‌شود دو قسم است: بعضی از آنها بصورت سرنوشت قطعی و قضای اجتناب‌ناپذیر است و تا پایان عمر با فرزندان خواهد بود مثل دیوانگی و کوری مادرزاد و در این قبیل موارد شرایط رحم علت تامهٔ آنها است. ولی بعضی از بدبختی‌ها یا خوشبختی‌های جسمی و روانی ناشی از زمینه‌ها و قابلیت‌های رحم مادر است و در واقع شرایط رحم علت مُعدهٔ آنها است. در مواردی از این قبیل، سعادت و شقاوت رحم مادر سرنوشت قطعی نیست بلکه ملاک بقا یا محو آن صفات پسندیده یا ناپسند، عوامل تربیتی و شرایط محیطی مساعد یا نامساعد است.

پدران پاکدل و با ایمان و مادران عفیف و با فضیلت از نظر شرایط وراثت فرزندان خوب و پاکدل می‌آورند، اطفال آنان در رحم مادر سعادت‌مند و خوشبخت ساخته می‌شوند، علل و عوامل انحراف موروثی در وجود آنها نیست. ولی نمی‌توان گفت این سعادت حتماً تا پایان زندگی خواهد ماند، زیرا ممکن است، مربی بد و محیط ناپاک مسیر تکامل را عوض کند، سجایای موروثی و صفات پاک معنوی را بدست فراموشی بسپارد و خلاصه همان فرزندی که در رحم مادر با سعادت

و خوشبختی ساخته شده بود در صف اشقیا و ناپاکان درآید و منشأ صدها بدبختی فردی و اجتماعی شود. همچنین برعکس بجهای که از پدر و مادر بی ایمان و ناپاکدل بوجود آمده و زمینه های بدبختی و شقاوت در مزاج او ایجاد شده است، با تربیت صحیح و محیط پاک و سالم براه سعادت برود و پلیدی موروثی فراموش شود و در صف پاکان و نیکان قرار گیرد. لذا رسول اکرم (ص) می فرمود:

السَّعِيدُ قَدْ يَشْقَى وَالشَّقِيُّ قَدْ يَسْعَدُ.^۱

«گاهی سعید شقی و بدبخت می شود و گاهی شقی براه سعادت و خوشبختی می رود.» علی

(ع) می فرمود:

وَالسَّعِيدُ مَنْ وَعِظَ بغيرِهِ وَالشَّقِيُّ مَنْ انْخَدَعَ لِهَوَاهُ وَغُرُورِهِ.^۲

«خوشبخت و سعادتمند کسی است که از دیگران پند پذیرد و خود را بپاکی پرورش دهد، و شقی و بدبخت کسی است که از تمایلات نامشروع و غرور خوشتن فریب خورد و به ناپاکی بگراید.

بنابراین انسان تحت تأثیر عوامل محیط و وراثت، رشد می کند. بسیار مشکل است سهم هر یک از محیط و وراثت را از لحاظ تأثیرگذاری اندازه گیری کنیم. آنچه مورد اتفاق اکثر دانشمندان است، این است که حالات افراد در هر مرحله از زندگی، معلول و بازده هر دو عامل محیط و وراثت است و به عبارت دیگر: خصوصیات ارثی و نیز مقدار رشد این خصوصیات یا توقف آن، تا حد زیادی متوقف بر محیط و عوامل تربیتی است که در فرد مؤثر است. پس هر نحوه نمو و رشد، نتیجه استعداد های داخلی و وراثتی و عوامل خارجی است.

دانشمندی^۳ اثر وراثت و محیط را در حیات و رشد رفتار انسان به مساحت مستطیل تشبیه کرده است. یعنی همانطور که مساحت مستطیل، متوقف بر طول قاعده و ارتفاع است، همچنین نمو فرد متوقف بر وراثت و محیط و فعل و انفعال آندو در یکدیگر است. جز آنکه مشکل است بهره هر یک از آندو را در رفتار و رشد انسان بشناسیم؛ گاهی فرد زود خشمناک می شود، چون این صفت مزاجی را از اصل خود بارث برده است، در عین حالی که ممکن است، محیط این خصوصیت را ایجاد کرده باشد.

می شود گفت: وراثت، فرد را با استعداد و تمایلات خاصی مجهز می سازد و محیط به این

۱ - تفسیر روح البیان، ج ۱، ص ۱۰۴

۲ - نهج البلاغه ملافتح الله، ص ۱۴۹

۳ - وودورث

استعدادها مجال رشد داده، یا آنرا متوقف می‌سازد. ممکن نیست محیط – اگر چه بسیار خوب و عالی باشد – از حدودیکه وراثت تعیین کرده است تجاوز نماید، بلکه می‌تواند به پیشروی خصوصیات وراثتی تا اقصی درجه آن کمک نماید. چنانکه محیط بد می‌تواند به اهمال و توقف خصوصیات موروثی مدد کند.

خلاصه آنکه: ما نمی‌توانیم عامل وراثت یا محیط را بر دیگری غالب بدانیم. زیرا چنانکه دیدیم هر یک از آن دو در تشکیل فرد و سازمان دادن به رفتار او مؤثرند. فقط ما می‌توانیم به اهمیت آنها اعتراف نموده و هر دو را مسئول شخصیت فرد و ساختمان جسمانی و عقلانی و روانی و اخلاقی او بدانیم. گرچه تأثیر وراثت در دوران اولیه زندگی کودک، شدیدتر می‌باشد، ولی وقتی کودک، رشد کرد و آگاهی او زیاد شد، از شدت تأثیر آن کاسته می‌شود. پس محیط و وراثت هر دو مؤثر در کودک می‌باشند، به درجه‌ای که در حد وسیعی از اختیار و احاطه مربی و پرورش دهنده بیرون است ولی ما می‌دانیم خود مربی یکی از اجزای محیط کودک است. پس می‌تواند در کودک و حتی گاهی در محیط او مؤثر واقع شود. به همین جهت لازم است برای تربیت کودک، مربیان لایقی را انتخاب کرد تا بتوانند از آثار بد و زیان بخش محیط کاسته و یا آنرا به وجه مطلوبی تغییر دهند.

تحقیق

- ۱ – با مراجعه به تفسیر آیه ۲۸ از سوره فرقان و «کتاب العشرة» از اصول کافی، پیرامون اهمیت و نقش محیط رفاقت و معاشرت، مقاله‌ای کوتاه بنویسید.
- ۲ – نقش محیطهای اجتماعی قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران را در تربیت کودکان مقایسه کنید.
- ۳ – تحقیق کنید که طرح مسائل سیاسی در محافل اجتماعی، چه تأثیری در تربیت کودکان دارد؟
- ۴ – محیطهای تربیتی دوران کودکی خود را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و تأثیرات مهم آنها را بر روی خود بنویسید.

مراحل تربیت

مقدمه

اینکه دوران تربیت را به مرحله‌هایی تقسیم می‌کنند، از آن بابت است که انسان در هر سن مقتضائی دارد و در هر مرحله به نوعی خاص از تربیت نیازمند است. رشد فکری و جسمی و روانی افراد، در سنین مختلف، متفاوت است. بدین نظر برای همسانی تربیت با خصوصیات و ویژگیهای طبیعی انسان در سنین مختلف، لازم می‌شود که در هر مرحله نوعی تربیت اعمال گردد. امر تربیت و هدایت نسل، قبل از تولد و پیش از مرحله تشکیل خانواده آغاز می‌گردد. انتخاب همسر و رعایت شرایط اخلاقی و روانی و جسمی و فکری او، قدم بسیار مهمی در این راه است. چگونگی انتقال نطفه و محیط رحم و حالات و رفتار مادر در دوران حمل، همه و همه از اموری هستند که در طفل و حالات و ویژگیهایش اثر می‌گذارند.

مراحل تربیت را از نظر اسلام می‌توان در دو مرحله پیش از تولد و بعد از تولد بررسی نمود. مرحله پیش از تولد شامل پیش‌بینی‌های لازم در انتخاب همسر جهت انتقال صفات و ویژگیهای مطلوب به کودک، تدابیر لازم به هنگام انعقاد نطفه و دوران جنینی و زایمان. مرحله بعد از تولد را می‌توان به پنج مرحله عمده تقسیم نمود: کودکی، نوجوانی، جوانی، بزرگسالی، پیری.

اما از آنجا که مباحث این کتاب پیرامون تعلیم و تربیت نوباوگان است، بنابراین از توضیح مراحل بزرگسالی و پیری در این مختصر خودداری می‌کنیم و تحقیق پیرامون آنها را به عهده دانشجویان گرامی می‌گذاریم.

دوره پیش از تولد

توصیه‌های اسلامی در انتخاب همسر

اسلام برای داشتن نسل پاک و سالم، پیش‌بینی‌ها و مراقبت‌هایی را قبل از ازدواج توصیه نموده و به امر تربیت فرزندان قبل از تولد و از مرحله انتخاب همسر عنایت و توجه دارد. تشکیل

خانواده تنها به خاطر ارضای غریزه جنسی نیست که به هر گونه پیش آمد انسان بدان تن دهد، بلکه مسئله تداوم نسل و شرایط حیات او در جامعه مورد نظر است. بدین جهت در اسلام توصیه‌هایی راجع به انتخاب همسر شده است که تفصیل آن در کتب فقهی و اخلاقی موجود است و در قسمت «وراثت» نیز بدان اشاراتی شد. خلاصه اینکه: در انتخاب همسر، کوشش بر این است که فردی شری‌خوار و معتاد و فاسق نباشد. از نظر اخلاق دارای اصالت و عفت باشد زیرا فرشته‌خوئی کودکان تا حدود زیادی مربوط به این امر است. در جنبه روانی دارای کمبود نبوده و کافر و مشرک نیز نباشد و....

بدین ترتیب اسلام می‌خواهد جایگاه مناسبی برای پرورش طفل ایجاد کند تا او، هم از لحاظ جسمی و هم به لحاظ اخلاقی و روانی، از پرورش صحیحی برخوردار شود.

مراقبت‌ها در حین مباشرت

پس از انتخاب همسر با شرایط مذکور، مراقبت‌هایی در حین مباشرت باید اعمال شود که دارای اهمیت فوق‌العاده است، در کتب فقهی حتی از کیفیت زناشوئی، زمان و مکان آن بحث به میان آمده است. فی‌المثل گفته شده است که مباشرت در حال حیض و در حال احرام صورت نگیرد، به هنگام وجود اضطراب و تشویش و در حین بیماری نباشد و... و نیز توصیه شده است که برای آمیزش، طرفین پاکیزه باشند، وضو بگیرند، نام خدا بر زبان آورند، از خداوند فرزند شایسته و سالم درخواست کنند.

از توصیه‌های اسلامی در حین آمیزش این است که زوجین، افکار و اندیشه‌های ناصواب در سر نپرورانند، خیالات ناروا نکنند و بالعکس نام خدا بر زبان آورند و هدفهای الهی را در سر پیوررانند. پیداست نسلی که اینگونه پدید آید، تا چه حد در راه خدا خواهد بود.

تحقیقات علمی در قرون اخیر نیز نشان می‌دهند که تمامی حالات جسمانی و روانی زن و مرد، در حین آمیزش، بر روی فرزندان آنها به گونه‌ای مؤثر خواهد بود. در برخی از موارد آمارهای قابل توجهی نیز در این زمینه ارائه شده است.

دوران جنینی

با انتقال نطفه، تأثیر مستقیم پدر در جنبه وراثتی پایان می‌پذیرد، ولی مادر تا ۹ ماه دیگر^۱ و اگر پس از تولد به طفل خود شیر بدهد تا بیش از دو سال و نیم دیگر با کودک رابطه خونی و وراثتی دارد. بر اساس تحقیقات و تجارب علمی مسلم، غذاها و داروهایی را که مادر می‌خورد،

۱ - زیرا در دوران حمل، جنین به وسیله لوله‌ای به نام بند ناف از خون مادر تغذیه می‌کند.

هیجانات و اضطرابها، ترسها و نگرانیها، خشمها و کینهها، افکار و اندیشه‌های او و حالات روحی و اخلاقی وی، در این دوره بر جنین اثرات مثبت و یا منفی مهمی بجای می‌گذارند. و از اینجاست می‌توان دریافت که چرا پایه‌های سعادت و شقاوت طفل در رحم مادر گذارده می‌شود. با توجه به اهمیت این دوره و نقش آن در سعادت و یا شقاوت طفل، توصیه‌های ارزنده‌ای در احادیث و روایات ذکر شده است که باید مادر در دوران حمل، آنها را مراعات نماید تا فرزندش سالم به لحاظ جسمی و روانی در رحم خود پرورش دهد.

هنگام زایمان

جنین معمولاً در حدود نه ماه و ده روز در رحم مادر زندگی می‌کند. زندگی قبل از ولادت، زندگی بسیار حساس و پرخطری است که آینده کودک تا حدود زیادی وابسته به آن می‌باشد. کودک در این مدت، در محیطی زندگی می‌کند که اداره آن در دست خودش نیست. در معرض دهها خطر جسمی و روانی قرار دارد که نمی‌تواند از آنها جلوگیری کند. وقتی این مسافرت حساس نه‌ماهه به پایان رسید، باید از مرحله دشوار دیگری نیز بگذرد که مرحله تولد است. هنگام به دنیا آمدن طفل، به طور متوسط چندین ساعت به کودک فشار وارد می‌آید و ناحیه سر که بزرگترین و حساسترین قسمتهای بدن او می‌باشد، بیشتر از هر قسمت مواجه با آسیب می‌شود. اگر تولد غیرطبیعی باشد، طفل علاوه بر فشارهای معمولی، صدمه آلات مکانیکی را نیز متحمل خواهد شد. یکی از علل تلف شدن کودکان به هنگام تولد و یا مردن آنها پس از مدتی کوتاه، همینگونه فشارها و صدمات می‌باشد. بعضی از نقائص بدنی و ذهنی که در کودکان مشاهده می‌شود، مانند فلج و دیوانگی و غیره، غالباً به واسطه همینگونه صدماتی است که هنگام به دنیا آمدن به آنها وارد می‌شود.

زن آبستن اگر به وظائف اسلامی خویش عمل کند و مراقبت‌هایی را که اسلام در دوران حمل توصیه نموده است، بکار بندد و کودکی سالم تحویل اجتماع بدهد، خدمت بسیار ارزنده‌ای را نسبت به فرد و جامعه روا داشته و نزد خداوند متعال بی‌پاداش نخواهد بود: روزی پیغمبر اکرم (ص) در فضیلت جهاد صحبت می‌کرد. یکی از زنان عرض کرد: یا رسول الله، زنها از فضیلت جهاد محروم هستند؟ پیغمبر (ص) فرمود: نه، زن نیز می‌تواند ثواب جهاد داشته باشد.

از آن هنگام که زن آبستن می‌شود، سپس وضع حمل می‌کند، آنگاه بچه را شیر می‌دهد تا از شیر خوردن باز گرفته شود، در تمام این مدت زن همانند مردی است که در میدان کارزار جهاد می‌نماید، اگر در این مدت بمیرد، درست به منزله یک شهید است.^۱

دوره بعد از تولد

رسول اکرم (ص)، سنین میان تولد تا ۲۱ سالگی را که مهمترین مرحله رشد و نمو انسان است، به سه مرحله تقسیم نموده است. بی‌مناسبت نیست که بجای مراحل کودکی و نوجوانی و جوانی، آنها را با الهام از سخن پیامبر عظیم‌الشان، مرحله «سیادت» و مرحله «اطاعت» و مرحله «وزارت» بنامیم. برای آنکه این اصطلاحات بهتر مفهوم شود، ابتدا به ذکر روایت مزبور و سپس به توضیح مختصر این سه مرحله می‌پردازیم:

أَلَوْلَدُ سَيِّدُ سَبْعِ سِنِينَ، وَعَبْدُ سَبْعِ سِنِينَ، وَوَزِيرُ سَبْعِ سِنِينَ^۱

«فرزند، در هفت سال اول سید و آقا است، در هفت سال دوم بنده، مطیع و فرمانبردار است، و در هفت سال سوم وزیر مسئول و طرف‌شور است.»

طفل، در هفت سال اول زندگی فکرش نارسا و جسمش ناتوان است، لذا پدر و مادر با دیده رأفت و رحمت به او می‌نگرند و بسیاری از خواسته‌هایش را برآورده ساخته و به تمنیاتش جامه عمل می‌پوشانند. بهمین جهت پیامبر عظیم‌الشان اسلام (ص) می‌فرماید: طفل در هفت سال اول زندگی، سید و آقا است.

در هفت سال دوم زندگی، تغییرات قابل ملاحظه‌ای در تن و روان کودک پدید می‌آید، جسمش قوی شده و درکش رشد می‌کند، خوبیها و بدیها را تا حدودی می‌فهمد، بهمین جهت مورد مواخذه اولیا و مربیان قرار می‌گیرد. ولی چون عقلش به خوبی شکفته نشده و صلاح و فساد خود را به درستی تشخیص نمی‌دهد، اولیا و مربیان وظائفش را تعیین می‌کنند و او ناگزیر است از فرمان آنها اطاعت کند و اوامر ایشان را بکار بندد. به این جهت رسول اکرم (ص) می‌فرماید: کودک در هفت سال دوم زندگی، مطیع و فرمانبردار است.

هفت سال سوم عمر که از پانزده سالگی آغاز می‌شود، دوران بلوغ و جوانی است. در این دوره اندام و افکار نوجوان به کلی دگرگون می‌گردد و تحولات چشمگیری در جسم و جانش پدید می‌آید، ممیزات کودکی از میان می‌رود و نشانه‌های بزرگسالی در وی آشکار می‌گردد. رسول اکرم (ص) موقعیت او را در این دوره با کلمه وزیر تعبیر نموده است. او مانند هفت سال دوم مطیع و فرمانبردار پدر و مادر نیست بلکه در این دوره نقش وزیر را در کشور خانواده ایفا می‌نماید. وزیر در لغت به معانی متعددی آمده است. وزیر آن کسی است که بار سنگینی را بر دوش گرفته و مسئولیت مهمی را عهده‌دار شده است. طفل قبل از بلوغ در محیط خانه مسئولیتی ندارد اما وقتی بالغ می‌شود باید مسئولیت بپذیرد و قسمتی از بار سنگین خانواده را به دوش بگیرد. وزارت به معنی یاری و معاونت و همچنین کمک فکری و همکاری در تدبیر و

مصلحت‌اندیشی نیز آمده است. جوان باید در محیط خانه معاون پدر و مادر باشد، باید با مشاوره و تبادل فکر، والدین خود را یاری کند و در تدبیر امور زندگی همکار آنان باشد و در محیط مدرسه نیز اینچنین باشد.

رسول اکرم (ص) با بکار بردن کلمه «وزیر» از طرفی تشخیص طلبی و استقلال‌جوئی جوان را مورد توجه قرار داده و او را در کشور کوچک خانواده وزیر مسئول شناخته است، و از طرف دیگر به اولیا و مربیان فهمانده است که با جوان امروز همانند کودک دیروز رفتار نکنند، و با او آمرانه سخن نگویند. کودک دیروز مطیع اولیا و مربیان بوده و جوان امروز وزیر و مشاور آنهاست.

رسول اکرم (ص) بر اساس این سه دوره، وظایف اولیا و مربیان را در قبال کودکان و نوجوانان و جوانان مشخص کرده‌اند:

دَعِ ابْنَكَ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ وَيُؤَدِّبْ سَبْعَ سِنِينَ وَأَلِّمَهُ نَفْسَكَ سَبْعَ سِنِينَ.
«بگذار تا فرزندت هفت سال بازی کند، و هفت سال به تربیت او اقدام کن، و هفت سال او را مشاور و همراه خود قرار ده.»

البته بایستی توجه داشت که تقسیمات فوق به طور کلی بوده که در هر یک از محدوده‌های هفت‌ساله، به تناسب رشد شناختی و عاطفی کودک و نوجوان، وظایف اولیا و مربیان و برخورد آنها در تربیت، تغییر کرده و به سمت مشخصی می‌رود که تبلور آن در هفت سال اول به صورت آزاد بودن و بازی، در هفت سال دوم به تربیت و فرمانبرداری و در هفت سال سوم به صورت تشخیص و استقلال جوان و مشارکت او در تصمیم‌گیریها می‌باشد.

گفتار اول - مرحله سیادت

مراسم اسلامی برای نوزاد

در احادیث و روایاتی که از معصومین (ع) به ما رسیده است، مراسم خاصی برای نوزاد توصیه شده است که در اینجا ضمن رعایت اختصار، رؤس آنها را متذکر می‌شویم:

۱ - ذکر اذان و اقامه: پس از تولد و حتی قبل از بریدن بند ناف مستحب است که در گوش راست کودک اذان و در گوش چپش اقامه خوانده شود، روایات اسلامی فلسفه این عمل را پناهی در برابر لغزشهای شیطانی ذکر کرده‌اند.

پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمود: «هر کس صاحب فرزندی شد، در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه بگوید تا از شر شیطان محفوظ بماند. و دستور داد همین عمل را درباره امام

حسن (ع) و امام حسین (ع) اجرا سازند. علاوه بر این، دستور داد سوره حمد و آیه الکرسی و آیه‌های آخر سوره حشر و سوره‌های اخلاص و ناس و فلق را در گوش آنان بخوانند.^۱ طفل، به ظاهر از اذان و اقامه‌ای که برایش خوانده می‌شود چیزی درک نمی‌کند، ولی در عین حال با توجه به تأثیرپذیری روح وی، این عمل از طریق روحی قطعاً در او اثر گذاشته و نقش می‌بندد.

همچنین این عمل، والدین را به رسالتی که در تربیت دینی طفل دارند متوجه ساخته و آنان را در انجام این رسالت مصمم‌تر می‌سازد.

۲- مراسم تحنیک: منظور کام گرفتن است. در بعضی از روایات اسلامی توصیه شده است که کام طفل را با تربت امام حسین (ع) و یا با آب فرات بگیرند^۲ (و اگر ممکن نبود با آب باران). بدین ترتیب نوزاد از ابتدای زندگی با ورود خاک مقدس آغشته به خونهای پاک مردان راه خدا در سراسر وجودش، جانبازی در راه اهداف عالی و مقدس حق در اعماق قلبش به وجود می‌آید و از اثرات معنوی تربت کربلا بهره‌مند می‌شود. با این عمل والدین نیز متوجه می‌شوند که باید از ابتدا کودک خود را درس وفاداری و فداکاری و استقامت که جزو برنامه و مکتب حسینی است، بیاموزند و او را انسانی تربیت کنند که برای اعتلای کلمه توحید و نابودی ظلم و جور، از هیچ چیز حتی از بذل جان دریغ نورزد.

۳- تراشیدن سر و تصدق: از سنن اسلامی تراشیدن موی سر طفل است که معمولاً در روز هفتم تولد کودک باید انجام شود. پیامبر (ص) در روز هفتم تولد امام حسین (ع) سر او را تراشید و به وزن مویش نقره تصدق داد و آنگاه معجونی خوشبو که بخشی از آن زعفران بود به سرش مالید. در برخی از توصیه‌های اسلامی سفارش شده است که هم‌وزن موی کودک، طلا تصدق کنند. این امر نیز دارای فلسفه بهداشتی و اقتصادی و معنوی خاصی است که در این مختصر از ذکر آن خودداری کرده و تحقیق پیرامون آنها را به عهده دانشجویان گرامی می‌گذاریم.

۴- تسمیه و نامگذاری: تعیین نام نیکو برای فرزند از حقوق طفل بر عهده والدین است. و توصیه شده است که قبل از تولد برای کودک نام معین کنند. نام نیکو در شخصیت کودکان نقش به‌سزائی دارد که جهت آگاهی بیشتر می‌توانید به قسمت «روش تکریم شخصیت» از فصل «روشهای تربیت اسلامی» رجوع نمایید.

۵- ختنه: ختنه برای مردان امری واجب است. در اهمیت آن باید گفت اگر این امر توسط والدین در مورد کودک انجام نشود، پس از رسیدن به سن بلوغ بر خود فرد واجب می‌شود که این

۱- مستدرک، ج ۲، ص ۶۱۹

۲- مقدار بسیار کمی از تربت کربلا را در دو سه قطره آب تمیز حل کرده و در کام نوزاد می‌ریزند.

عمل را انجام دهد. البته سنت اسلامی این است که تا هفت روز اول تولد، امر ختنه انجام شود. رعایت این سنت، مخصوص اسلام نیست بلکه از سنن حضرت ابراهیم (ع) بوده و در مذهب یهود نیز موجود است. عمل ختنه از نظر بهداشتی دارای اهمیت خاصی است که عدم آن موجب بیماریهای خاص جنسی و مقاربتی می‌شود.^۱

۶- ولیمه و عقیقه: در مورد نوزاد توصیه شده است که در صورت امکان تا سه روز ولیمه دهند و اطعام کنند. بدین ترتیب که حیوان حلال گوشتی را عقیقه کنند و از گوشت آن عده‌ای را (حداقل ده نفر) که جزو دوستداران محمد و آل او و اهل ولایت هستند، اطعام کنند.

۷- دیگر سنن اسلامی: در این زمینه مراسم اسلامی دیگری از جمله غسل مولودیه کودک و... پیش‌بینی شده است که درباره هر کدام توصیه‌ها و برای انجام آنها فلسفه‌هایی ذکر شده است.

رضاع و شیرخوارگی

آزمایشها و تحقیقات بهداشتی فراوان نشان داده‌اند که شیر مادر برای کودک بهترین و غنی‌ترین و سالمترین غذاها است و از جهات بسیاری بر هر غذای دیگر ترجیح دارد. در نشریه سازمان جهانی بهداشت آمده است که «مرگ‌ومیر در میان کودکانی که از شیر مادر تغذیه می‌کنند، شش‌بار کمتر از نوزادانی است که با وسایل مصنوعی تغذیه می‌شوند. چه شیر مادر، شیر طبیعی منحصر به فرد است و تهیه آن با وسایل مصنوعی امکان‌پذیر نیست.»^۲ آئین مقدس اسلام نیز شیر مادر را بهترین غذای کودک و حق طبیعی او می‌داند. رسول گرامی اسلام (ص) درباره اهمیت شیر مادر برای فرزند می‌فرماید:

«لَيْسَ لِلصَّبِيِّ لَبَنٌ خَيْرٌ مِنْ لَبَنِ أُمِّهِ»^۳

«هیچ شیری برای کودک بهتر از شیر مادر نیست.»

و جهت تشویق مادران به شیر دادن به کودکانشان، فرمود: «هر زنی که کودکی را شیر بدهد، خدا در مقابل هر مرتبه‌ای که کودک از پستانش شیر بمکد ثواب آزاد کردن بنده‌ای به او عطا می‌فرماید، و هنگامی که دوران شیرخوارگی به اتمام رسیده و کودک را از شیر باز گرفت، فرشته بزرگوار الهی دست بر پهلویش نهاده می‌گوید: زندگی را دوباره آغاز کن که خدا گناهان گذشته‌ات را آمرزد.»^۴

۱- رجوع کنید به: اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، شهید دکتر باک‌نژاد، ج ۱۶، از صفحه ۱۵۷ به بعد

۲- روزنامه اطلاعات، شماره ۱۴۰۶۴، ۵۲/۱۲/۱۵، ص ۲

۳- بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۷۶

۴- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۷۵

شیر دادن مادر به کودک، تنها تغذیه او نیست، بلکه تبادل عاطفی و روحی نیز هست. کودک به هنگام مکیدن پستان، صدای قلب مادر را می‌شنود و آرامش نسبی پیدا می‌کند و کودکانی که از مکیدن پستان مادر محرومند، این آرامش را ندارند. مسئله‌ای که ذکر شد بر اساس یک تحقیق علمی است: صدای قلب مادر را روی نواری ضبط کرده و با بلندگو در اطاق نوزادان پخش کردند، تجربیات نشان داد که بچه‌ها در حال جیغ کشیدن، ساکت و آرام شدند.

شیر دادن مادر به کودک موجب ارضای روانی طفل می‌شود و کودکانی که با شیر مادر تغذیه می‌کنند، کمتر دچار اختلالات روانی می‌شوند و حتی از نظر جسمی نیز سالم‌ترند. همچنین تغذیه از مادر، کودک را از لحاظ عاطفی به مادر نزدیکتر می‌کند.

مدت شیرخوارگی کودک

قرآن کریم درباره مدت شیرخوارگی کودک می‌فرماید: حَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا یعنی مدت بارداری و شیرخوارگی سی ماه است. بنابراین مدت لازم برای شیرخوارگی کودک، تقریباً ۲۱ ماه خواهد شد. در جای دیگر قرآن کریم می‌فرماید در صورتیکه مادران می‌خواهند دوران شیرخوارگی کودکان خود را تکمیل کنند، آنها را دو سال شیر بدهند.

وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ^۱ البته قرآن این مدت دو سال را قطعی تعیین نکرده است بلکه با جمله لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ اجازه داده است که در صورت صلاحدید، کمتر از مدت دو سال به کودک شیر داد.

اما باید دانست که دادن شیر در مدت کمتر از ۲۱ ماه، ناکامی‌ها و محرومیت‌هایی را برای طفل پدید می‌آورد و کودکان را دچار کمبود عاطفی می‌کند. لذا امام صادق (ع) فرمود: «مدت لازم برای شیرخوارگی کودک ۲۱ ماه است، و کمتر از آن ستم بر او است»^۲.

در خاتمه این قسمت لازم به تذکر است که فطام (از شیر گرفتن) کودک نباید ناگهانی و سریع باشد و یا با اعمال خشونت انجام گیرد، بلکه ماه‌ها قبل از آن باید با جانشین کردن غذا و اعمال راه و روش‌های دیگر، زمینه را برای فطام فراهم ساخت.

خصوصیات کودک در هفت سال اول زندگی

توجه کودک در این سنین بسوی امور محسوس و واقعیت‌های جهان خارج می‌باشد و

۱ - سوره بقره، آیه ۲۳۳

۲ - وسائل الشیعة (کتاب النکاح)، باب ۷۰، ص ۱۳۱

آگاهی‌های او نیز در همین چهار چوب است^۱

کودک و تربیت رسمی

همچنانکه ذکر شد، بر اساس تربیت اسلامی، طفل در این دوره آزاد و از آموزش رسمی معاف است. با اصطلاح تقریباً می‌توان گفت که کودک به حال خود واگذار می‌شود. تکلیف منظم و شاقی بر او تحمیل نمی‌گردد. و بهمین نظر است که توصیه کرده‌اند تربیت در هفت سال اول منحصرأ در خانواده انجام گیرد نه در کودکستان، چرا که اولاً مربی کودکستان و پرورشگاه در جنبه عاطفی مانند مادر طفل نمی‌تواند او را ارضا نماید. ثانیاً با برنامه‌های رسمی، طفل را مقید و محدود می‌کند، که این امر مخالف با اصول تربیت اسلامی است.

در اینجا دو نکته لازم به تذکر است، نکته اول اینکه منظور از آزاد بودن طفل در این دوره، این نیست که وی هیچگونه آموزشی نمی‌بیند، بلکه همانطور که در قسمت تربیت دینی کودکان و تکالیف دینی آنها مطرح خواهد شد، کودکان در این سنین بطور غیر مستقیم با تکالیف دینی آشنا شده و با تشویق‌های والدین، نسبت به این تکالیف علاقه‌مند می‌گردند تا در سنین بعدی با اشتیاق به انجام آنها بپردازند.

نکته دوم اینکه هر چند آزادی برای کودک، خصوصاً در این دوره، یک داروی حیاتی است و انسانهایی که در کودکی از آزادی محروم بوده‌اند غالباً در بزرگسالی دچار عقده‌های روانی فراوان شده‌اند، اما با اینحال آزاد بودن کودک در این سنین، به معنای بی‌بند و باری و لاابالگیری نیست. چرا که در هر صورت کودک در اجتماع زندگی می‌کند و از کودکی باید بیاموزد که آزادی او نباید به حقوق دیگران لطمه بزند. فی‌المثل درست است که باید بازی کند اما باید بداند که مجاز نیست شیشه خانه مردم را خرد کند و شاخه‌های درختان آنها را بشکند.

از اواخر این دوره که سن تمیز است، طفل کم‌کم با مقررات اجتماعی و قوانین آشنا می‌گردد، رختخواب او از پدر و مادر جدا می‌شود، محدود خواهد شد که هر سخنی را در هر جا نگوید، هر رفتاری را از خود بروز ندهد و خود را مقید و محدود بداند.

از مسائل مهم و اساسی در اواخر این دوره، آماده کردن طفل برای ورود به مدرسه است. مدرسه محیط جدیدی برای کودک است که ممکن است برای وی اضطراب‌آور و یا مطلوب و دل‌انگیز باشد. این مسئله به جوّ مدرسه و زمینه‌سازی والدین قبل از ورود کودک به مدرسه بستگی دارد.

لذا والدین باید کم‌کم زمینه‌های پذیرش ورود به مدرسه را، با تشویق‌ها و تعریف‌ها و

۱ - در این زمینه در روان‌شناسی تربیتی به تفصیل صحبت شده است لذا از تکرار آنها خودداری می‌شود.

تمجیدها از محیط مدرسه و معلمین و اولیای آن، در دل کودک ایجاد نمایند و مدرسه‌ای را برای کودک انتخاب کنند که معلمین آن واجد شرایط بوده و اصول تربیت اسلامی را رعایت نمایند. تا بدین ترتیب کودک در ابتدای برخورد با چنین محیطی، از مدرسه و تحصیل دلسرد نشود.

بازی کودک

اغلب اولیا و مربیان، بازی کودک را نوعی اتلاف وقت بحساب می‌آورند و می‌خواهند که کودکان هر چه زودتر دست از بازی کشیده و به کارهای مهمتر بپردازند. اینان، کودکان را بزرگسالانی می‌پندارند که فقط از حیث جثه کوچکند، و توجه ندارند که بازی یکی از عوامل مهم در سلامت و رشد جسمی و روانی و عاطفی کودکان و موجبی برای آموزش اصول و قواعد زندگی به آنها است.

کودک، عاشق بازی است و شاید شدیدترین محرومیت برای او آن باشد که از بازی محروم می‌نماید. همه جا برای او صحنه بازی است و این جنبه در سنین اولیه دارای اهمیت بیشتری است. فعالیت و علاقه‌مندی طفل به بازی، نشانه سلامت اوست و اگر طفلی بازی نکند، بیمار است و باید به درمان او اقدام کرد.

بازی در عین اینکه وسیله سرگرمی کودک است، دارای جنبه آموزندگی و سازندگی نیز می‌باشد و در برخی از موارد، ارزش اشتغال کودک بدان بیش از ارزش کتاب خواندن است. بازی اگر خوب و اندیشیده طرح شده باشد، به کودک فرصت می‌دهد تا به تقویت جنبه‌های جسمی و ذهنی و روانی و عاطفی خود بپردازد و اصول اخلاقی و اجتماعی را بخوبی فرا گیرد. بدین نظر است که اولیا و مربیان آگاه به پیروی از دستور پیغمبر اکرم (ص) که فرمود: «دَعُ ابْنَكَ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ». هرگز کودک خردسال را از بازی منع نمی‌کنند، بلکه سعی دارند بازی وی را جهت داده و از آن به نفع کودک سود برند. ضرورت این امر در هفت سال اول زندگی بیشتر و مورد توصیه پیشوایان اسلامی است.

از فوائد بازی کودک می‌توان موارد ذیل را بطور خلاصه یاد کرد:

— در جنبه جسمی، بازی موجب رشد جسمی کودک است. عضلات را نیرومند و استخوانها را محکم می‌کند. باعث مهارت حس لامسه و حس بینائی کودک می‌شود و...
— در جنبه ذهنی و روانی، بازی حس کنجکاوی کودک را برمی‌انگیزاند و قدرت ابتکار او را به حرکت وادار می‌دارد. کودک به هنگام بازی در برابر مشکلات مقاومت می‌کند و این خود موجبی برای اعتماد به نفس در او می‌شود و...

— در جنبه عاطفی، فرصت‌های مناسبی به هنگام بازی بدست می‌آید تا تمایلات عاطفی طفل متعادل گردد. فی‌المثل بازی گاهی وسیله‌ای برای تعدیل جنبه پرخاشگری کودک است و از

طریق آن عقده و کینه‌اش از میان می‌رود. کودکی که نسبت به پدر خود کینه و عقده پیدا کرده است، عروسک را پدر انگاشته و آنرا بر زمین می‌کوبد و بدینوسیله عقده‌های روانیش تا حدی گشوده می‌شوند.

— در جنبه آموزش شیوه زندگی فردی، بازی به کودک می‌آموزد که برای وصول به هدف چگونه باید نقشه بکشد، به چه صورت طراحی کند، و چگونه از عهده حل مشکل برآید. کودکی که امروز عروسک بازی می‌کند، به حقیقت نقش مادری یا پدری فردا را تمرین می‌کند.

— در جنبه آموزش شیوه زندگی جمعی، بازی باعث می‌شود که کودک بتواند با دیگران رابطه صحیح برقرار کند، همکاری و فعالیت‌های گروهی را آموخته و تمرین نماید.

— در جنبه آموزش قوانین و مقررات و اصول اخلاقی، بازی باعث می‌شود که طفل بر اثر اجبار به رعایت قواعد و مقررات آن، رعایت اصول انضباطی و اخلاقی را در زندگی جمعی فرا گیرد.

— بازی در جنبه شناخت کودک، نشان‌دهنده افکار و تمایلات و عواطف او است. لذا اولیاء و مربیان می‌توانند کودک را به هنگام بازی دقیقتر بشناسند.

—

بازی برای کودک یک امر طبیعی است و مانند نفس کشیدن برای حیات وی ضرورت دارد. لذا نباید از شیظنت‌های شاگردان خردسال نگران بود.

«پیغمبر اکرم (ص) بر کودکانی عبور کرد که مشغول خاکبازی بودند. بعضی از اصحاب، آنان را از بازی نهی کردند. پیغمبر (ص) فرمود: بگذارید بازی کنند، خاک چرا گاه کودکان است.»^۱

رسول گرامی اسلام (ص) وجود حالتِ فعال و وجد را در طفل خردسال، نمایانگر فزونی خرد و اندیشه او در بزرگسالی دانسته و می‌فرماید:

عَرَامَةُ الصَّبِيِّ فِي صِفَرِهِ زِيَادَةُ فِي عَقْلِهِ فِي كِبَرِهِ^۲

«شیظنت و لجاج و ستیزه‌جویی کودک، در دوران خردسالی او، نمایانگر فزونی عقل و اندیشه او در بزرگسالی است.»

و همچنین فرمود:

يُسْتَحَبُّ عَرَامَةُ الْغُلَامِ فِي صِفَرِهِ لِيَكُونَ حَلِيمًا فِي كِبَرِهِ. ثُمَّ قَالَ: لَا يَنْبَغِي إِلَّا أَنْ يَكُونَ هَكَذَا.^۳

۱ — مجمع‌الزوائد، ج ۸، ص ۱۵۹

۲ — بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۳۷۸

۳ — بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۳۷۹

«چه خوب و محبوب است که فرزند انسان، در خردسالی بازیگوش و پرتلاطم و بالاخره متهم باشد تا از این حالت طغیان‌آمیز او شخصیتی در بزرگسالی سر بر آورد که از حلم و خوشتن‌داری و مقاومت و پایداری برخوردار باشد. سپس آن حضرت فرمود: سزاوار است که طفل خردسال منحصرأ این چنین بوده و بازیگوش و پرجنب‌وجوش باشد.»

مرحوم مجلسی در ذیل احادیث فوق، «عرامه» را به بداخلاقی و شیطنیت و شدت علاقه طفل خردسال به بازی و فرار از مدرسه تفسیر کرده و اضافه می‌کند که:

«وجود این حالت در کودکان، نشانه عقل و استقامت آنها به هنگام بزرگسالی است و باید طفل بدینسان باشد ولی اگر کودکی، مطیع و فاقد جنبش و باصطلاح: خوش اخلاق و ساکت و رام و آرام باشد، نشانه آن است که در بزرگسالی از هوش و استقامت لازم برخوردار نخواهد بود چنانکه این نکته به تجربه رسیده است.»^۱

بنابراین بر اساس تعلیم و تربیت اسلامی هیچیک از اولیا و مربیان حق ندارند از شیطنیت و بازیگوشی کودک خردسال جلوگیری کرده و به خاطر تأمین رفاه و آسایش خویش سعی کنند کودکان سرشار از جنبش و نشاط را به موجوداتی صد در صد مطیع و آرام مبدل سازند.

اهمیت تربیت کودک در خردسالی

روحیه انسان، در ابتدا مانند ماده سیال قابل انعقادی است که به هر قالبی ریخته شود، بر اثر مرور زمان، منعقد شده و شکل همان قالب را بخود می‌گیرد، و هر چه بیشتر در قالب بماند، محکمتر شده و تغییر شکلش دشوارتر است.

لذا کودکی که در کودکستان است از کودک دبستانی و کودک دبستانی از نوجوان دبیرستانی و... انعطاف‌پذیرتر بوده و جنبه پذیرشش بیشتر است.

حضرت علی (ع) به فرزندش امام حسن (ع) فرمود: «قلب کودک مانند زمین بی‌گیاه است، هر چه بر او عرضه شود می‌پذیرد، به همین جهت من پیش از اینکه قلب تو سخت شود و دلت مشغول گردد، به تأدیب تو اقدام نمودم.»^۲

اگر کودک خردسال به امری عادت کند (چه خوب و چه بد)، این عادت به آسانی خلل‌پذیر نیست. اگر کودک در خردسالی به روشهای نیکو و رفتارهای خوب انس و عادت پیدا کند، این عادت در او مستمر و بلکه رو به شدت و افزایش خواهد بود. اگر کودک در این دوره مهمل گذاشته شود و به روشهای ناپسند خو بگیرد، انتقال او از این عادات به عادات پسندیده برای مربی

۱ - بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۳۸۰

۲ - وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۹۷

بسیار دشوار است.

در اهمیت و لزوم تربیت کودکان در سنین خردسالی شعری منسوب به امیرالمؤمنین، علی (علیه السلام) وجود دارد که مضمون آن چنین است:

«فرزندان خود را در خردسالی به ادبها و آئینها برانگیز تا دو چشم تو بوسیله آن در بزرگسالی روشن گردد. همانا داستان آدابی که آنرا در دوران کودکی و خردسالی گرد می آوری، همچون نقش در سنگ است. آن آداب گنجگاهی است که ذخیره های آن افزون می شود و بر آن از حادثه گردش روزگار ترسی نیست.»^۱

این سینا در کتاب «سیاست» در این مورد می گوید:

«وقتی طفل از شیر مادر جدا گشت باید به تربیت و تمرین اخلاقی او اقدام نمود، پیش از آنکه اخلاق پست به او هجوم آورد، زیرا اخلاق پست با سرعت به کودک سرایت می کند. پس اگر خلق زشتی در طفل پیدا شد و بر او چیره گشت، از میان بردن آن دشوار است.»
این نظریه تکوین و ایجاد عادت است، و مثلی نیز در این باره معروف می باشد که می گوید:

اَلتَّعْلُمُ فِي الصَّغَرِ كَالنَّقْشِ عَلَى الْحَجَرِ^۲

«یادگیری در خردسالی همچون نقش بر روی سنگ پایدار خواهد ماند.» البته این مطلب اختصاص به علم ندارد و باید گفت: اَلتَّرْبِيَةُ فِي الصَّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ.
انسان یک موجود قابل تغییر و قابل توبه و بازگشت است و ممکن است در سنین صد سالگی هم خود را تغییر دهد، اما شک نیست که تغییر عاداتی که در دوران کودکی ملکه شده اند، در بزرگسالی بسیار دشوار است.

مولوی این مطلب را با ذکر مثلی توضیح می دهد:

مردی خاری را در معبر مردم کاشت و مردم از این بوته خار در رنج بودند. او قول می داد که سال دیگر آنرا بکند و سال دیگر باز کار را به تعویق می انداخت. از طرفی درخت، سال به سال ریشه دارتر می شد و از طرفی خود او سال به سال ضعیفتر می گشت. یعنی میان رشد درخت و قوت او نسبت معکوس موجود بود. حالات انسان نیز مانند خاربن و خارکن است. روز بروز صفات در انسان ریشه های عمیقتری پیدا می کند و اراده انسان ضعیفتر می شود. قدرت یک جوان در اصلاح نفس خود از یک پیر بیشتر است.

خاربن در قوت و برخاستن خارکن در سستی و در کاستن

سعدی نیز می گوید:

هر که در خردیش ادب نکنند در بزرگی فلاح از او برخاست

۱ - دیوان منسوب به امیرالمؤمنین (ع) جاب سنگی، ۱۲۸۱ ه.ق، ص ۴۵

۲ - میزان العمل، ص ۳۸

چوب تر را چنانکه خواهی پیچ نشود خشک جز به آتش راست
کودک را به چوب تر و بزرگسال را به چوب خشک تشبیه می‌کند، چوب تر انعطاف دارد و
هر چه خشک شود انعطاف آن کمتر می‌شود و تغییر نمی‌کند. مثلی است که می‌گویند: «با شیر
اندرون شد و با جان بدر رود.» یعنی هر چه که با شیر به جان انسان وارد شود فقط با مردن بیرون
می‌رود.

تربیت دینی کودکان

تربیت دینی کودکان از همان ابتدای تولد آغاز می‌شود. درست است که نوزاد معانی کلمات
و جمله‌ها را نمی‌فهمد و خصوصیات مناظر و اشکال را تشخیص نمی‌دهد لکن آنها را می‌شنود و
می‌بیند و اعصاب و مغزش از آنها متأثر می‌گردد. کودک تدریجاً با آنچه دیده و یا شنیده است،
مأنوس و آشنا می‌گردد و همین آشنائی در آینده او مؤثر است.

نوزادی که در یک محیط دینی پرورش یافته و صدها مرتبه آهنگ دلنشین تلاوت قرآن و
لفظ زیبای خدا را شنیده و با چشمش منظره‌های نماز خواندن پدر و مادر را دیده است، با نوزادی
که در محیط فساد پرورش یافته و گوشش با شنیدن نغمه‌های فساد و چشمش با دیدن مناظر فحشا
خو گرفته است، یکسان نیست.

به‌طور کلی می‌توان گفت: هر چیزی که بوسیله یکی از حواس در مغز و اعصاب کودک اثر
بگذارد، نسبت به زندگی آینده‌اش بی‌اثر نخواهد بود. مثلاً نوزادی که عمل منافی عفتی را مشاهده
نماید، گرچه آن‌را تشخیص نمی‌دهد، اما روح و روانش از این حادثه زشت متأثر خواهد شد. همین
عمل کوچک ممکن است برای او منشأ انحرافی باشد. بدین جهت پیامبر گرامی اسلام (ص)
برای جلوگیری از تربیت سوء کودکان، حتی در مورد آمیزش با همسر می‌فرماید: «اگر کودک در
گهواره نگاه می‌کند مرد نباید با همسرش عمل زناشویی انجام دهد.»^۱

لذا اولیای مسئول و آگاه، برای تربیت فرزندان خویش، از هیچ فرصتی حتی مأنوس
ساختن آنها با اصوات و مناظر نیک، غفلت نمی‌ورزند.

تدریجاً که کودک بزرگتر می‌شود، معمولاً در حدود چهار سالگی^۲، خصوصاً اگر در
خانواده دیندار زندگی کند، به خدا توجه پیدا می‌کند و گاه نام خدا را بر زبان جاری می‌سازد.
از حرفها و سؤالاتش پیداست که فطرتش بیدار گشته و می‌خواهد در این باره اطلاعات بیشتری
بدست آورد. چه کسی خورشید را آفریده است؟ کی ماه و ستاره‌ها را آفریده است؟ آیا خدا مرا

۱ - مستدرک، ج ۲، ص ۵۴۶

۲ - ابن سن، اصطلاحاً «سن چراها» نامیده می‌شود.

دوست دارد؟ خدا کجاست چه شکلی دارد؟ آیا خدا در آسمان است؟.....

اولیا و مربیان باید به تمام سوالات و چراهای کودک پاسخ دهند و الآ روح تحقیق و کنجکاوی او خاموش خواهد شد. اما پاسخ دادن به سوالات آنها کار آسانی نیست. پاسخها باید صحیح و کوتاه و قابل فهم برای کودک باشند. هرچه درک و فهم کودک ترقی می کند پاسخها نیز به همان نسبت عمیق تر می گردند. نکته حائز اهمیت این است که در پاسخ به سوالات کودک، باید از گفتن مطالب سنگین و خسته کننده جداً اجتناب کرد که نه تنها سودی ندارد بلکه برای کودک ملال آور نیز خواهد بود. کودک خردسال برای درک مطالب دشوار آمادگی ندارد. لذا تعلیمات دینی باید مطابق فهم و استعداد وی باشد.

در مورد نبوت و امامت باید تدریجاً با کودک گفتگو کرد. ابتدا حضرت محمد (ص) را به عنوان پیغمبر به او معرفی نمود. سپس تدریجاً صفات و خصائص آن جناب و شرایط پیامبر را با زبان کودکانه برایش بیان کرد؛ همچنین است درباره امامت.

اما درباره معاد شاید ذهن کودک دیرتر از سایر مسائل برای فهم آن آمادگی پیدا کنند. کودک خردسال معنای مرگ را بخوبی نمی فهمد، و شاید خیال می کند که خودش و بابا و ماما همیشه زنده خواهند ماند. شاید مردن را مانند یک سفر طولانی تصور کند. مادام که کودک به مردن توجه پیدا نکرده، لزومی ندارد و شاید صلاح هم نباشد که در این باره با او صحبت شود. اما خواه ناخواه حوادثی پیش می آید که کودک را متوجه مرگ می سازد و پدر و مادر ناچارند آن حقیقت را با او در میان بگذارند. ممکن است مرگ یکی از خویشان یا یکی از دوستان و آشنایان، کودک را به فکر مرگ بیندازد و از پدر و مادر سؤال کند که مثلاً پدر بزرگ کجا رفته و چه اتفاقی برای او افتاده است؟ در اینجا باید حقیقت را با کودک صریحاً در میان گذاشت و در ضمن، بهشت و دوزخ و حساب و قیامت را برای وی تشریح کرد تا ذهنش برای پذیرش معاد آماده گردد. اما همانطور که ذکر شد، جوابها باید حتی الامکان کوتاه و مطابق فهم کودک باشد و از گفتن مطالب دشوار خودداری شود.

تحقیق

۱ - تحقیق کنید اگر مراقبتهای لازم به هنگام زایمان صورت نگیرد، چه عواقب نامطلوبی برای طفل به همراه خواهد داشت؟

۲ - بررسی کنید چگونه والدین باید در مرحله سیادت زمینه های پذیرش ورود به مدرسه را در دل کودک ایجاد نمایند؟

گفتار دوم - مرحله اطاعت

تقسیم‌بندی این مرحله

دوران هفت سال دوم زندگی کودک را می‌توان به دو مرحله تقسیم کرد:

الف - دوره اول، ۷ تا ۱۱ سالگی که هنوز ادامه دوران کودکی است.

ب - دوره دوم، ۱۲ تا ۱۴ سالگی که دوران مقدماتی بلوغ یا دوره نوجوانی است.^۱

کودکان و مسائل جنسی

اولیا و مربیان مسئول نمی‌توانند نسبت به غریزه جنسی کودکان بی‌تفاوت باشند و در این باره برنامه صحیح نداشته باشند، زیرا تربیت جنسی یکی از دشوارترین و حساسترین انواع تربیتها است. اندک اشتباه یا غفلتی در این باره ممکن است کودکان را به فساد و تباهی بکشاند. غریزه جنسی در زمان بلوغ پیدا نمی‌شود بلکه از زمان کودکی در نهاد انسان نهفته است و به صور گوناگون بروز می‌نماید. غریزه جنسی در سنین کودکی کاملاً بیدار نبوده و به حالت ابهام می‌باشد. اما از سن دوازده تا پانزده سالگی در پسران و از سن ده تا سیزده سالگی در دختران، با سرعت بیشتری پرورش یافته و بیدار می‌گردد.

کودکان قبل از بلوغ از لحاظ رشد بدنی و فکری برای تولید نسل و اعمال غریزه جنسی آمادگی ندارند. بدین جهت خداوند تعال غریزه جنسی آنان را در سنین قبل از بلوغ به حالت خفگی و ابهام نهاده است. بنابراین، اولیا و مربیان باید از هر عملی که ممکن است غریزه جنسی کودکان را تحریک و بیدار سازد جداً اجتناب نمایند و شرایطی را بوجود آورند که این غریزه در آنها بر طبق ناموس خلقت تدریجاً پرورش یابد. تماس و نوازش یا بوسیدن قسمت‌هایی از بدن کودکان که باعث تحریک آنان می‌شود، نگاه کردن به عکسهای برهنه، شنیدن داستانهای عشقی، تعریف از زیبایی دیگران و یا هر نوع رفتاری که مسائل جنسی را به یاد کودک می‌آورد ممکن است غریزه جنسی او را نابهنگام بیدار کند.

اصول تربیت جنسی کودکان

۱ - در بعضی خانواده‌ها معمول است که بانوان در منزل آنطور که باید رعایت پوشش را نکرده و چنین تصور می‌کنند که چون مادر نسبت به فرزندان و یا خواهر و برادر نسبت به یکدیگر محرم‌اند، رعایت پوشش در پیش آنان ضرورتی ندارد. حال آنکه محرمیت به تنهایی برای

۱ - درباره مشخصات رشدی این دوره در درس روان‌شناسی تربیتی به تفصیل صحبت شده است، جهت اطلاع

می‌توانید به کتاب روان‌شناسی تربیتی مراجعه کنید.

جلوگیری از انحراف فکر و تحریک غریزه در یک جوان کافی نیست. چه بسا ممکن است عدم رعایت پوشش در محارم، موجب تحریک غریزه جنسی او شده و مشکلاتی برایش به وجود آورد. بنابراین ضروری است که بانوان در منزل با اینکه نسبت به فرزندان و یا نسبت به برادر و پدر محرم‌اند، برای از بین بردن هر گونه زمینه لغزش و انحراف در جوانان، پوشش را در حد معقول رعایت نمایند. البته شاید بسیاری از کودکان به این مسائل توجهی نداشته باشند، اما باید توجه داشت که غریزه جنسی غریزه بسیار نیرومندی است و در صورتیکه مهار نشود، مفسده‌های بسیاری را — حتی در رابطه با خویشان و نزدیکان — بوجود خواهد آورد.

تحریکات زودرس برای کودک ساده لوح و بی تجربه و نادان ممکن است عواقب بسیار بدی را به همراه داشته باشد و منجر به انحراف وی گردد، که در اینصورت گناه آن به گردن پدران و مادرانی است که رعایت موازین صحیح را نکرده‌اند.

پدر و مادر اگرچه نسبت به فرزندان‌شان محرم هستند اما نباید با بی بندوباریهای خویش، زندگی خود و فرزندان‌شان را در معرض تباهی قرار دهند.

۲ — مادران باید توجه داشته باشند که نباید پسرانشان را از چهار سالگی به همراه خود به حمام (خصوصاً حمامهای عمومی) ببرند. این امر برای پدران در رابطه با دخترانشان نیز صادق است.

۳ — عورت کودکان را حتی الامکان باید از نظر خواهران و برادرانشان پنهان ساخت.

۴ — رختخواب کودکان را از سنین پنج، شش سالگی باید از یکدیگر جدا نمود. همچنین والدین نباید کودکان را از این سنین با خود در یک اتاق بخوابانند.

۵ — والدین باید از اعمال زناشوئی (بهر صورت آن) در حضور کودکان خودداری نمایند و تصور نکنند که بچه‌ها نادان بوده و از مسائل جنسی ناآگاهند. چرا که آنها با کنجکاوی بسیار اعمال پدر و مادر را کاملاً کنترل نموده و با حرص و ولع می‌خواهند از اسرار آن آگاه شوند.

۶ — کودکان معمولاً در دوران قبل از بلوغ به طور مستقیم یا غیرمستقیم سؤالاتی را درباره امور جنسی مطرح می‌کنند. بعضی از اولیاء و مربیان از پاسخ دادن به اینگونه سؤالات کودکان طفره می‌روند و بسیاری از مواقع با عباراتی مستهجن آنها را ساکت می‌کنند و یا پاسخهایی خلاف واقع ارائه می‌نمایند که کودک غالباً به نادرست بودن آنها پی می‌برد. این گونه برخوردهای نامعقول با کودکان، نتایج ناگواری به همراه می‌آورد. زیرا کودکی که سؤال می‌کند، اگر مورد راهنمایی صحیح اولیاء و مربیان واقع نشود، ممکن است با طرح همین سؤالات نزد افراد ناصالح، پاسخهای منحرف کننده‌ای دریافت کند و به گمراهی دچار شود.

پاسخ به اینگونه سؤالات، در عین صحت، باید ظرافت خاصی نیز داشته باشد و مسائل جنسی، وقیحانه و بی‌برده مطرح نگردند زیرا در غیر اینصورت کودکان دچار بلوغ زودرس و گرفتار نتایج ناگوار آن می‌شوند. بنابراین در پاسخ به این قبیل سؤالات، طرح مسائل پیچیده

زنانشوئی خطا است.

تصور نباید کرد که کودک می‌خواهد همه حقایق را درک کند، او به مقداری که طرح سؤال می‌کند طالب فهم است نه بیشتر. لذا سؤالهای کودکان باید راهنمای ما باشد و در این باره نباید تعجیل کرد.

به هر حال کودکان باید در دوران قبل از بلوغ بطور تدریجی و در سطح فهم و درکشان با مسائل ساده جنسی آشنا شوند. اگر اولیا و مربیان، این آگاهی را از طریق صحیح به کودک ندهند، احتمالاً همشاگردیها و یا دوستان دیگرش، به طریق غلط مسائلی را برای وی مطرح خواهند کرد.

۷- اولیا و مربیان باید روابط و معاشرتهای کودکان و نوجوانان را تحت نظارت قرار دهند تا از انحرافات جنسی احتمالی جلوگیری شود.

کودک و تکالیف دینی

همانطور که در مقدمه این فصل بیان شد، کودک در سنین هفت سال دوم زندگی باید مورد تأدیب قرار گیرد. و آگاهیها و اطلاعات از طریق آموزش رسمی و غیررسمی به او آموخته شود. آگاهیهای دینی نیز از ابتدای این دوره باید بصورت مستقیم به کودک آموزش داده شده و با نرمی و ملایمت از او خواسته شود تا اعمال مذهبی را انجام دهد و در اواخر این دوره مجبور به انجام تکالیف دینی و مذهبی گردد. البته تشویق به انجام تکالیف دینی از مرحله قبل (مرحله سیادت) آغاز می‌شود، اما در این مرحله تکالیف مذهبی برای کودک بصورت یک امر جدی و حیاتی مطرح شده و کودک ملزم به یادگیری و به کار بستن آنها می‌گردد.

از آنجا که مسئله آموزش تکالیف دینی به کودکان و نوجوانان و چگونگی تربیت آنها در عمل به این تکالیف، از اهمیت خاصی برخوردار بوده و مورد سؤال غالب اولیا و مربیان است، لذا به بحث کوتاهی در این زمینه می‌پردازیم:

درست است که پسر بعد از پانزده سال و دختر بعد از نه سال به حد تکلیف شرعی می‌رسند و قبل از آن تکلیفی ندارند، اما انجام تکالیف دینی را نمی‌توان تا سن بلوغ به تأخیر انداخت. باید انسان از کودکی به انجام عبادات و تکالیف دینی عادت کند تا در سن بلوغ به آنها رغبت داشته باشد. خوشبختانه کودکی که در یک خانواده دیندار زندگی می‌کند، غالباً از سن سه سالگی پاره‌ای از مراسم دینی را از پدر و مادر تقلید می‌نماید. مانند پدر و مادر، به سجده و رکوع می‌رود. بعضی از کلمات مانند الله اکبر و لا اله الا الله و الحمد لله و صلوات را از پدر و مادر یا خواهر و برادر یاد می‌گیرد و بر زبان جاری می‌سازد. اشعار کوتاه مذهبی و سرودها را حفظ کرده و از خواندن آنها لذت می‌برد. پدران و مادران مسئول و آگاه از این حرکات ساده و بی‌آلایش کودک که ریشه درونی دارند استفاده صحیح می‌نمایند. با تبسم و اظهار سرور و گاهی با زبان، کودک را

تشویق می‌کنند. این عمل بسیار سودمند و مؤثر است و کودکان را برای قبول تکالیف دینی آماده می‌گرداند (البته در صورتی که طبیعی و عادی باشد و تحمیلی به عمل نیاید). کودک غالباً از سن پنج سالگی و شاید قدری هم زودتر می‌تواند سوره حمد و توحید را تدریجاً یاد بگیرد. بر پدر و مادر لازم است خودشان یا بوسیله یکی از فرزندان بزرگترشان تدریجاً و به صورت تفریح، سوره حمد و توحید را به او یاد بدهند. سپس بقیه نماز را به همین منوال تدریجاً به او بیاموزند. وقتی کودک نماز را یاد گرفت و شش ساله یا هفت ساله شد، هنگامی که والدین اول وقت مہیای نماز می‌شوند باید به مرور او را آماده کنند تا نماز بگذارد. وقتی نه ساله شد جدی‌تر او را به نماز خواندن وادار کنند. برای نماز صبح نیز از خواب بیدارش کنند و در سفر و حضرو کلیه حالات مراقب باشند که نمازش ترک نشود و به این کار تشویقش نمایند، و در صورتی که در نماز سستی می‌کند با توجه به موازینی که در این زمینه وجود دارد به نماز خواندن وادارش کنند. ولی بهر حال، تا آنجا که مقدور باشد باید با محبت و مهربانی او را به انجام تکالیف دینی ترغیب و تشویق کنند. اگر پدر و مادر خود، نمازخوان باشند، با این برنامه می‌توانند فرزند خویش را تدریجاً به نماز خواندن عادت دهند، بطوری که وقتی به سن بلوغ رسید خودبخود و بدون فشار نماز بخواند و از انجام آن لذت ببرد. اما اگر پدر و مادر به بهانه اینکه هنوز فرزند آنها به حد تکلیف نرسیده است، به نماز خواندن او اعتنا نکنند و تا سن بلوغ آنرا به تعویق بیندازند، انجام این عبادت در سن بلوغ برای نوجوان دشوار خواهد بود و یا اصلاً زیر بار آن نخواهد رفت. اگر هم نمازخوان بشود، معمولاً چندان تقیدی به آن نخواهد داشت و با اندک بهانه‌ای ممکن است آنرا ترک نماید. زیرا عملی که از زمان کودکی، برای کودک عادی نشده باشد، عادت کردن به آن دشوار خواهد بود.

۱ - مسائلی که در فوق اشاره شد، مبتنی بر روایات فراوانی است که به عنوان نمونه به ذکر چندی از آنها می‌پردازیم:

الف - امام صادق (ع) می‌فرماید: «وقتی کودک به سن سه سالگی رسید، به وی امر کن هفت بار «لا اله الا الله» بگوید، در این وقت کودک را به حال خود واگذار تا به سن سه سال و هفت ماه و بیست روز برسد، در چنین مرحله‌ای باید به او تعلیم داد که هفت بار بگوید:

«محمد رسول الله». و تا چهار سالگی باید او را آزاد گذاشت، پس از آن به او بگو که هفت مرتبه «صلی الله علیه و آله» را تکرار کند. و تا پنج سالگی باید درنگ نمود، در این وقت اگر کودک راست و چپ خود را تشخیص داد او را در برابر قبله قرار ده و به او سجده را بیاموز، در شش سالگی به وی بگو نماز بخواند و بالاخره رکوع و سجود و مراتب دیگر نماز را به او تعلیم ده. وقتی هفت سال او تمام شد به وی بگو دست و صورت خود را بشوید (و زمینه را برای گرفتن وضو آماده ساز) و پس از شستن دست و صورت و فرا گرفتن وضو، به او بگو نماز بخواند، سپس باید کودک را به حال خود واگذاشت تا نه سال او تمام شود، در این وقت وضو گرفتن صحیح را به او بیاموز، اگر تخلف کرد او را تنبیه کن و او را وادار تا نماز بخواند، اگر نخواند تنبیه بدنی بر او رواست. وقتی کودک وضو ساختن و نماز خواندن را کاملاً فرا گرفت خداوند پسر و مسادر او را

در مورد روزه هم باید تدریجاً کودک را به آن عادت داد. خوب است کودکانی را که به سن تمیز رسیده‌اند برای مراسم سحر بیدار ساخت تا به جای صبحانه، سحری بخورند و با این مراسم انس بگیرند. وقتی کودک توانائی روزه گرفتن را پیدا کرد لازم است او را تشویق کنند که گاه گاه روزه بگیرد. اگر احیاناً بی تاب شد می‌توانند در وسط روز به او آب یا غذای مختصری بدهند. تدریجاً تعداد روزه‌هایش را زیاد کنند (البته به مقدار توانائی نه زیاده‌تر). همچنین خوب است فضائل و ثوابهای روزه را نیز برایش بیان کنند تا قدرت تحملش بیشتر گردد. در ایام ماه رمضان کارهایش را سبک کنند تا بهتر بتواند روزه بگیرد. در آخر ماه رمضان می‌توانند به عنوان عیدی و جایزه چیزی به او بدهند. بر اولیا و مربیان لازم است که قبل از بلوغ، علائق احتلام را برای نوجوانان بیان کنند و غسل و استنجاء را نیز به آنان بیاموزند.

در خاتمه لازم به تذکر است که گرچه کودک قبل از سن شرعی بلوغ تکلیف ندارد، لکن پدر و مادر حق ندارند بدین بهانه فرزندان خویش را قبل از بلوغ کاملاً آزاد بگذارند تا هر عمل خلافی را مرتکب شوند. زیرا درست است که کودک حکم تکلیفی ندارد اما حکم وضعی اعمال از او ساقط نیست. مثلاً کودکی که شیشه خانه مردم را بشکند یا محصول مردم را خراب کند یا ضرر مالی به کسی وارد سازد، مدیون مردم است که بعد از بلوغ باید از عهده خسارات آنها برآید، و پرداخت ضررهائی که به دیگران وارد ساخته واجب و لازم است. همچنین اگر ضرر عضوی به کسی وارد سازد نیز بعد از تکلیف واجب است، دیه شرعی آنرا بپردازد. بهر حال احکام وضعی از کودک ساقط نیست و پدر و مادری که به فرزند خویش علاقه دارند باید مراقب باشند این قبیل اعمال از او صادر نشود. از طرف دیگر اگر کودک را قبل از بلوغ آزاد بگذارند که مرتکب کارهای خلاف شرع شود طبعاً به اعمال گناه و خلاف شرع عادت می‌کند، بطوری که بعد از بلوغ نمی‌تواند از عاداتی زشت گذشته دست بردارد. بنابراین پدر و مادر باید حدود واجبات و

مشمول رحمت خویش قرار خواهد داد.» (بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۱۱۳ و ۱۱۴ چاپ جدید)

این روایت که بخاطر امانت در ترجمه آن، با بیانی ساده تحریر گردیده است، سراسر آن یکی از رموز و اسرار پیشرفت در تعلیم و تربیت را بطور عموم و پرورش کودکان را بخصوص به ما ارائه می‌دهد، و آن اینست که هر مربی و پرورش دهنده باید رفق و مدارا و پرورش تدریجی را کاملاً مدنظر قرار داده و گام به گام در تربیت کودک بکوشد، و استعداد و ظرفیت او را برای آموزش مسائل دینی مورد توجه قرار دهد تا بتواند به هدف خود نائل گردد. نباید در هیچ مرحله‌ای مسائل را یکباره بر او تحمیل نمود بلکه با فراهم آوردن مقدمات، آنها بطور تدریجی، حقایق را به او تعلیم داد.

ب — امام باقر (علیه السلام) فرمود: «ما کودکانمان را از سن پنج سالگی به نماز خواندن وادار می‌کنیم ولی شما از سن هفت سالگی آنها را به نماز خواندن امر کنید.» (وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۲)

ج — پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمود: «وقتی فرزندان شما شش ساله شدند امر کنید نماز بخوانند. وقتی هفت ساله شدند در این باره بیشتر تأکید کنید و در صورت لزوم می‌توانید آنها را تنبیه کنید.» (مستدرک، ج ۱، ص ۱۷۱).

د — امام صادق (ع) فرمود: «وقتی کودک شش ساله شد باید نماز بخواند و هنگامی که توانست روزه بگیرد باید روزه بگیرد.» (وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۲)

محرمات را از همان زمان کودکی به فرزندانشان یادآور شوند و از انجام اعمال حرام و خلاف شرع جلوگیری کنند و به انجام واجبات و کارهای نیک تدریجاً آنان را عادت دهند.

اهمیت علم آموزی کودک

رشد طبیعی عقل از دوران کودکی و همزمان با رشد طبیعی بدن بطور خودکار آغاز می‌گردد و تا وصول به رشد نهائی خود، همچنان ادامه دارد و پیوسته نمو می‌کند.

رشد اکتسابی عقل هم با ایجاد شرایط مساعد تعلیم و تربیت می‌تواند از دوران کودکی آغاز شده و سالیان دراز پس از طی آخرین مراحل رشد طبیعی نیز ادامه داشته باشد. به عبارت دیگر رشد طبیعی عقل مانند رشد طبیعی بدن، محدود است و موقعی که به نقطه نهایی خود رسید مانند نمو بدن متوقف می‌شود ولی میدان رشد اکتسابی بوسیله ادامه فعالیتهای علمی و تجربی باز است و عقل می‌تواند در سنین متعددی همچنان در راه تعالی و تکامل پیشروی کند. نکته قابل ملاحظه آنست که عقل بشر تنها با رشد طبیعی به تمام مراتب کمال لایق خود نمی‌رسد و همه قابلیت‌های نهفته‌اش فعلیت پیدا نمی‌کنند، از اینرو لازم است رشد اکتسابی نیز ضمیمه آن شود و آدمی از راه تحصیل علم و کسب دانش که یکی از بهترین وسائل تکامل معنوی است موجبات شکفتگی و رشد کامل عقل خویش را فراهم آورد.

برای مثال، دو کودک هم شکم یکسان (دو قلوهایی که از یک سلول تخم متولد شده‌اند) که در محیط‌های فرهنگی و علمی متفاوتی رشد کرده‌اند، از نظر درجه عقل و ادراک متفاوت‌اند. بدون تردید اختلاف درجه درک و تفکر آن دو کودک ناشی از اختلاف رشد طبیعی عقل آنان نیست، زیرا فرض ما این بود که عقل طبیعی و سرمایه‌های موروثی هر دو کودک از اول یکسان بوده و قهرأ رشد طبیعی هر دو نیز یکسان خواهد بود. این تفاوت ناشی از رشد اکتسابی است زیرا این دو کودک در محیط‌های متفاوت از نظر علمی و فرهنگی رشد کرده‌اند و رشد اکتسابی عقل آنها مختلف می‌باشد.

موضوع رشد اکتسابی عقل، از راه فرا گرفتن علم و دانش مورد کمال توجه اولیا گرامی اسلام بوده است و این حقیقت را با تعابیر مختلفی به پیروان خود خاطر نشان کرده‌اند: امام صادق (ع) فرمود: «مطالعه بسیار و پی‌گیر در مسائل علمی، باعث شکفتگی عقل و تقویت نیروی فکر و فهم است.»^۱

۱ - قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «كَثْرَةُ النَّظَرِ فِي الْعِلْمِ تَفْتَحُ الْعَقْلَ» (بحار الانوار ج ۱، ص ۵۲) همچنین حضرت علی (ع) فرمود: أَلْعَقْلُ غَرِيزَةٌ تُزِيدُ بِالْعِلْمِ وَالتَّجَارِبِ: عقل که غریزه اختصاصی انسان و از سرمایه‌های طبیعی بشر است با علم‌آموزی و تجربه‌اندوزی افزایش می‌یابد. (غرر الحکم، ص ۶۷) و نیز فرمود: وَمُؤَيِّدُ الْعَقْلِ الْعِلْمُ: تحصیل علم و دانش مایه تقویت و تأیید عقل آدمی است. (مستدرک، ج ۲، ص ۲۸۷)

ناگفته نماند که رشد اکتسابی عقل بر اساس رشد طبیعی آن استوار است. به عبارت دیگر رشد اکتسابی عقل هنگامی قابل تحقق است که مغز کودک که مرکز مادی تعقل است آنقدر رشد کرده باشد که بتواند ساده‌ترین مطالب آموزشی را درک کند. عقلی که به قدر کافی رشد طبیعی نکرده است از رشد اکتسابی نیز محروم خواهد بود.

اولیا و مربیان وظیفه‌شناس کسانی هستند که در اولین فرصت مناسب به پرورش عقل کودک می‌پردازند و در خور فهم کودک با وی سخن می‌گویند و نیروی مغزش را در راه فهم و درک مطالب به حرکت در می‌آورند و پا به پای افزایش رشد طبیعی عقل به رشد اکتسابش نیز می‌افزایند.

لازم است اولیا و مربیان به این نکته اساسی متوجه باشند که منظور از کسب دانش، تنها بکار انداختن نیروی حافظه و ضبط برنامه‌های خشک علمی نیست، بلکه مقصود آنست که کودکان و جوانان در هر سنی که هستند مسائل علمی و درسی را به خوبی درک کنند و در فکر خود، آنها را تجزیه و تحلیل نمایند. این طرز تحصیل است که در چهارده قرن قبل مورد توجه اولیاءگرامی اسلام بوده است:

حضرت علی (ع) فرمود: «فضیلت درک و فهم مطالب علمی به مراتب بیشتر از فضیلت تکرار و خواندن و فرا گرفتن آنست»^۱

کسانی که از دوران کودکی با وسایل علمی و عملی نیروی تعقلشان بیدار شده و از رشد اکتسابی برخوردار گشته‌اند، در بزرگسالی دارای عقل روشن و شکفته هستند و بر مشکلات زندگی فائق می‌آیند و در صف مقدم اجتماع قرار می‌گیرند.

برعکس کسانی که در ایام کودکی از آموزشهای لازم و فعالیتهای فکری بی‌نصیب مانده‌اند و در این فرصت گرانبها از رشد اکتسابی عقل بهره‌ای نبرده‌اند در بزرگسالی دچار کوتاه فکری و نارسائی عقل‌اند و قهراً در صفوف عقب‌افتادگان اجتماع قرار دارند.

همانطور که در مقدمه این فصل ذکر شد، آموزش بطور جدی، از دوره «اطاعت» آغاز می‌شود. مرحله «اطاعت» و «وزارت»، برای فرا گرفتن حقایق علمی و بدست آوردن رشد اکتسابی عقل بهترین فرصت است، این دوران برای ساختن شخصیت اخلاقی و انسانی و پرورش صفات حمیده بهترین زمان است.

قوت و قدرت جسم، شور و نشاط جوانی، مغز آماده و در حال رشد، عشق و علاقه شدید به درک مجهولات، حافظه قوی و نیرومند و صفات دیگری نظائر آنها، سرمایه‌های دوران جوانی است و هر یک از آنها سهم مؤثری در فرا گرفتن علم و اخلاق دارند. خوشبختانه مطالبی که

۱ - قال علی علیه السلام: فَضْلُ فِکْرٍ وَ فَهْمٍ أَلْجُعُ مِنْ فَضْلِ تَکْرَارٍ وَ دِرَاسَةٍ. (غرر الحکم، ص ۵۱۷).

جوانان در دوران شباب یاد می‌گیرند، پیوسته در خاطرشان می‌ماند و کمتر دستخوش فراموشی می‌گردد.

حضرت موسی بن جعفر (ع) فرمود: «آموخته‌های دوران جوانی مانند نقشی که بر سنگ حجاری شده باشد، ثابت و پایدار می‌ماند.»^۱

تحقیق

۱ - چرا نباید کودکان و بالاکص نوجوانان را تنها و بیکار گذاشت؟ و برای پر کردن اوقات فراغت آنها چه تدابیری می‌توان اندیشید؟

۲ - نتایج سوء افراط و تفریط در کنترل روابط و معاشرتهای کودکان و نوجوانان را تحقیق کنید.

۳ - نمونه‌هایی از سوالاتی را که کودکان در زمینه مسائل جنسی از اولیاء و مربیان خود می‌پرسند، مطرح نموده و پاسخهای مناسب آنها را نیز بنویسید.

گفتار سوم - مرحله وزارت

تحولات بلوغ

از اواخر دوره «اطاعت» و در طول مرحله «وزارت»، تحولات چشمگیری در نوجوان بوجود می‌آید. این سنین را دوران «بلوغ» نیز می‌نامند. تحولات ناشی از این دوران را می‌توان بطور کلی در سه قسمت: تحولات جسمانی، عاطفی و عقلانی، بررسی نمود.^۲

با فرا رسیدن بلوغ، همزمان با رشد اندام‌ها، عقل و احساسات نیز تحت تأثیر قرار می‌گیرند و آن دو هم پا به پای نموّ اندام‌ها در راه رشد و شکفتگی قدم می‌گذارند، با این تفاوت که رشد احساسات مانند رشد اندام خیلی سریع و بطور جهشی صورت می‌گیرد و عواطف نوجوانان بسیار زود و با شدت شکفته می‌شوند، ولی عقل در کمال آرامی و به تدریج منازل کمال خود را طی می‌کند و پس از گذشت سالیان دراز به رشد نهائی خود می‌رسد.

ناموزونی رشد عقل و احساسات، بزرگترین مشکل روانی جوانان و منشأ انحراف اخلاقی

۱ - غررالحکم، ص ۶۹۷

۲ - در درس روان‌شناسی تربیتی سال اول به‌طور مبسوط مرحله بلوغ و تحولات مختلف آن توضیح داده شده است، در اینجا از ذکر آنها خودداری می‌شود و به دانشجویان توصیه می‌شود مطالب سال قبل را مجدداً مرور نمایند.

آنان است. افکار خام و ناسنجیده، اعمال نادرست و غیرعادی و احیاناً طغیانهای نسل جوان، اغلب از عدم توازن عقل و احساساتشان سرچشمه می‌گیرد.

مربی شایسته کسی است که دوران شباب را بشناسد و از وضع عقل و عواطف جوانان که پایه‌های اساسی تعلیم و تربیت است، آگاه بوده و با توجه به حالات روانی آنان، برنامه‌های تربیتی خود را تنظیم نموده و به‌موقع اجرا بگذارد.

پرورش ایمان و اخلاق

همانطور که ریشه‌های اصلی غرائز و خواهشهای نفسانی از دوران کودکی در نهاد فرزندان بشر وجود دارند و تدریجاً با پیشرفت سن و نمو بدن رشد می‌کنند و با فرا رسیدن دوران بلوغ با شدت و نیرومندی آشکار می‌گردند، همچنین بذره‌های اساسی معرفت فطری و وجدان اخلاقی نیز از دوران طفولیت در اعماق جان کودک نهفته‌اند و کم و بیش خودنمایی خفیفی دارند و هنگامی که کودک به دوران بلوغ و جوانی می‌رسد و از نسیرومندی جسم و جان برخوردار می‌گردد، بذره‌های معرفت و وجدان شکفته می‌شوند و تمایلات فطری ایمان و اخلاق در نهادش به شدت بیدار می‌گردند.

تحولات انقلابی بلوغ، کلیه فطریات نهفته را در وجود جوانان آشکار می‌سازد و به‌همه استعدادهای طبیعی جامه فعلیت می‌پوشاند. با فرا رسیدن بلوغ، از یک طرف خواهشهای غریزی در وجود جوانان شکفته می‌شود و از طرف دیگر تمایلات روحانی و وجدان اخلاقی در ضمیرشان بیدار می‌گردد. همانطور که غرائز، جوانان را به اعمال خواهشهای نفسانی تحریک می‌کند، همچنین کششهای روحانی، آنان را به ارضای تمنیات معنوی وا می‌دارد.

دوران بلوغ و جوانی، دوره بروز احساسات مذهبی و شکفته شدن تمایلات ایمانی و اخلاقی است. جوانان بطور فطری مایلند از مبدأ عالم باخبر شوند، خداوند خالق را بشناسند و او را پرستش کنند. جوانان به طبع انسانی خود در جستجوی حق هستند و در راه بی بردن به حقیقت، مجاهده و کوشش می‌کنند و بدین وسیله تمایل فطری خود را به معرفت، ارضا می‌نمایند.

جوانان به تمایل طبیعی و رغبت فطری خود به پاکی و فضیلت، به عدل و انصاف، به اداي امانت و وفای به عهد، براستی و درستی، و خلاصه به سجایای انسانی علاقه دارند و مایلند شخصیت خود را بر اساس تمنیات وجدان اخلاقی استوار نمایند. تمایل طبیعی نوجوانان به فضیلت اخلاقی و انصاف و به پاکی و پاکدامنی به قدری شدید است که اگر در محیط خانواده و مدرسه از اولیا و مربیان رفتار ظالمانه و غیرانسانی مشاهده کنند، به شدت خشمگین می‌گردند و لب به اعتراض می‌گشایند و آنها را به شدت ملامت می‌کنند.

نوجوانان نه تنها به صفات پسندیده و رفتار پاک خود فکر می‌کنند بلکه میل درونی و رغبت

فطری آنان به پاکی و فضیلت تمام مردم جهان است. از نادرستی و بداخلاقی دیگران رنج می‌برند و بر انحراف و ناپاکی مردم افسوس می‌خورند، آرزو دارند که سجایای انسانی و فضائل اخلاقی بر سراسر جهان حاکم باشد و تمام مردم عالم، براستی و درستی قدم بردارند.

نوجوانان از هر ملت و نژاد بطور فطری خواهان معرفت الهی و سجایای اخلاقی هستند. حتی کودکانی که در خانواده‌های غیر مذهبی پرورش یافته‌اند، در دوران بلوغ علاقه بیشتری از خود نسبت به مسائل مذهبی نشان می‌دهند. این خواهش عمیق و طبیعی سبب شده است که روان‌شناسان، دوران بلوغ را سنین ماورای طبیعت بنامند و در مباحث روان‌شناسی جوان، مستقلاً درباره آن گفتگو کنند.

موقعی که رسول اکرم (ص) در مکه قیام کرد و دعوت خود را بین مردم آشکار نمود، شور و هیجان عظیمی در نسل جوان پدید آمد. آنان به خاطر سلامت فطری بیشتر نسبت به دین، در اطراف حضرت محمد (ص) اجتماع کردند و به شدت تحت تأثیر گفتارش قرار گرفتند. این امر سبب بروز اختلافات شدیدی بین جوانان و سالمندان در خانواده‌ها گردید و مشرکین، آن را در ردیف اعتراضات خود به رسول اکرم (ص) قرار دادند:

«قریش گرد حضرت ابوطالب جمع شدند و گفتند برادرزاده‌ات خدایان ما را به بدی یاد کرده و جوانان ما را فاسد نموده و مایه اختلاف و تفرق ما شده است.»^۱

سخن رسول اکرم (ص) را همه طبقات، از زن و مرد و پیر و جوان می‌شنیدند ولی جوانان بیش از سایر مردم ابراز علاقه می‌کردند زیرا تمایل فطری به مذهب در دوران بلوغ و عدم آلودگی روحی، آنان را شیفته فرا گرفتن ایمان و اخلاق نموده بود و سخنان رسول گرامی جوابگوی تمایلات مذهبی و غذای روحانی آنان بود، به همین جهت بیش از بزرگسالان و پیران به تعالیم آن حضرت ابراز علاقه می‌کردند.

تمایل فطری به ایمان و اخلاق در دوران بحرانی بلوغ، یکی از بهترین و نیرومندترین پایگاههای تربیتی نسل جوان است. مربیان لایق باید از این تمایل فطری و کشش روحانی استفاده نمایند و آن را همواره در ضمیر جوانان زنده و بیدار نگاه دارند و برنامه‌های تربیتی خود را بر اساس این تمناى طبیعى استوار سازند.

آموزش تعالیم دینی و پرورش عواطف ایمانی و اخلاقی در وجود جوانان دو اثر بزرگ دارد: اول آنکه احساسات مذهبی جوانان که خود یکی از خواهشهای فطری آنان است بدین وسیله ارضا می‌گردد و دیگر آنکه نیروی مذهب، سایر تمایلات طبیعی و خواهشهای غریزی جوانان را مهار کرده و از تدروی باز می‌دارد و آنها را از تیره‌روزی و سقوط حفظ می‌نماید.

اسلام برنامه پرورش ایمان و اخلاق را که یکی از ارکان اساسی تربیت جوانان است بر طبق خواش فطری آنان و بر اساس عرضه و تقاضا تنظیم نموده است. در اوقاتی که تحولات انقلابی بلوغ، تقاضای مذهب را در ضمیر نوجوانان بیدار می‌کند و آنان را به فرا گرفتن مسائل مذهبی علاقه‌مند می‌سازد، اولیای گرامی اسلام بدون فوت وقت تعالیم دینی را به آنان عرضه می‌کنند و جوانان را به فرا گرفتن قرآن شریف و مقررات اسلامی و انجام وظایف بندگی و خودداری از گناهان و خلاصه به‌ادای تکالیف مذهبی و اطاعت از اوامر الهی ترغیب و موظف می‌سازند.

رسول اکرم (ص) فرمود: «خداوند هفت گروه را در ظل رحمت خود جای می‌دهد، روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست، اول زمامداران دادگر و دوم جوانانی که در عبادت خداوند پرورش یافته باشند...»^۱

امام باقر (ع) فرمود: «اگر جوانی را از شیعیان ببینم که مسائل مذهبی را نمی‌آموزد و از ادای این وظیفه تخلف می‌کند، او را به‌وضع دردناکی مجازات خواهم کرد»^۲.
اولیای نوجوانان نیز مکلفند فرزندان خود را به فرا گرفتن فرائض و وظایف مذهبی تشویق کنند و آنان را افرادی با ایمان و درستکار پرورش دهند.

امام صادق (ع) فرمود: «احادیث اسلامی را به نوجوانان خود بیاموزید و در انجام این وظیفه تربیتی تسریع ننمائید پیش از آنکه مخالفین گمراه بر شما پیشی گیرند و سخنان نادرست خویش را در ضمیر پاک آنان جای دهند و گمراهشان سازند»^۳.

تشخیص طلبی

یکی از تمایلاتی که با فرا رسیدن بلوغ بطور طبیعی در نهاد نوجوانان بیدار می‌شود و آنان را به فعالیت وامی‌دارد، میل به استقلال و دریافت شخصیت است. کودک به علت ناتوانی جسم و نارسائی فکر، خویش را شایسته استقلال اراده نمی‌داند، او همواره طفیلی پدر و مادر است و در حمایت آنان زندگی می‌کند. ولی با فرا رسیدن دوران انقلابی بلوغ، روزگار کودکی سپری می‌شود و با رشد همه جانبه بدن، نوجوان تدریجاً صفات و ممیزات یک مرد یا یک زن کامل را بخود می‌گیرد. همزمان با تحولات جسمانی، خواهشهای

۱ - عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «سَبْعَةُ يُظْلَهُمُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ، الْإِمَامُ الْعَدْلُ وَمَا بَشَأَ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ...» (تفسير مجمع البيان، ج ۲، ص ۳۸۵).

۲ - سفينة البحار، (شعب)، ص ۶۸۰.

۳ - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «بَادِرُوا أَخْدَانَكُمْ بِالْحَدِيثِ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَكُمْ إِلَيْهِمُ الْمُرْجَةُ».
(الكافي، ج ۶، ص ۴۷).

درونی نوجوانان نیز تغییر می‌یابد و عواطف و احساسات جدیدی در نهادشان پدیدار می‌شود، از آن جمله میل به احراز شخصیت و استقلال است.

تشخص‌طلبی و تفوق‌خواهی یکی از تمایلات غریزی بشر است. این تمایل در نسل جوان بسیار قوی و نیرومند است و هر نوجوانی به شدت علاقه دارد که در جامعه قدرت و مقام رفیعی بدست آورد و به سرفرازی و افتخارات درخشانی نائل گردد.

می‌توان گفت میل سوزان نوجوان به نیرومندی و جلب توجه دیگران، عکس‌العمل حقارت‌های چند ساله دوران کودکی است. نوجوانی که به تازگی ایام حقارت‌آمیز طفولیت را پشت سر گذارده و بال و پری گشوده است، از بدست آوردن قدرت و شهرت لذت می‌برد و بدین وسیله ضعف و حقارت‌های دوران کودکی را جبران می‌کند.

نوجوانان، عاشق عرض وجود و اثبات شخصیت خود هستند و به هر کاری که باعث شهرت و خودنمایی آنان گردد یا نشانه نیرومندی و قدرتشان باشد، رغبت بسیار دارند.

نوجوانان بر اساس حس تفوق‌طلبی و برتری‌جویی، شیفته کارهای قهرمانی هستند و نسبت به قهرمانان واقعی یا افسانه‌ای ابراز علاقه می‌کنند، مایلند تاریخ آنان را با دقت بخوانند و از جزر و مد زندگی آنها به درستی آگاه شوند، می‌خواهند شخصیت خود را بر طبق شخصیت قهرمانان نامی بسازند و اعمال آنان را سرمشق تمام کارهای خود قرار دهند.

گرچه میل به اثبات شخصیت در همه نوجوانان وجود دارد، اما این میل در نوجوانانی که از یک یا چند جهت دچار عقده حقارت هستند و یا در کودکی از تربیت صحیح محروم بوده‌اند، به مراتب بیشتر است.

نوجوانی که در کودکی محبت بیش از اندازه دیده و از خود راضی بار آمده است و اکنون جامعه به وی اعتنا نمی‌کند و عملاً تحقیرش می‌نماید، نوجوانی که در طفولیت مورد بی‌مهری اولیا و مربیان بوده و عزت نفسش سرکوب شده است، نوجوانی که به علت تنبلی یا نارسائی عقل و هوش از همشاگردیهای خود عقب افتاده و مورد بی‌اعتنائی قرار گرفته است، نوجوانی که به علت نقص عضوی همیشه در خود احساس کمبود نموده و رنج برده است، نوجوانی که در محیط خانواده یا اجتماع مورد تعدی و ستم واقع شده و کسی به حق او توجه نکرده است و خلاصه نوجوانی که ضمیر آرام ندارد و از یک یا چند جهت در خود احساس حقارت می‌کند همواره در فکر جبران آن حقارت است، او می‌خواهد از هر راهی که میسر است، خود را بنمایاند و اثبات وجود کند و بدین وسیله پستی و نقص خود را بپوشاند.

میل به آزادی

یکی از تمایلات سوزانی که با فرارسیدن دوران شباب شدت و نیرومندی در نهاد جوانان بیدار

می‌شود و آنان را مجذوب و دلباخته خود می‌سازد، طلب آزادی و حریت است؛ ولی نه آزادی معتدل و معقول بلکه آزادی تند و افراطی.

جوان به طبع جوانی، آزادی بی‌قید و شرط می‌خواهد. در نظر جوان، سخن از عقل و منطق، از قانون و مقررات و از مصلحت بسی نامطلوب و بی‌ارج است. چیزی که مورد علاقه جوان است، ارضای آزاد غرائز و کامرانی مطلق در نیل به خواهشهای نفسانی است و این مقصود، تنها در آزادی نامحدود و بی‌حساب قابل اجرا است. لذا گفته‌اند جوانی دوران تندروی و میانسالی دوران اعتدال و پیری دوران محافظه‌کاری است.

ایام جوانی به جهت رشد امیال و عواطف و ضعف عقل و علم، دوران تندروی و شورش و طغیان است. جوان میل دارد حدود و مقررات اجتماعی را نادیده انگارد و به آداب و رسوم ملی پشت پا بزند و در راه ارضای تمایلات خویش از آزادیهای تند و بی حساب استفاده کند و بهر صورتی که میسر است به هدفهای درونی و خواهشهای نفسانی خود نائل گردد. آزادی بر طبق مقررات و قوانین اجتماعی جوابگوی تمنیات جوانان نیست و ارضای تمایلات غریزی در حدود عقل و مصلحت، آنان را راضی و خشنود نمی‌سازد. به علاوه جوانان که تازه از حقارت دوران کودکی خلاص شده‌اند و از وابستگی به بزرگسالان آزاد گشته‌اند، می‌خواهند با روشهای تند و افراطی خویش عکس‌العمل شدیدی در مقابل محدودیتهای دوران کودکی نشان بدهند و حقارت گذشته خود را با سرعت و شدتی هر چه بیشتر جبران نمایند. این کار در چهارچوب آزادیهای عقلی و قانونی میسر نیست لذا در بعضی از مواقع از مرزهای آزادی معقول تجاوز می‌کنند و به کارهای ناروا دست می‌زنند.

جوانان طبعاً مایل به تندروی و افراطند اما اعمال این تمایل، قطعاً به مصلحت آنان نیست. لذا اولیا و مربیان موظفند به جوانان تفهیم کنند که اگر به زندگی خود علاقه دارند و خواهان خوشبختی و سعادت خویش هستند باید در اعمال غرائز، از زیاده‌روی بپرهیزند و به رغم تمایل خویش به آزادی در حدود مصلحت قانع باشند. باید از خواهشهای بی حساب خویش چشم‌پوشند و تمنیات ناروای خود را سرکوب کنند و گزنه نفس مستجاوز و سرکش، آنان را به پرتگاههای خطرناک می‌کشد و خوشبختی و سعادتشان را تباه می‌سازد.^۱

۱ - قَالَ عَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اِقْمَعُوا هَذِهِ النَّفُوسَ فَإِنَّهَا طَلَقَتْ أَنْ تُطِيعُوهَا تَنْزِعَ بِكُمْ إِلَىٰ شَرٍّ غَايَةٍ. (غرر الحکم، ص

علی علیه السلام فرموده است: این نفوس سرکش را مقهور کنید و از خواهشهای نادرستشان بازدارید که خود سرو بی‌فیدند. اگر خواسته‌های آنها را پیروی نمائید و به تمنیات نامشروعشان جامه عمل ببوشید سرانجام شما را در بدترین پرتگاه می‌افکنند.

تعدیل تمایلات

موقعی که طفل دوران کودکی را پشت سر می گذارد و با پیمودن ایام انقلابی بلوغ به سرحد تکلیف و جوانی می رسد، بطور طبیعی تمنیات گوناگونی در ضمیرش شکفته می شود و با شور و هیجان در راه ارضای تمایلات نفسانی و خواهشهای درونی خویش فعالیت و کوشش می کند. نوجوان علاقه دارد به اسرار طبیعت پی ببرد، از علت و معلولها با خبر شود، آفریننده جهان را بشناسد و از مسائل مذهبی آگاه گردد. با میل فطری خود به راستی و درستی، به پاکی و فضیلت، به عدل و انصاف، به جوانمردی و علو همت علاقه دارد. خواستار آزادی و عاشق احراز استقلال و اظهار وجود است، مایل بخودنمائی و تشخیص طلبی است. با فرا رسیدن بلوغ، عشق سوزانی به جنس مقابل در وی پدید می آید بطوریکه سایر تمایلات تحت الشعاع شهوت جنسی قرار می گیرند. نوجوان به زیبایی و زینت، به خودآرائی و تجمل، رغبت شدید دارد. مایل است خود را با محیط اجتماعی تطبیق دهد و عضو مؤثر جامعه گردد و با سعی و کوشش، مال و ثروتی بدست آورد. خلاصه بر اثر بلوغ، تمایلات مختلفی در باطن نوجوانان بیدار می شود و از هر جهت جسم و جانیشان تحت تأثیر قرار می گیرند.

هریک از خواهشهایی که بقضای حکیمانه الهی در نهاد بشر آفریده شده بمنزله یک شاخه از شجره خوشبختی انسان است، اولیا و مربیان اگر می خواهند جوانانی سعادتمند تربیت کنند باید به همه تمنیات طبیعی آنها توجه نموده و هریک از آنها را در جای خود و به مقدار صحیح ارضا کنند.

نکته جالبی که لازم است اولیا و مربیان همواره بدان توجه داشته باشند این است که قدرت کشش و نیروهای تمایلات درونی انسان یکسان نیستند. انگیزه بعضی از تمایلات بسیار قوی و نیرومند است، بر عکس قدرت کشش پاره ای از خواهشها متوسط یا ضعیف است. مثلاً غریزه شهوت و خواهش لذت جنسی از یک طرف و تمایل به وفای بعهد و راستی از طرف دیگر، در نهاد هر جوانی وجود دارد، با این تفاوت که انگیزه شهوت و نیروی محرک جوانان در اعمال غریزه جنسی، بمراتب قویتر از نیروی فطرت است که او را به وفای بعهد و راستی وامی دارد.

غریزه جنسی مانند آتش سوزانی است که از اعماق وجود جوان زبانه می کشد و اگر بدرستی مهار نشود و از حد مصلحت تجاوز و طغیان نماید، قادر است ریشه فضائل اخلاقی و سجایای انسانی را بسوزاند و سعادت آدمی را نابود کند.

نه تنها غریزه جنسی بلکه قدرت کشش تمام غرائز در وجود آدمی بمراتب قویتر از قدرت وجدان اخلاقی و عقل است. آدمی در حال عادی در موقعی که تحت تأثیر غرائز نیست ندای وجدان و عقل را بخوبی می شنود و خیر و شر خود را تشخیص می دهد، ولی در مواقعی که غرائز

تحریک می‌شوند و طغیان می‌کنند، در موقعی که شهوت و غضب به جنبش می‌آیند و فعالیت آتشین خود را آغاز می‌نمایند، سراسر وجود آدمی میدان تاخت و تاز آنها می‌شود، در آن موقع تمایلات عقلی و اخلاقی لگدکوب می‌گردند و ندای حیات بخش و مصلحت‌آمیز آنها بگوش نمی‌رسد.^۱

بزرگترین پرتگاهی که در راه زندگی جوانان وجود دارد و اغلب باعث سقوط آنان می‌شود، تندروی در اعمال بعضی از غرائز و ارضای پاره‌ای از خواهشهای نفسانی است. وظیفه اولیا و مربیان در تربیت جوانان این است که آنان را در اعمال تمایلاتشان هدایت کنند و ایشان را از افراط و تفریط که باعث سقوط و تباهی است برحذر دارند.

در تعلیم اسلامی اندازه لازم برای هریک از امیال، در لابلای احکام و دستورات فقهی و اخلاقی، تعیین شده است. بطوری که اگر کسی از این تعلیم از روی بصیرت و آگاهی بطور همه جانبه پیروی کند، سهم هر میلی در جای خود ادا می‌شود.

تحقیق

۱ - در این بخش از کتاب و کتاب روان‌شناسی تربیتی به بعضی از خصوصیات جسمانی و روانی نوجوانان در سنین بلوغ اشاره شده است، صحت این مطالب را با تأمل در گذشته خویش بطور جداگانه تحقیق کنید. همچنین بررسی کنید اولیا و مربیان در این دوران، با شما چه برخوردهای تربیتی صحیح و یا غلطی داشته‌اند؟

۱ - مولوی می‌گوید:

اندر ایشان خیر و شر بنهفته‌اند
همچو هیزم پاره‌ها و تن زده
نفخ صور حرص، کوید بر سگان
صد سگ خفته بدان بیدار شد
تاختن آورد و سر بر زد ز جیب
وز برای حیلہ دم جنبان شده
چون شکاری نیستشان بنهفته‌اند

میل‌ها همچون سگان خفته‌اند
چونکه قدرت نیست خفتند آن رده
تا که مرداری درآید در میان
چون در آن کوچه خری مردار شد
حرصهای رفته اندر کتم غیب
موبعوی هر سگی دندان شده
صد چنین سگ، اندر این تن خفته‌اند

بخش دوم
روشهای تربیت اسلامی

مقدمه

اهمیت «روش» در تربیت اسلامی — برای موفقیت در هر کاری، آگاهی به اسباب و وسائلی که بتواند بگونه‌ای سریع و آسان ما را در رسیدن به هدف یاری دهد، لازم است. به عبارت دیگر اتخاذ روشهایی که بتواند ما را به سادگی و آسانی در پیمودن جاده موفقیت یار و مدد کار باشد، از شرایط توفیق در انجام هر کاری است.

اسلام پیروانش را به اتخاذ روشها و شیوه‌های درست در انجام کارها توصیه کرده است، خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

«لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»^۱
«نیکوکاری بدان نیست که از پشت دیوار به خانه درآید (چه این کار ناشایسته است) نیکي آن است که پارسا باشید و در هر کاری از «راه» آن داخل شوید.»

در تفسیر آیه فوق، امام محمد باقر (ع) فرموده‌اند که «اَوْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» یعنی باید هر کاری را از راه خودش انجام داد.^۲

در اهمیت روش همین بس که امام صادق (ع) فرمود:
«الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ فَلَا تُزِيدُهُ سُرْعَةُ السَّيْرِ إِلَّا بُعْدًا»^۳
«عمل کننده بی‌بصیرت به رهنوردی ماند که بیراهه رود، سرعت حرکت او را به هدف نمی‌رساند جز آنکه دورش می‌کند.»

هر رشته از علوم، متد و روش خاص به خود دارد که اگر درست و بجا بکار گرفته شود، نتایج مطلوبی به‌مراه خواهد داشت. تعلیم و تربیت نیز چنین است. برای آنکه بتوان استعدادها را نهفته‌ترین را در جهت مطلوب شکوفا ساخت و آنها را انسانهایی الهی و مفید برای امت اسلام پرورش داد، لازم است که اولیا و مربیان از «روشهای تربیت اسلامی» بهره گیرند.

پویایی روشهای تربیت اسلامی — موضوع تعلیم و تربیت اسلامی، انسان با تمام ابعاد جسمانی و روحانی‌اش می‌باشد و از آنجا که این ابعاد عموماً در حال تغییر و تحول‌اند، و در افراد

۱ — سورة بقره، آیه ۱۸۹

۲ — ترجمه تفسیرالمیزان، جلد ۳، ص ۸۰

۳ — تحف العقول، ص ۳۷۹

مختلف متفاوت است، برای پرورش آنها باید از روشهای پویا و متنوع بهره گرفت. به عنوان مثال چه بسا برای اصلاح دو کودکی که خطای یکسانی را مرتکب شده اند، لازم باشد مربی روشهای متفاوتی را اعمال کند.

پیشوایان گرامی اسلام (ع) در تربیت و هدایت افراد به فراخور موقعیت و شرایط خاص آنها از روشهای پویائی بهره می گرفتند. گاه با محبت، گاه با قهر و زمانی با عفو و اغماض و... پیروانشان را هدایت و منحرفین را به صراط مستقیم فرا می خواندند.

نظر به اینکه دامنه تربیت انسان بسیار گسترده است، هیچگاه نمی توان تربیت او را در چهارچوب روشهای معدودی، محصور نمود. با این حال بنابر ضرورت آشنائی با روشهای تربیت اسلامی، در این کتاب برخی از مهمترین این روشها مورد بحث قرار می گیرد.

روش الگوئی

«كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِأَعْمَالِكُمْ وَلَا تَكُونُوا دُعَاةَ بِالسِّتِكُمْ»^۱

امام صادق (ع)

مردم را با رفتار خود به حق رهبری کنید، نه با زبان خویش.

غریزه تقلید

غریزه تقلید یکی از غرائز نیرومند و ریشه‌دار در انسان است. به برکت وجود همین غریزه است که کودک، بسیاری از رسوم زندگی، آداب معاشرت، غذا خوردن، لباس پوشیدن، طرز تکلم، ادای کلمات و جمله‌ها را از پدر و مادر و سایر معاشران فرا می‌گیرد و به کار می‌بندد. چشم و گوش طفل چون دریچه‌ای باز است، می‌بیند و می‌شنود، ذهنش چون آینه است که هر چیزی در آن منعکس می‌شود با این تفاوت که آینه عکس شیء را همیشه در خود نگه نمی‌دارد ولی ذهن کودک آن را در خود ضبط می‌کند. کودک حتی شیوه فکر مادر را درک می‌کند. و آنچه برداشت می‌نماید، ممکن است سازنده و یا ویرانگر باشد.

مادر می‌تواند با رفتار خود خصلت‌های امانت، صداقت، وفای به عهد، حق جوئی، و... را در کودک احیا کند و یا آنها را از میان ببرد. مادر می‌تواند زمینه را برای هدایت فطری طفل فراهم سازد و یا موجب انحرافش از صراط مستقیم گردد.

در جنبه عاطفی نیز مادران تأثیر بسیاری بر روی کودکان دارند. اگر مادری دچار ترس مفرط باشد نمی‌تواند کودک شجاع پروراند. مادری که از سوسکی می‌ترسد و تعادلش را از دست می‌دهد در کودک اثر بدی می‌گذارد و او را مشوش می‌سازد. انسان در تمام عمر، کم و بیش از دیگران تقلید می‌کند اما در سنین بین یکسالگی تا پنج شش سالگی بیشتر از این غریزه برخوردار است. کودک تا مدتی از مصالح و مفاسد واقعی امور چندان اطلاعی ندارد و نمی‌تواند برای کارهایش هدفهای عاقلانه و درستی تعیین کند. در این مدت تمام توجهش به پدر و مادر و سایر معاشران است. اعمال و حرکات آنها را مشاهده می‌نماید و از آنان تقلید می‌کند.

کودک، کلمهٔ آب را از پدر و مادر شنیده، از روی تقلید همان کلمه را بر زبان جاری می‌سازد سپس به معنای آن توجه می‌نماید و آن را در جای خود استعمال می‌کند. دختر بچه می‌بیند که مادرش جاروب می‌کند و لباس می‌شوید، او هم عیناً همان کارها را انجام می‌دهد. و یا مشاهده می‌کند که پدر و مادر و خواهر و برادرانش در امور منزل منظم هستند و هر چیزی را همیشه در جای مخصوص خودش می‌گذارند. او هم نظم در زندگی را از آنان تقلید می‌کند و... تقلید در تعلیم و تربیت و سازندگی کودک بمراتب بیشتر از پند و اندرز دادن اثر دارد. تقلید خودبخود انجام می‌گیرد و احتیاجی به تذکر ندارد.

نقش تأثیرپذیری از دیگران

گرایش انسان به تقلید از دیگران و تشبیه به آنها، یکی از عوامل اساسی در خودباختگی، ارتکاب فساد و تباهکاری یا به عکس در انجام اعمال نیک می‌باشد. آنگاه که انسان جرم و گناهی را مشاهده می‌کند و یا کار نیکی در برابر دیدگان او انجام می‌گیرد، این مشاهده می‌تواند انگیزه‌ای برای تقلید و محاکات او باشد که جرأت و جسارت او را به ارتکاب گناه، تحریک نموده و یا گرایشی در او نسبت به کار نیک پدید آورد. یکی از بزرگان می‌گفت: آنگاه که از لحاظ عمل در خویشتن احساس ضعف و سستی می‌کردم به محمدبن واسع (که یکی از زهاد و عباد بوده است) و اقبال و نشاط او بر طاعت و عبادت خداوند می‌نگریستم، نشاط و شادابی من در عبادت و بتدگی خداوند، تجدید می‌گردید و کسالت و سستی از من زدوده می‌شد.^۱

امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود: «همنشینی با بدان موجب سوء ظن به نیکان و برگزیدگان می‌گردد، و مجالست با نیکان، بدان را به برگزیدگان می‌پیوندد. مجالست نیکان با گناهکاران، آنانرا به گناهکاران پیوند می‌دهد. آنکسی که شخصیت او از نظر شما مبهم و مورد تردید است و از دین و آئین‌داری او آگاهی ندارید، به معاشران او بنگرید اگر معاشران وی اهل دین خدا باشند پس خود او نیز مردی است دیندار و خداشناس، و اگر افرادی بی‌دین، معاشران او را تشکیل می‌دهند، او هم از دین بهره‌ای ندارد»^۲

مشاهدهٔ خیر و شر، هر دو در تغییر طبایع مؤثر است. در تغییر شخصیت انسان، نه تنها مشاهده و دیدن، بلکه شنیدن نیز اثر می‌گذارد، شاید به همین جهت رسول خدا (ص) فرمود: «با یادکردن از نیکان و افراد صالح، رحمت الهی بر انسان نازل می‌گردد»^۳

۱ - «عَنْدَ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ تَنْزِيلُ الرَّحْمَةِ»

۲ - الخلق الكامل، ج ۲، ص ۱۶۱

۳ - سفینه البحار ج ۲، ص ۱۶۸

رغبت و گرایش به خیر و نیکی با ذکر صالحان و یاد نیکان، برانگیخته می‌شود و شوق به اقتدا و الگوبرداری از اعمال آنها در انسان، بیدار می‌گردد.

نیاز کودک به الگو^۱

کودک در زندگی نیاز به الگو دارد. او نیاز دارد که بفهمد چه باید بکند، چه نوع رفتاری را از خود بروز دهد، در برابر امور و دشواری‌ها چه موضع و راه حلی را باید در پیش گیرد، چگونه خود را با امور مواجه کند.

از فواید الگوها، آموزش سریع مسائل و انتقال مفاهیم و معرفی مصداق‌ها بگونه‌ای مستند و قابل فهم است. اگر بخواهیم مطلبی را از روی کتاب و یا از طریق داستانها به کودک بیاموزیم، راهی طولانی در پیش خواهیم داشت و فرصتی دراز مورد نیاز خواهد بود و تازه معلوم نیست در آنچه که می‌خواهیم به کودک منتقل کنیم آیا موفق هستیم؟ درحالی‌که میتوان همان مفاهیم و مصادیق را از راه الگو بزودی به طفل یاد داد.

در تربیت اسلامی به ارائه الگو توجه فراوانی شده است. آیاتی از قرآن مجید پیامبر را الگو معرفی می‌کند و مردم را هدایت می‌نماید تا به او تأسی کنند. مریبان هم باید الگوی مجسم تعالیم قرآن باشند تا کودکان در رفتار خود به آنها تأسی جویند.

نقش الگویی معلم

فضای تعلیم و تربیت زیر پوشش عناصر گوناگونی قرار دارد که همه آنها می‌توانند برای شاگردان، الگو و سرمشق باشند. مانند حیاط مدرسه، فضای کلاس، معلم، مدیر، ناظم، شاگردان و همه پدیده‌هایی که در مدرسه بچشم می‌خورد و با شاگردان مدرسه پیوند و تماسی دارند، مع الوصف هیچ عنصری از عناصر مدرسه نمی‌تواند همانند معلم و به اندازه او الگوساز باشد.

خواجه عبدالله انصاری، همانطور که دود را دلیل بر وجود آتش و خاک را اثر وزش باد می‌داند، شاگرد و همه کیفیات روحی و رفتار او را اثر مستقیم شخصیت معلم می‌داند و می‌گوید: «دود از آتش نشان ندهد و خاک از باد، که ظاهر از باطن و شاگرد از استاد»

ابن خلدون در مقدمه تاریخش علت «علاقه و حرص شدید مغلوب به پیروی از آداب و شعائر غالب» را چنین یاد نموده است: «سبب حرص مغلوب به پیروی از غالب، این است که نسبت به او نظر کمالی را دارد، و نفس انسان در تقلید از کسی که او را نسبت به خود، اعلی و

۱ - الگو، نمونه‌ای است که آدمی آگاهانه و یا ناخودآگاه، از او تقلید میکند.

اکمل می‌شمارد، حریص و مولع است. همچنانکه فرزند در تقلید از پدر و مادر، و شاگرد در تقلید از معلم، حریص و بی‌اختیار است».

معلم — بخاطر نفوذ معنوی — با تمام رفتارش، الگوها و سرمشق‌هایی در اختیار شاگردان قرار می‌دهد. شخصیت معلم دارای اثری عمیق و پایدار در افکار و قلوب شاگردان می‌باشد، اطفال و نوجوانان در سنینی از عمر قرار دارند که تمام جلوه‌گاه‌های افکار و احساس‌های درونی معلم را — که به گفتار و رفتار او می‌انجامد — معیاری برای افکار و اعمال خویش قرار می‌دهند. تمام حرکات و سکنت‌ها و اشارات، و حتی واژه‌هایی که معلم در خلال انجام وظیفهٔ تعلیم، از آنها استفاده می‌کند بشدت در کودکان و نوجوانان اثر می‌گذارد. بخصوص خردسالان بیش از نوجوانان تحت تأثیر گفتار و کردار معلم قرار دارند. بزرگسالان و جوانان چون کمی پختگی یافته‌اند و می‌توانند میان امور، امتیازی برقرار سازند، یکپارچه در اختیار معیارهای قولی و عملی معلم نیستند. ولی کودک، بدون مطالعه و ارزیابی — و در عین حال با مهارت خاصی — از تمام مظاهر وجودی معلم، نمونه‌برداری می‌کند و در نتیجه معلم از رهگذر تجلی افکار و احساس خود، یکپارچه بصورت معیارها و الگوهای درمی‌آید، که در اختیار خردسالان قرار می‌گیرد.

فرصتها و اوقاتی که شاگردان — اعم از خردسالان و نوجوانان — در مدارس، سپری می‌سازند بیشترین و زنده‌ترین لحظات عمر آنها را تشکیل میدهد، در محیط مدرسه نیز عمده‌ترین اوقات آنها در ارتباط با معلم می‌گذرد. به همین جهت تأثیر معلم بر آنها بیش از سایر عوامل است. بنابراین رابطهٔ شاگرد با معلم، از رابطهٔ او با خانواده و دوستان و همدرسان او — در دورهٔ آموزشگاهی — بیشتر است. به همین جهت تأثیر معلم در شاگردان، شدیدتر و فزونی‌تر از تأثیر خانواده و یا عوامل دیگر محیطی است.

معلم، غذای روح و عقل و مایه‌های دینی شاگرد را فراهم می‌آورد و طبیعت او را با عادات می‌آمیزد و آداب و آئین رفتار را در وی تثبیت می‌نماید، و بالاخره شاگرد آداب و سرمشق‌هایی از معلم کسب می‌کند که سخت در طبیعت و روح او اثر می‌گذارد و این تأثیر تا آنجا پیشروی می‌کند که زدودن آن — بعلت اینکه شاگرد در این دوره بشدت انعطاف‌پذیر و سریع التأثیر می‌باشد — بسیار دشوار و احیاناً ناممکن است.

یکی از اُدبا بنام «جاحظ» دربارهٔ تقلید شاگرد از رفتار معلم می‌نویسد: «عُقْبَةُ بْنُ اِبِیْ سَفِیَانٍ به معلم فرزنداناش گفت: نخستین وظیفهٔ تو در اصلاح فرزندانم اینست که قبلاً خویشان را اصلاح کنی، زیرا چشمان آنها به تو دوخته است و رفتار و کار نیک — در نظر آنها — رفتاری است که تو آنرا نیک می‌دانی، و رفتار زشت از دیدگاه آنها، رفتاری است که تو آنرا زشت تلقی می‌کنی»^۱

در هر حال رفتار معلم، الگوی بی‌زبان و توانائی است که می‌تواند در شاگردان سخت مؤثر واقع شود. کمترین لغزش معلم در عمل، از تیررس دید چشمان مراقب شاگردان دور و درامان نیست. رفتار او می‌تواند اعوجاجها و کژیها را به راستی و استقامت مبدل سازد. وای بر آن روزی که رفتار یک معلم، دائماً و یا غالباً دچار اعوجاج باشد. قطعاً این کجی به شاگردان سرایت می‌کند. محیطی که این چنین معلمی در رأس آن قرار دارد از هرگونه ثمره تربیتی نومید می‌گردد. علمای تعلیم و تربیت اسلامی، تمام رفتارهای معلم را — بخاطر اینکه سرپا الگوساز است — مشخص کرده و وظایفی در چگونگی رفتار او تعیین نموده‌اند.

الگوهای متعالی اسلام

ارائه الگو و اسوه، مؤثرترین و موفقترین روش تربیتی است. بدین جهت خدای تبارک و تعالی، رسول اکرم (ص) را به عنوان بهترین سرمشق برای جهانیان معرفی می‌کند:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ
«همانا رسول خدا برای شما سرمشق نیکویی است»

راجع به خلق و خوی رسول خدا (ص) از یکی از همسران ایشان سؤال شد، در جواب گفت «خلقش قرآن بود.» این جمله، پاسخی فشرده و مختصر و در عین حال کامل و رسا بود. رسول خدا (ص) در طول تاریخ، بزرگترین سرمشق بشریت بود. او قبل از اینکه با گفتار خود راهنمای خلق باشد با رفتار خویش بهترین مربی بود. شخصیت رسول اکرم یک الگو و نمونه جهانی و همیشگی برای همه مردم و همه نسلها است. رسول خدا معصومین گرامی اسلام را پس از خود به عنوان اسوه و سرمشق برای مردم معرفی فرموده است:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي.^۱

«همانا من میان شما دو امر گرانبهادر، (یعنی) قرآن و اهل بیت را بجای می‌گذارم.»

تهذیب عملی

مردم قهراً از راه چشم بیش از گوش امور را فرامی‌گیرند و آنچه در برابر دیدگان انسان قرار دارد اثربخش‌تر و آموزنده‌تر از حقایقی است که به گوش می‌رسد و یا خوانده می‌شود. تعلیم عملی، نافع‌تر از تعلیم لسانی است. ارشاد با گفتار صرفاً ارائه طریق می‌کند. ولی عمل و الگوی بی‌زبان، انسان را در مسیر هدف قرار می‌دهد. بهترین پند و نصیحت این است که بگوئیم: إِفْعَلْ

۱ — سورة احزاب، آیه ۲۱

۲ — سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۳۲

كَمَا أَفْعَلُ؛ آنگونه که من انجام می‌دهم تو نیز عمل کن، چنانکه رسول خدا (ص) از راه تعلیم عملی، دیگران را در مسیر انجام تکلیف قرار می‌داد: مثلاً می‌فرمود: صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أَصَلِّي؛ همانگونه نماز گزایید که من انجام می‌دهم.

معلمان نمی‌توانند تنها با توسل به گفتار، شاگردان خود را به رفتار نیک رهنمون گردند مگر آنکه با رفتار و عمل، گفتار خود را تأیید کنند، امام صادق (ع) می‌فرماید:

كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِأَعْمَالِكُمْ وَلَا تَكُونُوا دُعَاةَ بِأَلْسِنَتِكُمْ

مردم را با رفتار خود به حق رهبری کنید، نه با زبان خویش. یعنی برای ما کافی نیست که بگوئیم چنین و چنان کنید، بلکه بر ما لازم است — پیش از آنکه بگوئیم — دست بکار گردیم. هر کس می‌تواند الگو و سرمشق شایسته‌ای برای دیگران — در هر زمان و مکان و هر گونه شرایط زندگی — باشد.

شاگرد خردسال و نوجوان باید تحت نظر معلمان و مربیانی صالح و شایسته از لحاظ اخلاقی — که مورد علاقه و احترام هستند — بسر برد. چون شاگردان بی‌درنگ و بدون ارزیابی به اعمال آنها اقتدا می‌کنند.

جلوگیری از تقلید کودکان بسیار دشوار است. لذا اولیا و مربیانی که به کودکان خویش، علاقه دارند باید سعی کنند ابتدا خودشان را اصلاح نمایند و برای مربیان خود بهترین سرمشق و نمونه باشند. چنان رفتار کنند که دوست دارند فرزندانشان همانگونه باشند.

امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود: «اگر درصدد اصلاح دیگران هستی نخست خود را اصلاح کن. این عیب بزرگی است که به اصلاح و تربیت دیگران پردازی درحالیکه خود فاسد باشی.»^۱

پیامبر اکرم (ص)، تأثیر صلاحیت و شایستگی اولیا را در تکوین شخصیت کودکان، به ابودر، چنین گوشزد فرموده است: «خدا به خاطر شایستگی و پرهیزگاری پدر و مادر، فرزند و فرزندزادگانشان را شایسته و نیکوکار می‌نماید.»^۲

اثر سوءِ دوگانگی گفتار و رفتار معلم

دوگانگی گفتار با رفتار معلم دو نتیجه سوءِ بیار می‌آورد. نخست اینکه گفتار معلم، اثر خود را از دست می‌دهد. در روایتی از امام صادق آمده است:

«اگر عالم بر طبق دانائی خویش رفتار نکند، نصیحت او از دلها همچون باران، از روی سنگ می‌لغزد.»

۱ — غررالحکم، ص ۲۷۸

۲ — مکارم الاخلاق، ص ۵۴۶

دیگر از آثار سوءِ دوگانگی رفتار و گفتار، این است که نتیجهٔ معکوسی را عاید گویندهٔ آن می‌سازد. داستان چنین معلمی همانند داستان طیبی است که دیگران را از استعمال دخانیات منع می‌کند درحالی‌که خودش سیگار می‌کشد، به قول معروف «رطب خورده منع رطب چون کند!» معلم، بر فرض آنکه دارای عذر موجهی هم باشد، نباید میان کردار و گفتارش، دوگانگی وجود داشته باشد. و باید در اینگونه موارد از ایجاد شبهه جلوگیری شود. به عنوان مثال:

اگر معلم و دانشمندی، دیگران را به تشییع جنازه و سایر احکام آن، یا به برآوردن حاجات مؤمنین و کار نیک و یا زیارت عتبات مقدسهٔ پیامبر (ص) و ائمه (ع) دعوت کند، ولی خود - به علت اشتغال به کارهای مهمتر - موفق به چنین اعمالی نباشد، در چنین شرایطی که اشتغالات مهم و یا ضروری او، علت ترک برخی از اعمال مستحب می‌گردد، لازم است همین علت و عذر موجه خویش را به دیگران اعلام کند تا زنگار شبهه و وسوسه‌های شیطان را از دل شاگردان خویش بزداید و از این طریق از مظان تهمت دیگران برهد و او را به دوگانگی و تناقض کردار و گفتارش متهم نسازند.

اصطکاک الگوها

مشکلی که بعضی مواقع روح انسان، بویژه نسل جوان را رنج و عذاب می‌دهد و تعادل روانی و اخلاقی‌اش را برهم می‌زند، و حالت تردید و اضطراب و کشمکشهای درونی برایش ببار می‌آورد، پدیدهٔ ناخواستهٔ «اصطکاک الگوها» است.

منظور از اصطکاک الگوها، برخوردها و تعارضهائی است که گاهی میان الگوهای مورد علاقهٔ نوجوان وجود دارد. در این هنگام وی می‌بیند آنچه را که در خانه بنام میزان رفتار، بوسیلهٔ الگوی پدر و مادر به او داده شده است، با آنچه که در جامعه حاکم است، کاملاً متفاوت می‌باشد. در این شرایط گاهی نوجوان گرفتار تردید و نگرانی می‌شود، و نمی‌داند که آیا همچنان باید به اصول و «ارزشهای خانوادگی» مؤمن باشد، یا اینکه «ارزشهای اجتماعی» و مدلهائی را که الگوهای مختلف اجتماعی به او داده‌اند، پذیرا گردد و به همهٔ ضوابط خانوادگی پشت پا بزند. در چنین شرایطی، ممکن است نوجوان اعتماد خود را نسبت به بعضی ارزشها، از دست بدهد، و یا با حفظ همهٔ آنها، هر جایی با الگوئی خاص عمل کند و در نتیجه، به یک انسان با چهره‌های گوناگون و متضاد مبدل شود.

بنابراین برای حفظ شخصیت انسان و جلوگیری از هرگونه عدم تعادل روانی، «هماهنگی الگوها» امری ضروری است. خانواده و جامعه موظفند الگوهای را در اختیار افراد قرار بدهند که هماهنگ با رهنمودهای اسلامی بوده و در این جهت باید احساس مسئولیت کنند تا چنان نتایج سونی عاید فرد نگردد.

لغزش الگو

با توجه به نقش و نفوذ الگوها در شکل بخشیدن به افکار و عواطف انسانها، خطرات عظیم لغزشهای فکری و عملی آنان، در انحراف جامعه و بخصوص کودکان و نوجوانان، بسوی آشکار است. الگوها، همچون «لکوموتیو» هائی هستند که به هر کجا گذر کنند، «واگن‌های عظیم اجتماع انسانی» را، بدنبال خویش می‌کشانند. با توجه به این حقیقت، در متون اسلامی، راجع به ضرورت پاکی و فضیلت الگوها و پیشاهنگان اجتماع مطالب فراوانی آمده است.

شخص «عالم» که در اسلام مقامی بس ارجمند دارد، به هنگام ارتکاب گناه بیش از هر کس دیگر، در شکنجه و عذاب الهی، گرفتار است. چرا که عالم به منزله یک امت و جمعیت است. بنابراین پاکی و صلاح او، پاکی یک گروه را در پی دارد. مزد رفتار نیکش، مزدی عظیم‌تر و والاتر از پاداش عمل نیک جاهل است و انحراف و اعوجاج او نیز اعوجاج یک طائفه است. لذا کيفر و عقاب گرایشهای زشت و انحرافی اش، به مراتب شدیدتر از مجازات گناه مردم جاهل و گمنام است.

حضرت علی (علیه السلام) فرمود:

«هیچ لغزشی، زیانبارتر از لغزش عالم نیست.»^۱

همچنین فرمود:

«لغزش عالم، زمینه فساد عالمی را فراهم می‌آورد.»^۲

و نیز فرمود:

«لغزش عالم، همچون شکسته شدن کشتی است که خود غرق می‌شود و گروهی را نیز با خود غرق می‌کند.»^۳

مسئولیت اخلاقی زنان پیامبر (ص)

زنان پیامبر (ص)، بخاطر رابطه نزدیکی که با شخص پیامبر دارند، برای دیگر زنان جامعه، الگو و سرمشق هستند. لذا قرآن کریم، پاداش نیکبها و مجازات زشتیهای کردارشان را، به جهت نفوذ و انعکاس آن در رفتار یک نسل، دو چندان دانسته است.^۴ شاید یکی از عللی که خدای تعالی زنان پیامبر (ص) را با زنان دیگر یکسان نمی‌شمارد این

۱ - لَا زَلَّةَ أَسَدُ مِنْ زَلَّةِ الْعَالِمِ (غررالحکم، ج ۲، ص ۸۴۱)

۲ - زَلَّةُ الْعَالِمِ تُفْسِدُ الْعَوَالِمَ (غررالحکم، ج ۱، ص ۴۲۶)

۳ - زَلَّةُ الْعَالِمِ كَالْكَسَارِ السَّيِّئَةِ تَغْرُقُ وَتَغْرُقُ مَعَهَا غَيْرَهَا (غررالحکم، ج ۱، ص ۴۲۶)

۴ - به آیات ۳۰ الی ۳۲ سوره احزاب مراجعه شود.

واقعیت است که زنان دیگر، خیر و شرشان و ثمره نیک و بدشان از مرز خویشتن و خانواده‌شان فراتر نمی‌رود و به عنوان الگو تلقی نمی‌شوند، در صورتیکه زنان پیامبر رفتارشان برای مردم الگو بوده است.

نقش داستانسرایی در پرداختن الگو

انسانها در همه ادوار عمر، بویژه به هنگام نوجوانی و جوانی، از شنیدن و خواندن داستانها و دیدن فیلمها، لذت می‌برند.

داستانها و نمایشنامه‌ها، در ارائه الگو و سرمشق به آنها نقش بسزایی دارند. فیلم‌های سینمایی و تلویزیونی، با رفتار و گفتار هنرپیشگان و حتی، با طرحهایی که از فرم لباسها و غذاها و خانه‌ها بروی صحنه می‌آورند، همه الگوها و سرمشق‌هایی اعم از خوب و بد برای نوجوانان و جوانان ارائه می‌دهند.

تأثیر یک داستان تخیلی یا واقعی، یا یک فیلم سینمایی، بسا خطر ارائه الگو، از تأثیر سخنرانی و مطالعه کتاب بیشتر است.

امت الگو

خداوند متعال در قرآن کریم طی آیاتی که در آن چهره بندگان شایسته را تصویر می‌کند، «امت اسلام» را به عنوان «امت الگو» معرفی می‌نماید:

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا.^۱
«و آنانکه می‌گویند پروردگارا از همسران و فرزندان ما روشنی چشم عطا کن و ما را برای پرهیزکاران «پیشوا» قرار ده.»

همچنین در آیه‌ای دیگر از قرآن کریم می‌فرماید:

كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا، لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا.^۲
«و بدینسان شما را امتی میانه قرار دادیم تا برای مردم گواه و سرمشق باشید، و پیامبر نیز گواه و سرمشقی برای شما است»

مسئولیت امت الگو

پیشوایان گرامی اسلام، مسلمانان را همواره از پی آمد سوء اعمال ناروایشان و تأثیری که بر اجتماعات انسانی دارند، هشدار می‌دادند. زیرا اگر در اعمال امتی که می‌خواهد امام و نمونه برای

مردم جهان باشد، انحرافی به چشم خورد، موجب انحراف جمع کثیری از مردم گردیده و هم عامل بدنامی اسلام می‌شود.

امام صادق در توصیه به پیروان خود چنین می‌فرماید:

«شیعیان ما، آنگونه باشید که زینت ما گردید، نه مایه زشتی ما.»^۱ و در روایتی دیگر، امام صادق، به یکی از شیعیان که شرب خمر می‌نمود، فرمود: «نیکی، از هر کسی که صادر شود، شایسته است، لکن از تو شایسته‌تر، چرا که در رابطه با مائی، زشتی نیز از هر کسی که صادر شود، زشت است، لیکن از تو زشت‌تر. چرا که با ما پیوند داری.»^۲

و نیز فرمود:

«و هنگامی که یکی از شما شیعیان ما، پرهیزکاری پیشه کند و در سخنش راستگو باشد و امانت‌های مردم را به آنها بازگرداند و در معاشرت خویش با مردم براساس حسن خلق عمل کند، در مورد او می‌گویند، او برطریقه «مذهب جعفری» است. چنین وضعی مرا شادمان می‌سازد و از رهگذر آن خوشحالی به قلبم راه پیدا می‌کند. و می‌گویند: این چنین روشی، روش جعفر بن محمد است. و اگر غیر از این عمل ننماید، ننگ و نکبت کردار ناروای شما دامنگیر من می‌گردد، که همه می‌گویند: این روش اخلاقی جعفر بن محمد است.»^۳

تحقیق

- ۱ — چگونه استثمارگران در تبلیغ کالاهای بی‌ارزش خود، از الگوهایی که در جوامع دارای جاذبه‌های کاذب هستند، استفاده می‌کنند؟
- ۲ — با توجه به نقش الگویی معلم، ویژگیهای اساسی یک معلم نمونه را بیان کنید.
- ۳ — با مراجعه به تفسیر آیه ۴ سوره ممتحنه، بررسی کنید، به چه جهت حضرت ابراهیم (ع) به عنوان اسوه و الگو معرفی شده است؟
- ۴ — پیرامون نقش الگویی رهبر فقید انقلاب اسلامی ایران، امام خمینی (رحمت الله علیه) مقاله‌ای کوتاه بنویسید.

۱ — كُونُوا لَنَا زِينَةً، وَلَا تَكُونُوا عَلَيْنَا شَيْنًا (وسائل الشيعة، ج ۸، ص ۴۰۱ حدیث ۱)

۲ — وسائل الشيعة، ج ۸، ص ۴۰۰، حدیث ۸

۳ — ... فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ إِذَا وَرَعَ فِي دِينِهِ وَصَدَقَ الْحَدِيثَ وَأَدَّى الْأَمَانَةَ وَحَسَنَ خُلُقَهُ مَعَ النَّاسِ قَبِلَ: هَذَا جَعْفَرِيٌّ، فَيَسْرُنِي ذَلِكَ وَيَدْخُلُ عَلَيَّ مِنْهُ السُّرُورُ وَقَبِلَ: هَذَا أَدَبُ جَعْفَرٍ! وَإِذَا كَانَ عَلَى غَيْرِ ذَلِكَ دَخَلَ عَلَيَّ بَلَاؤُهُ وَغَارُهُ وَقَبِلَ: هَذَا أَدَبُ جَعْفَرٍ! (وسائل الشيعة، ج ۸ ص ۳۹۸، حدیث ۲)

روش محبت

از محبت تلخها شیرین شود	از محبت دُردها ^۱ صافی شود
وز محبت سرکه‌ها مل ^۲ می‌شود	از محبت خارها گل می‌شود
وز محبت باربختی می‌شود	از محبت دار تختی می‌شود
بی‌محبت روضه گلخن ^۳ می‌شود	از محبت سجن ^۴ گلشن می‌شود
وز محبت دیو حوری می‌شود	از محبت نازنوری می‌شود
بی‌محبت موم آهن می‌شود	از محبت سنگ روغن می‌شود
وز محبت غول هادی می‌شود	از محبت حزن شادی می‌شود
وز محبت شیر موشی می‌شود	از محبت نیش نوشی می‌شود
وز محبت قهر رحمت می‌شود	از محبت سقم ^۵ صحت می‌شود
وز محبت شاه بنده می‌شود	از محبت مرده زنده می‌شود

«مولوی»

محبت نیاز اساسی و طبیعی انسان بالاخص کودکان است. یکی از عللی که آدمی را از تنهایی گریزان و در جمع سرخوش می‌سازد، اینست که در تنهایی محبت جایی ندارد و تمایلات آدمی در آن برآورده و ارضا نمی‌شود.

بررسی‌های متعدد دربارهٔ کودکان ثابت کرده است که محبت مهمترین عامل سلامت روح کودک و عدم آن موجب ناهنجاری‌های روانی است. کمبود محبت مشکلاتی را پدید می‌آورد که نه تنها برای طفل زیانبخش است، بلکه زمینه را برای آشفتگی‌های اجتماعی فراهم می‌سازد.

پیامبر اسلام (ص) در مورد محبت و ترحم به کودکان می‌فرماید:

أَحِبُّوا الصَّبِيَّانَ، وَارْحَمُوهُنَّ، وَإِذَا وَعَدْتُمُوهُنَّ شَيْئاً فَفُوا لَهُنَّ، إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْضِبُ لِسِتْنِي كَفْضِهِ لِلنِّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ^۶

۱ - دُرْد: هر چه در مایعات ته‌نشین باشد.

۲ - مُل: شراب

۴ - گلخن: آتشدان حمام

۳ - سجن: زندان

۵ - سقم: غلط، نادرست - بیماری

۶ - تفصیل وسائل الشیعة ج ۳ ص ۱۳۵، المحجة البيضاء، ج ۲ ص ۲۳۷.

کودکان خود را دوست بدارید و نسبت به آنها مهر بورزید و به وعده‌ای که به آنها داده‌اید وفا نمایید، خداوند بر هیچ چیزی خشم نمی‌گیرد آنچنان که به خاطر زنان و کودکان خشم می‌گیرد. تعالیم اسلام برای رشد شخصیت انسان، مربیان را امر به محبت و مهربانی نسبت به کودکان می‌نماید:

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که مردی از انصار، از رسول اکرم سؤال کرد: به چه کسی احسان نمایم؟

پیغمبر فرمود: به پدر و مادر خود. عرض کرد: آندو در گذشته‌اند. فرمود: به فرزند احسان نما.^۱

همچنین فرمود: «خداوند به انسان بخاطر شدت محبتش به فرزند، ترحم می‌نماید.»^۲ یکی از مظاهر این نیاز روحی، علاقه شدید کودکان به بوسیدن و در آغوش گرفتن آنهاست. رسول اکرم (ص) می‌فرماید:

أَكْبَرُوا مِنْ قُبْلَةٍ أَوْ لَدِكُمْ فَإِنَّ لَكُمْ بِكُلِّ قُبْلَةٍ دَرَجَةٌ فِي الْجَنَّةِ. مَا بَيْنَ كُلِّ دَرَجَةٍ خُمْسِمَاءَ عَامٍ.^۳

فرزندان خود را، زیاد ببوسید. زیرا با هر بوسه، برای شما، مقام و مرتبتی در بهشت، فراهم می‌شود که فاصله میان هر مقام، پانصد سال است.

«مردی حضور پیغمبر اسلام رسید، عرض کرد: من هرگز کودکی را نبوسیدم. پیغمبر فرمود: این شخص مردی است که از نظر ما اهل آتش جهنم و عذاب است.»^۴ همچنین فرمود: «اگر کسی فرزند خود را ببوسد، خداوند حسنه‌ای برای او می‌نویسد، و اگر او را خوشحال نسمايد خداوند او را در روز قیامت مسرور می‌سازد، و اگر قرآن را بدو تعلیم دهد در روز رستاخیز، حله‌ای از نور بدو می‌پوشاند که از پرتو آن، گونه‌های اهل بهشت می‌درخشند.»^۵ أَقْرَعَ بَنِي حَاطِسٍ می‌گوید: «دیدم پیغمبر اسلام فرزند خردسال خود، امام حسن را می‌بوسد. عرض کردم، من ده فرزند دارم که هیچیک از آنها را نبوسیده‌ام. پیغمبر فرمود: کسیکه ترحم نکند، به او ترحم نخواهد شد.»^۶

رمز توصیه درباره ایتام

محبت به کودکان نه تنها برای فرزندان خود بلکه برای ایتام نیز که از مهر پدر یا مادر

۱ - المحجة البيضاء، ج ۲ ص ۲۴۱.

۲ - همان مرجع، ج ۲، ص ۶۴.

۳ - المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۶۴.

۴ - همان مأخذ، ج ۲، ص ۱۱۴.

۵ - همان مأخذ، ج ۲، ص ۲۳۷.

۶ - همان مأخذ، ج ۲، ص ۲۳۳.

به گونه ای محرومند، مورد تأکید اسلام است.

پیامبر اکرم (ص) فرمود: «یتیمان مردم را آنچنان تربیت کنید که فرزندان خود را، و به آنان آن گونه مهر بورزید که به فرزندان خود مهر می‌ورزید.»

همچنین فرمود: «خداوند متعال می‌فرماید آن کسی که صدای گریه یتیمی را بشنود و او را از راه مهر آرام کند، به عزت و جلال و بلندی مقام سوگند، بهشت را بر او واجب گردانم.»

و نیز فرمود: «خداوند عزوجل نیکی بر یتیمان را به جهت بی‌سرپرستی آنان، ترغیب فرموده است. پس کسی که از آنان نگهداری کند، خدای تعالی نیز او را صیانت می‌فرماید و آن کس که آنان را گرامی بدارد، خدای تعالی نیز او را اکرام می‌نماید. و آن کس که دست خود را از روی مهر و محبت بر سر یتیمی بکشد، خدای تعالی برای او در بهشت در مقابل هر موئی که از زیر دستش می‌گذرد، قصری وسیعتر از دنیا و آنچه که در آن هست، قرار می‌دهد. و در بهشت هست آنچه که نفس‌ها بدان میل دارند و چشمها از آن لذت می‌برند، و ایشان در آن جاودانه‌اند.»^۱

حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «از بهترین نیکبها، نیکی به یتیمان است.»^۲

اسلام در سایه این سخنان می‌خواهد نظر مردم را بسوی آنها که کمبود محبت دارند، جلب کند تا آنان نیز افرادی آرام و متعادل بار آمده و در جامعه دارای رفتاری بهنجار و عادی باشند.

شرایط محبت به کودک

در محبتی که به کودک می‌شود باید شرایطی را مراعات نمود از جمله:

۱ - محبت به کودک، باید راستین باشد. زیرا کودکان محبت‌های تصنعی و ساختگی را خوب درک می‌کنند و از آن متنفرند. ممکن است کودک حقیقت این مسأله را خوب بفهمد ولی هرگز به زبان نیاورد.

۲ - محبت باید بگونه‌ای باشد که کودک مزه آنرا بچشد و این امر زمانی امکان‌پذیر است که ما عملاً محبت خود را به او نشان دهیم. بدین سان فقط دوست داشتن کودک در دل و علاقه‌مندی قلبی به او کافی نیست. او باید نشانه‌های محبت ما را ببیند، و آنچه که در درون ما هست آشکارا حس کند. این کار معمولاً از راه تغذیه، مراقبت‌ها، توجه به او امکان‌پذیر است. تحسین‌ها، تشویق‌ها، همبازی شدن با آنها و... جلوه‌هایی از ابراز محبت به کودک هستند.

۳ - محبت به کودک نباید بستگی به موقعیت او داشته باشد. به عبارت دیگر نباید به طفل ابراز محبت کرد از آن بابت که او زیباست، چشم و موی قشنگی دارد، رشدش خوب است و یاد در

۱ - تفسیر البرهان ج ۱ - ص ۱۲۲

۲ - مِنْ أَفْضَلِ الْبِرِّ بِرُ الْإِنْسَانِ. (شرح فارسی غرر و درر آمدی ص ۴۳۱)

منزل کارهای خوشایند انجام می‌دهد و... این جنبه‌ها زمینه را برای محبت بیشتر فراهم می‌آورند ولی نباید به عنوان ملاک محبت مورد استفاده قرار گیرند.

۴ - محبت اولیا و مربیان نسبت به کودکان در حضورشان باید یکسان باشد. زیرا تبعیض در محبت نسبت به یکی از کودکان، باعث رنجش کودکان دیگر می‌شود.

پیغمبر اسلام اولیا و مربیان را به رعایت مساوات دربارهٔ کودکان توصیه مینماید:

إِعْدِلُوا بَيْنَ أَوْلَادِكُمْ كَمَا تُحِبُّونَ إِنْ يَعْدِلُوا بَيْنَكُمْ فِي الْبِرِّ وَاللُّطْفِ^۱

میان فرزندان خود عدالت و مساوات را رعایت نمایید، چنانکه دوست می‌دارید میان شما در احسان و لطف و محبت رعایت مساوات شود.

رسول اکرم مردی را دید که یکی از دو پسرش را بوسید (و مورد نوازش قرار داد) و دیگری را نبوسید. پیغمبر به آن مرد فرمود:

چرا رعایت مساوات و برابری میان آندو ننمودی؟!^۲

همچنین پیامبر اسلام فرمود:

«هر مؤدب و مربی که متعهد تربیت سه کودک از این امت (ملت اسلام) شود، اگر آنها را بطور مساوی و برابر تعلیم نکند، یعنی فقیر آنها را با غنی و غنی آنها را با فقیر، در ردیف هم نبیند در روز قیامت با خائنان محشور خواهد شد.»^۳

۵ - هیچیک از پدر و مادر و یا معلمین نباید محبت و مهر کودک را به تنهایی در انحصار خود در آورند، بلکه باید راه را باز گذارند تا کودک بتواند دیگران را نیز دوست بدارد.

۶ - طبیعی است که مادران نسبت به فرزندان کوچکتر محبت بیشتری معمول می‌دارند، این امر نباید موجب بی‌توجهی به فرزند بزرگتر شود و او گمان کند که پدر و مادر او را فراموش کرده‌اند و فرزند جدید را دشمنی برای خود بداند.

۷ - نوع محبت در سنین مختلف متفاوت است. در ۶ سال اول زندگی غالباً تکیه کودک بر لذات حسی است ولی در ۶ سال دوم توجه به لباس او، پذیرش دوستانش، و حفظ شخصیتش در جلوی دیگران بیشتر مطرح است.

۸ - محبت والدین در سالهای اول زندگی بیشتر از سنین دیگر سازنده است. گو اینکه در سالهای بلوغ و جوانی هم این مسأله کم اهمیت نیست.

۹ - محبت اولیا و مربیان نباید مانعی برای امر و نهی نسبت به کودک گردد. آنجا که جای مهر است باید مهربان بود و آنجا که جای امر و نهی است باید همان را انجام داد.

۱ - المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۶۴

۲ - المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۶۴.

۳ - آداب المعلمین ابن سحنون، ص ۳۵۳.

۱۰ - کودک در خانواده از محبت سرشار والدین برخوردار است. لذا باید در بدو ورود به مدرسه نیز از محبت فراوان مربیان خود بهره‌مند گردد.

زیان کمبود محبت

به نظر بسیاری از دانشمندان، منشأ بسیاری از عقده‌ها، عدم ارضای کودک از محبت است. زیانهای ناشی از کمبود محبت بسیار است از جمله اینکه عدم ارضای نیاز کودک از محبت، زمینه را برای کمروشی او فراهم می‌سازد. چنین کودکی در سنین بعدی، در مواجهه با مشکلات و حل آنها ناتوان و عاجز خواهد بود.

اطفالی که در دوره کودکی محبت نبینند، حیثاً در بزرگسالی، ناسازگار و دچار عقده‌های روانی می‌گردند. منشأ بسیاری از شرارتهای نوجوانان و جوانان و حتی بزرگسالان، کمبود محبت در دوران کودکی آنهاست. بسیاری از خودکشی‌ها و ناکامی‌های افراد، معلول عدم تأمین آنها از محبت است. گاهی علت فرار نوجوانان از خانه این است که خود را در خانواده تنها می‌بینند و کسی با آنها در تماس عاطفی نیست و مورد محبت واقع نمی‌شوند.

کمبود محبت گاهی موجب عوارض جسمانی و روانی می‌گردد، از قبیل بی‌اشتهائی، بدبینی، پرتوقعی، یأس، زودرنجی، انزواطلبی، خیالبافی و...

سعه صدر مربی

یکی از روشهای تربیتی که از اهمیت خاصی برخوردار است و پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) فراوان بدان اهتمام ورزیده‌اند، «بدی را به نیکی پاسخ گفتن است.» اهمیت این روش تربیتی از دو جهت است. اول آنکه این روش، تأثیر فراوانی بر روی مستربی دارد و در صورتی که از طرف مربی بجا و بموقع اعمال شود نتایج ارزشمندی به همراه خواهد داشت که نمونه‌هایی از آن را در خلال سیره معصومین (ع) در این گفتار ارائه خواهیم کرد. خداوند تبارک و تعالی درباره بهترین طریق دعوت (بسوی خدا) خطاب به رسول اکرم (ص) چنین می‌فرماید:

وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ^۱

نیکی با بدی برابر نیست، بدی را به نیکی پاسخ ده...

مثلاً جواب یاهو گوئی‌های آنها، سخنان حقی باشد که بر زبان تو جاری می‌شود نه آنکه یاهو

۱ - سوره فصلت، آیه ۳۴، محتوای همین آیه با تعبیری نظیر آن در سوره مؤمنون، آیه ۹۶ به چشم می‌خورد. ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ.

آنها را با یاهوای دیگر پاسخ گوئی، و با حلم و بردباری از نادانی آنها درگذر.

نتیجه این روش را خداوند کریم در ادامه همین آیه بیان می‌کند:

فَإِذَا لَدَىٰ بَيْتِكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ.

پس آنگاه همانکس که گوئی با تو بر سر دشمنی است دوست و خویش تو گردد.
این قسمت از آیه مورد بحث، اثر «دفع با حسن» و نتیجه آن را بیان می‌کند، و مراد اینست که وقتی همه بدیها و باطل‌ها به بهترین وجه دفع شد، دشمن سرسخت، آنچنان دوست می‌شود که گوئی علاوه بر دوستی شفقت هم دارد.

آنگاه خدای سبحان «دفع با احسن» را مورد ستایش قرار داده و می‌فرماید:

وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ، یعنی کسی این سفارش را نمی‌پذیرد، مگر آنها که صابرند و کسانی که از کمال انسانیت و خصال نیک بهره‌ای عظیم دارند.

معصومین (علیهم السلام) نیز به پیروی از دستور خدای تبارک و تعالی از این روش در اصلاح افراد استفاده فراوان کرده‌اند.^۱

پیامبر اکرم نه تنها بوسیله احسان در برابر بدی بارها افراد مختلف را اصلاح کرده بلکه با استفاده از همین روش به اصلاح جمع نیز پرداخته است. به عنوان مثال قبیله هوازن که به جنگ پیامبر آمده و علیه آنحضرت قیام کرده بودند وقتی دیدند، رسول خدا پس از آنکه برایشان مسلط شد، در کمال قدرت از آنان صرف‌نظر کرد، و زنان و فرزندان‌شان را که اگر می‌خواست می‌توانست در اسارت نگه دارد — بازگرداند، شیفته اسلام گردیدند.

قبیله هوازن تنها به اسلام آوردن قناعت نکردند، بلکه از ابتدا به مشککترین تکلیفات اسلام که جهاد است، دست زدند. و در ردیف یاران و سربازان مبارز اسلام، علیه دشمنان آنحضرت به نبرد برخاستند.

اهمیت عمل قبیله هوازن در این بود که پس از اسلام آوردن، به جنگ آن دسته از دشمنان رسول خدا (ص) رفتند که تا چندی قبل با آنها دوست و یاور بودند، و در دشمنی و جنگ با اسلام در زیر یک پرچم گرد آمده بودند.^۲

در زمان معاویه مرد بدزبانی که از طرف او مأموریت داشت نزد حضرت علی (ع) برود و نسبت به ساحت امام اهانت کند اما وقتی در برابر سخنان و قیاحانه خود، بزرگواری و گذشت حضرت را ملاحظه نمود بکلی متحول شد و عرض کرد:

«یا امیرالمؤمنین مردم شام چنان حضرت ترا مورد تهمت قرار دادند و ساحت ترا به مسائل

۱ — به کتاب آشنایی با شیوه زندگانی پیامبر اسلام (ص) رجوع شود.

۲ — کارنامه محمد (ص)، نوشته محمد حسین مظفر، ترجمه مصطفی زمانی ص ۱۴۶ و ۱۴۷

نکوهیده نسبت دادند که تا کنون هیچ کس را به اندازه تو دشمن نداشتم و امروز که توفیق دیدار ترا یافتم و سیرت پاک ترا دیدم هیچ کس را همانند تو دوست ندارم و من یقین کردم که تو بر راه صلاح و حق می‌روی و معاویه و مردم شام طریق ضلالت و گمراهی را می‌سپارند، سوگند به خدای که از خدمت رکاب تو دور نشوم و از حضرت تو مهجور نیفتم تا وقتی که جان در قدم تو ریزم.»

همیشه حکام وقت و معاندین که دشمنی دیرینه‌ای با اسلام و پیشوایان آن داشتند علیه ائمه اطهار (ع) جوسازی و بدگوئی می‌کردند و تبلیغات سوئی در هر جا که قدرت داشتند بر ضد آن حضرات به راه می‌انداختند. از این رو مردم بی‌خبر و غافل، تصور منفی و نادرستی از حضرات معصومین (ع) در ذهن داشتند، ولی هر گاه این امکان فراهم می‌گردید که از نزدیک شیوه زندگی و مکارم اخلاقی آن مربیان آسمانی را ملاحظه نمایند، به گمان باطل خویش پی می‌بردند و یکباره متحول می‌شدند و به حق و حقیقت رهنمون می‌گشتند، در این باره در زندگی معصومین (ع) نمونه‌های فراوان و شواهد بیشماری وجود دارد که مجال ذکر آنها در اینجا نیست.

افراط در محبت

یکی از علل پیدایش احساس حقارت، زیاده‌روی در اعمال محبت نسبت به کودک است. اطفالی که بیش از اندازه مورد مهر و نوازش واقع می‌شوند و در نتیجه لوس و از خودراضی بار می‌آیند، در طول ایام حیات بخصوص در مواقع برخورد با مشکلات زندگی، دچار احساس حقارت و پستی می‌شوند، به اعمال ناشایستی دست می‌زنند، و در بعضی از مواقع ناراحتیهای روانی و فشارهای روحی، کار آنها را بدیوانگی یا خودکشی می‌کشاند.

محبت، در پرورش جان کودک، مانند غذا، برای پرورش جسم، ضروری و لازم است. اهمیت و ارزش کنترل صحیح در کم و کیف محبت و طرز اعمال آن، کمتر از اصل محبت نیست، همانطور که خودداری از غذا، زیاده‌روی در غذا، مسموم بودن غذا، هر یک عوارضی روی بدن می‌گذارند، خودداری از محبت، زیاده‌روی در محبت، محبت نابجا و منحرف‌کننده، هر یک آثار شومی در روان کودک دارند و بدبختیهای بی‌ار می‌آورند.

زندگی، سراسر مبارزه با مشکلات است، در راه زندگی پستیها و بلندیها، محرومیتها و ناکامیها، شکستها و مصیبتها، بسیار است. مربی لایق کسی است که جسم و جان کودک را بخوبی پرورش دهد و او را برای مبارزه و مقاومت در صحنه پرفشار زندگی مجهز نماید.

فرزند خود را بمشقت بزرگ کن	کز زحمت است هر که برآفتاب رسیده است
ورنه، ز چشم دهر بیفتد چو طفل اشک	آن بی‌هنر پسر، که ترا نور دیده است
پیوسته در نیاز و نقم باید آن پسر	کو را پدر، بنواز و نعم پروریده است
آسان کشد بساحل مقصود، رخت بخت	آن ناخدا که سختی دریا کشیده است

آئین مقدس اسلام در برنامه تربیت کودک، اولیا و مربیان را از زیاده روی در اظهار محبت برحذر داشته است، آنانکه در مهر و نوازش فرزندان، افراط می کنند و باروش ناپسند خویش آنانرا به بیماری خودپسندی مبتلا می سازند، مورد نکوهش پیشوایان اسلام هستند.

«امام باقر (ع) فرمود: بدترین پدران، کسانی هستند که در نیکی و محبت نسبت به فرزندان، از حد تجاوز کنند و به زیاده روی و افراط بگرایند، و بدترین فرزندان کسانی هستند که در اثر تقصیر و کوتاهی در انجام وظائف، پدر را از خود ناراضی نمایند.»^۱

نمونه هایی از محبتهای افراطی

الف — از مواردی که پدران و مادران ناآگاه، به فرزندان محبت بیش از اندازه و گاهی محبت بی مورد می کنند و در نتیجه طفل، لوس و از خودراضی بار می آید، وقتی است که کودک مریض و بستری می شود. بدیهی است که مراقبت از او ضروری است، ولی بعضی از والدین در این موقع وضع غیر عادی بخود می گیرند. در مقابل کودک اظهار نگرانی و اضطراب شدید می کنند. کنار بستر طفل می نشینند. با قیافه غصه دار او را نگاه می کنند، اشک می ریزند. گاهی دست محبت به سرش می کشند. با کلمات تملق آمیز با او حرف می زنند صورت تب دار او را با دیده گریان می بوسند، هر چه می توانند نوازش می کنند. مرض او را یک حادثه مهم وانمود می نمایند. عملاً به او می فهمانند که همه در کسالت او خود را باخته، و راحتی و آرامش را از دست داده اند. پدر، کار را ترک کرده و مادر زندگی را فراموش نموده است و تمام اوضاع خانواده به علت بیماری او مختل شده است.

این محبتهای افراطی اثری در علاج بیمار ندارد و تنها او را لوس و از خودراضی بار می آورد. کودک برای اینکه از نوازش پدر و مادر لذتی ببرد و به محبوبیت خود مطمئن گردد، گاهی خود را به ناخوشی می زند. وقتی چنین طفلی با این عقیده غلط بزرگ می شود و می بیند کسی به او اعتنا نمی کند و در بیماری وی هیچکس اظهار ناراحتی نمی نماید، واضح است چه اندازه خود را کوچک می بیند و در ضمیر باطن احساس حقارت می نماید.

ب — مورد دیگر هنگامی است که کودک در حین بازی با پیشامدی روبرو می شود. مثلاً سرش به آرامی به دیوار می خورد. در چنین حالتی او منتظر عکس العمل پدر و مادر است، اگر آنها عکس العمل مناسبی نشان بدهند، بچه در این حال بی تفاوت می ماند.

پدران و مادران عاقل، در چنین مواردی، اصلاً کودک را نگاه نمی کنند، به انتظار طفل

۱ — عن ابی جعفر علیه السلام قال: شَرُّ الْآبَاءِ مَنْ دَعَا الْبُرِّ إِلَى الْإِفْرَاطِ وَ شَرُّ الْآبَاءِ مَنْ دَعَا الْتَقْصِيرَ إِلَى الْتَقْصِيرِ (تاریخ یعقوبی ج ۳، ص ۵۳)

اعتنا ندارند و این پیشامد را بهیژی نمی گیرند، با بی اعتنائی خود عملاً به کودک می فهمانند که پیشانی بدیوار خوردن، زمین افتادن، و حوادثی نظیر اینها در زندگی آنها، عادی است. پدران و مادران ناآگاه، در این قبیل موارد، با محبت‌های بیجا همچون در آغوش گرفتن، بوسیدن، دست کشیدن روی عضو حادثه دیده و... مراتب ناراحتی و تأثر خود را نشان می دهند و برای راضی کردن کودک، گاهی زمین یا دیوار را کتک می زنند. عکس العمل طفل در اینگونه موارد، گریه و آه و ناله است و از این پس او خود را در برابر هر پیشامدی طلبکار و مستحق نوازش خواهد دید. تکرار چنین محبت‌های بی مورد از طرف والدین، بتدریج خوی ناپسند خودبینی و خودپسندی را در نهاد کودک، رشد می دهد و او را لوس و نازپرورده بار می آورد.

تحقیق

- ۱ — با مراجعه به داستان «حق مادر» (در کتاب داستان راستان، جلد ۲) بیان کنید که مهر و محبت چه اثر سازنده‌ای به همراه داشت؟
- ۲ — عوارض ناشی از کمبود محبت در کودکان را، با ذکر نمونه‌های عینی، بیان کنید.
- ۳ — خاطره‌ای نقل کنید که در آن محبت اولیا و مربیان، اثر سازنده‌ای بر روی شما داشته است.

روش تکریم شخصیت

مقدمه

یکی از سرمایه‌های فطری و ذخائر طبیعی که در باطن هر انسان براساس مشیت حکیمانه الهی به ودیعه نهاده شده، غریزه حب ذات است. هر انسانی قبل از هر چیز و هر کس، بخود علاقه دارد. حب ذات یکی از اساسیترین پایه‌های ثابت تربیت کودک است. مربی لایق می‌تواند از این سرمایه فطری استفاده کرده و در پرتو غریزه حب ذات، بسیاری از سجایای اخلاقی و صفات پسندیده را در کودک پرورش دهد.

غریزه حب ذات در طبع کودک، نیروی مهمی است که اگر عاقلانه و با برنامه صحیح رهبری شود و مورد استفاده قرار گیرد، منشأ خوشبختی و سعادت است و اگر درست رهبری نشود بدبختیهای بزرگی به بار می‌آورد.

یکی از طرق ارضای غریزه حب ذات، تکریم کودکان و توجه به شخصیت آنهاست. طفلی که بقدر کافی در خانواده احترام شود و غریزه حب ذاتش باندازه صحیح ارضا گردد، روحیه‌ای طبیعی و روانی معتدل خواهد داشت، از چنین کودکی می‌توان توقع اخلاق پسندیده و رفتار عادلانه داشت. برعکس، کودکی که از پدر و مادر، احترام و تکریم ندیده و در محیط خانواده، خواهش طبیعی حب ذاتش، ارضا نشده باشد، در خود احساس پستی و حقارت کرده و روحی شکست خورده و روانی افسرده خواهد داشت. بی‌شک این حالت درونی در رفتار و گفتار کودک با وضع نامطلوبی آشکار می‌گردد. چنین کودکی در معرض انحرافهای گوناگونی بوده و در زندگی با خطرات متعددی مواجه می‌شود. احترام به شخصیت، نه تنها در محیط خانواده از ارکان اساسی تربیت کودک است بلکه این سبیه انسانی یکی از پایه‌های مهم زندگی اجتماعی و وظیفه دینی و اخلاقی همه مردم بشمار می‌رود. در اینجا به عنوان سرمشق، روش پیشوایان اسلام در احترام به شخصیت دیگران را مورد توجه قرار می‌دهیم.

احترام به شخصیت مردم

پیامبر اکرم (ص) که مربی همه انسانهاست، در احترام به دیگران همان توجهی را داشتند که در محبت به آنان؛ این دو بطور هماهنگ در روابط مهرآمیز و محترمانه او با مؤمنین مشهود بود.

«هرکس بر پیغمبر وارد می‌شد مورد احترام آن حضرت قرار می‌گرفت، چه بسا عباى خود را بجای فرش، زیر پای او می‌گسترانید و بالشی که تکیه‌گاه خودش بود باو می‌داد.»^۱

«رسول اکرم تنها در مسجد نشسته بود. مردی وارد شد و بطرف ایشان آمد. حضرت از جا حرکت کرد و به احترام او قدری عقب رفت. مرد تازه وارد عرض کرد: جا وسیع است، چرا عقب رفتید؟ حضرت فرمود: از جمله حقوق مساوی بر تازہ وارد حریم گرفتن و قدمی بسعقب رفتن است.»^۲

«وقتی یکی از اصحاب بدیدن آن حضرت می‌آمد به احترام او آنقدر می‌نشست تا وی از مجلس خارج شود، و چون کسی به ملاقات پیغمبر می‌آمد و می‌خواست مصافحه کند، حضرت به او دست می‌داد و دست خود را نمی‌کشید تا وقتی آن مرد دست خود را بکشد.»^۳

«رسول اکرم برای رعایت احترام اصحاب و یارانش در مجالس عمومی نگاههای مودّت آمیز خود را بالسویه متوجه کلیه حضّار می‌فرمود.»^۴

«آنگاه که پیغمبر سواره بود اجازه نمی‌داد کسی پیاده در رکابش راه برود، او را بترک خود سوار می‌کرد و اگر از سوار شدن ابا می‌نمود باو می‌فرمود شما جلو برو و در فلان مکان مرا ملاقات کن.»^۵

در آئین اسلام سنجیهٔ پسندیدهٔ احترام و تکریم، منحصر به مسلمین نسبت به یکدیگر نیست، مردم غیرمسلمان نیز از این تکریم و خلق پسندیده بهره‌مند بوده‌اند.

«امیرالمؤمنین علی (ع) در زمان حکومت خود در خارج شهر کوفه با مرد غیر مسلمانی رفیق راه شد. آن مرد، حضرت را نمی‌شناخت، پرسید: قصد کجا داری؟ فرمود کوفه می‌روم. سر دو راهی رسیدند. مرد ذمی^۶ از آن حضرت جدا شده و براه خود رفت. چند قدمی نرفته بود که برخلاف انتظار مشاهده کرد مسافر کوفه راه خود را ترک گفته و براه او می‌آید. پرسید مگر قصد کوفه نداری؟ فرمود چرا. گفت راه کوفه آن طرف است، فرمود می‌دانم. سؤال کرد: پس چرا از راه خود منحرف شده‌ای؟ امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود: برای اینکه مصاحبت و رفاقت بخوبی پایان پذیرد، لازم است آدمی در موقع جدا شدن از رفیق راه خود، چند قدم او را بدرقه نماید، این دستور است که پیغمبر گرامی ما بما آموخته است. مرد غیرمسلمان که تحت تأثیر این تکریم و احترام صادقانه و غیرمنتظره، واقع شده بود، با تعجب پرسید: پیغمبر شما به شما چنین دستوری

۳، ۲، ۱ - بحار، جلد ۶ صفحه ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳

۴ - روضه کافى، صفحه ۲۶۸

۵ - بحار، جلد ۶ صفحه ۱۵۳

۶ - ذمی: عبارتند از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری و احتمالاً زرتشتیان (ظاهراً شخص مورد نظر نصرانی بوده است).

داده است؟ فرمود: بلی. مرد گفت: آنانکه به پیروی پیامبر اسلام قیام کردند و قدم بجای قدم او گذاشتند مجذوب همین تعالیم اخلاقی و افعال کریمه او شدند. سپس از راهی که می خواست بروی منصرف شد و با حضرت علی راه کوفه را در پیش گرفت و درباره اسلام با آن حضرت گفتگو کرد و سرانجام مسلمان شد.^۱

تکریم و احترامی که پیشوایان اسلام از مردم می نمودند یکی از عوامل مؤثر پیشرفت این آئین مقدس بود.

مسلمین نیز مکلف بودند وظیفه اخلاقی تکریم و احترام را قولاً و عملاً نسبت به همه مردم مراعات نمایند و هرگز موجب تحقیر یکدیگر نشوند. قرآن مجید می فرماید:

وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ.

ای پیغمبر به بندگان من بگو در مقام گفتگو با مردم، از هر طبقه ای که باشند، به نیکی سخن گویند و از گفتارهای زشت پرهیز نمایند.

«امام باقر فرمود: به بهترین و پسندیده ترین وجهی که میل دارید مردم درباره شما سخن بگویند شما درباره مردم سخن بگوئید.»^۲

«امام باقر فرمود: دوستان خود را گرمی بدارید و با احترام، با آنان برخورد نمائید و برخلاف ادب متعرض یکدیگر نشوید.»^۳

«امام صادق فرمود: کسیکه برادر مسلمان خود را که بر او وارد شده است احترام نماید خدا را احترام کرده است.»^۴

«رسول اکرم (ص) فرمود: کسی که برادر مسلمان خود را با کلمات مودت آمیز خویش احترام نماید و غم او را بزدايد، تا زمانیکه این سبیه در او باقی است پیوسته در سایه رحمت خداوند خواهد بود.»^۵

همچنین فرمود: «هیچیک از مسلمین را تحقیر نکنید و کوچک شمارید زیرا مسلمانی که در نظر شما کوچک است نزد خداوند بزرگ است.»^۶

احترام به شخصیت کودکان

پدران و مادرانی که علاقه دارند فرزندى با شخصیت مطلوب پرورش دهند، لازم است از دوران کودکی بآن متوجه باشند و این خوی پسندیده را از ابتدا در آنان احیا نمایند. طفلی که در خانواده، خوار و زبون شده است، در بزرگی نمی توان از او توقع استقلال و شخصیت داشت، او

۱ - سفینه (خلق) صفحه ۴۱۶

۲ - وسائل ج ۴ ص ۹۳

۳ - کافی ج ۲ ص ۱۷۳

۴ - وسائل ج ۴ ص ۹۷

۵ - مجموعه ورام ج ۱ ص ۳۱

۶ - بحار ج ۱۶ ص ۸۴

خود را انسان لایقی نمی‌داند و برای خویش شخصیتی نمی‌شناسد، و مشکل است این خوی ناپسند را در خود تغییر دهد.

احترام به کودک و حسن معاشرت پدر و مادر با وی، یکی از اساسیترین عوامل ایجاد شخصیت مطلوب در کودک است. رسول گرامی اسلام این برنامه بزرگ را در یک عبارت بسیار کوتاه بیان فرموده و صریحاً اجرای آنرا به پیروان خود دستور داده است:

«به فرزندان خود احترام کنید و با آداب و روشهای پسندیده با آنها معاشرت نمائید.»^۱
و نیز فرمود: «وقتی نام فرزندان را می‌برید، او را گرامی دارید و جای نشستن را برای او توسعه دهید، و نسبت به او رو ترش نکنید.»^۲

پیغمبر گرامی اسلام علاوه بر آنچه درباره پرورش کودکان و احیای شخصیت آنان به پیروان خویش توصیه فرمود، تمام نکات و دقائق لازم را درباره فرزندان خود عملاً بکار بست و آنانرا افرادی با شخصیت و شایسته بار آورد. پیغمبر اسلام از اوائل ولادت تا دوران از شیر گرفتن و سالهای بالاتر همواره مراقب کودکان خویش بود و قدم بقدم آنانرا در راه پرورشهای روانی و فضائل انسانی رهبری می‌فرمود و هر زمان بتناسب درجه تکامل روحی به آنها تکریم و احترام می‌کرد. مهمتر آنکه توجه ارزنده آن حضرت تنها به تربیت فرزندان خود محدود نبود بلکه به پرورش دیگر کودکان هم عنایت مخصوص داشت، تا آنجا که می‌توانست در احیای شخصیت و تعالی روانی کودکان کوشش می‌کرد.^۳

کودک در محیط خانواده اگر مورد احترام باشد از اوامر پدر و مادر کمتر سرپیچی می‌کند. اصولاً، احترام یکی از بزرگترین عوامل جلب محبت و اطاعت است، و توهین به شخصیت مردم یکی از مهمترین وسائل برانگیختن دشمنی و مخالفت است.

حضرت علی (ع) فرمود:

«با مخاطب خویش پسندیده و مؤدب سخن بگوئید تا او نیز به شما با احترام جواب گوید.»^۴

همبازی شدن با کودک

یکی از طرق پرورش شخصیت در کودکان، شرکت بزرگسالان در بازی آنها است.

۱ - بحار، ج ۲۳ ص ۱۱۴

۲ - إِذَا سَمِعْتُمُ الْوَلَدَ فَآكْرِمُوهُ لَهُ وَأَوْسِعُوا لَهُ فِي الْمَجْلِسِ وَلَا تُقْبَحُوا لَهُ وَجْهًا.

۳ - در درس «آشنایی با شیوه زندگانی پیامبر اسلام، (ص)» نمونه‌های بارزی در این زمینه وجود دارد.

۴ - أَجْمِلُوا فِي الْخِطَابِ تَسْمَعُوا جَمِيلَ الْجَوَابِ. (غرالحکم ص ۱۳۹)

موقعی که اولیا و مربیان خود را تنزل می‌دهند و با شرکت در بازی کودکان، آنان را در کارهای کودکانه مساعدت می‌نمایند، روح طفل از مسرت و شادی لبریز می‌شود و از خوشحالی به هیجان می‌آید. کودک در باطن خویش احساس می‌کند که کارهای او آنقدر ارزشمند و مورد توجه است که اولیایش با وی همکاری می‌کنند و خود را همسطح او قرار می‌دهند. چنین احساسی، شخصیت را در طفل زنده می‌کند و حس استقلال و اعتماد را در باطن او شکوفا می‌سازد. بالعکس اگر کودکان در اموری که خود مهم می‌پندارند (مانند بازی)، همیشه مورد امر و نهی‌های اولیا و مربیان قرار گیرند، احساس می‌کنند که هیچگاه نمی‌توانند مستقلاً برنامه صحیحی را طرح ریزی کنند و به انجام برسانند. در نتیجه از همان کودکی، احساس حقارت و بی‌اعتمادی به خود، در آنها ایجاد شده و در آینده، سربار اجتماع خواهند شد.

پیشوایان گرامی اسلام (ع) به بازی با کودکان، توجه خاصی داشته و درباره آن به مسلمین، سفارشات لازم را نموده‌اند.

«رسول اکرم (ص) می‌فرمود: آن کس که کودکی نزد اوست باید در پرورش وی، رفتاری مناسب با حال کودک را در پیش گیرد.^۱

امیرالمؤمنین علی (ع) فرموده است: کسی که کودکی دارد باید در راه تربیت او خود را تا سرحد طفولیت و کودکی تنزل دهد.^۲

«رسول اکرم (ص) فرمود: رحمت خداوند بر پدری که در راه نیکی و نیکوکاری بفرزند خود کمک کند یعنی به او احسان نماید و همچون کودکی، رفیق دوران کودکی وی باشد و او را عالم و مؤدب بار آورد.^۳

بازی اولیا و مربیان با کودک، مایه مسرت و شادمانی اوست و در اسلام شاد کردن کودک از عبادات شمرده شده است.

«پیامبر اکرم فرمود: کسی که دختر خود را شادمان کند همچون کسی است که بنده‌ای را از فرزندان اسمعیل ذبیح آزاد کرده باشد، و آنکس که پسر خود را مسرور و دیده او را روشن سازد، مانند کسی است که دیده‌اش از خوف خداوند گریسته باشد.^۴

برای آنکه دانشجویان عزیز به اهمیت شرکت در بازی کودکان بیشتر آگاه شوند، به ذکر دو

۱ - وسائل ج ۵ ص ۱۲۶

۲ - همان منبع ص ۱۲۶

۳ - مستدرک، ج ۲ ص ۶۲۶

۴ - عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ النَّبِيُّ (ص): مَنْ فَرَّحَ ابْنَتَهُ فَكَأَنَّمَا أَغْتَقَ رَقَبَةً مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ وَمَنْ أَفْرَعَيْنِ ابْنِ فَكَأَنَّمَا بَكَى مِنْ خُسْفَانٍ أَلَّهِ. (مکارم الاخلاق ص ۱۱۴)

نمونه از سیرهٔ پیامبر اکرم اکتفا می‌کنیم: روزی رسول گرامی اسلام جهت اقامه نماز عصر عازم مسجد شدند. در سر راه مسجد، کودکان مهاجرین و انصار مشغول بازی بودند. آنان با مشاهده پیامبر (ص) دست از بازی کشیدند و دوان دوان بسوی او آوردند. هر یک از کودکان از سروکول آن حضرت بالا می‌رفتند و در همانحال می‌گفتند: «کن جملی» (شتر من باش) کودکان می‌دانستند که نواده‌های رسول خدا (ص)، حسن و حسین (علیهما السلام) نیز همیشه این بازی را با آن حضرت دارند»

رسول اکرم (ص) در کمال خوشرویی و تواضع به خواسته آنها تن داده بود و با مهر و محبت و رأفت پدرانه، خواهش آنها را برآورده می‌کرد.

از طرفی یاران پیغمبر (ص) در مسجد انتظار می‌کشیدند تا نماز عصر را به امامت ایشان برگزار کنند. بلال حبشی یار باوفای رسول خدا (ص) به خاطر تأخیر ایشان رو به خانه پیغمبر اکرم (ص) آورد. همینکه در سر راه، پیغمبر اکرم (ص) را به این وضع با کودکان مشاهده کرد خواست تا از این کار ممانعت به عمل آورد و رسول گرامی (ص) را از دست کودکان برهاند، اما پیغمبر (ص) او را از این کار بازداشت و در همانحال فرمود: «برای من تنگ شدن وقت نماز از دلتنگی اطفال یارانم، خوشایندتر است».

رسول اکرم (ص) از بلال خواستند که به خانهٔ ایشان برود و چیزی بیاورد که بوسیلهٔ آن بچه‌ها را راضی کند تا از وجود آن حضرت دست بردارند. بلال پس از جستجوی زیاد در خانه رسول اکرم (ص) تعداد هشت عدد گردو پیدا کرد و به خدمت رسول اکرم (ص) آورد. پیامبر (ص) در حالیکه لبخند، حالت نورانی خاصی به چهره مبارکشان بخشیده بود، خطاب به کودکان فرمود: «آیا شترتان را به این گردوها می‌فروشید؟» کودکان هلهله شادی براه انداختند و گردوها را گرفته، دست از رسول گرامی (ص) برداشتند.^۱

«مردی بنام یعلی عامری از محضر رسول اکرم (ص) خارج شد تا در مجلسی که دعوت داشت شرکت کند. جلو منزل، امام حسین (ع) را دید که با کودکان مشغول بازی است. طولی نکشید رسول اکرم نیز به معیت اصحاب خود از منزل خارج شد. وقتی امام حسین را دید دستهای خود را باز کرد و از اصحاب جدا شده، بطرف فرزند رفت تا او را بگیرد. کودک خنده‌کنان اینطرف و آنطرف می‌گریخت و حضرت نیز خندان از پی او می‌دوید. تا اینکه بچه را گرفت، دستی زیر چانهٔ کودک و دست دیگر پشت گردنش گذاشت و دهانش را بوسید»^۲

پیشوای گرامی اسلام در حضور مردم با فرزندش چنین رفتار می‌کند تا علاوه بر انجام

وظیفه، مردم را متوجه اهمیت شاد کردن فرزندان و بازی با آنان نماید. کارهای اطفال در موقع بازی و همچنین سخنانی که می‌گویند حاکی از طرز فکر و روحیه، و نشان دهنده درجه شخصیت آنان است. بزرگسالان می‌توانند در ضمن بازی با کودکان به درجه هوش و مراتب لیاقت معنوی آنها پی ببرند. شرکت اولیا و مربیان در بازی کودکان نتایج مفید دیگری نیز به همراه دارد، از جمله کودکان را به اولیاء و مربیان خود علاقه‌مند ساخته و باعث می‌شود که در امور مهم زندگی نیز از ایشان تبعیت نمایند.

بزرگسالان با شرکت در بازی کودکان می‌توانند بسیاری از اصول اخلاقی و انسانی را به آنها آموخته، روح تعاون و همکاری را در آنها زنده نمایند. همچنین ایشان را به بازیهای مفید علاقه‌مند ساخته، و از پرداختن به بازیهای مضر و احياناً خطرناک جلوگیری نمایند.....

سلام دادن به کودک

یکی از طرق احترام به شخصیت مردم سلام گفتن است. در تمام کشورهای جهان جملات و عبارات مخصوصی بمنظور درود و تحیت وضع شده است که مردم در اولین برخورد با یکدیگر آنرا ادا می‌کنند. سلام در تعالیم اخلاقی اسلام یکی از سنتهایی است که بر آن تأکید بسیار شده است و دو فرد مسلمان وقتی بهم می‌رسند، موظفند قبل از شروع بگفتگو سلام کنند.

«مردی به امام حسین (ع) برخورد و در اولین کلام از حضرت احوالپرسی کرد و از خداوند برای آنجناب عافیت خواست. آنحضرت در جواب فرمود: سلام قبل از سخن گفتن است، خدایت عافیت دهد. بعد فرمود: بکسی اجازه سخن گفتن ندهید تا سلام کند.»^۱

اگر کودک به بزرگترها سلام کرد، لازم است به گرمی پاسخ داده شود، تا بسا این عمل شخصیت او مورد اعتنا و احترام قرار گیرد. اگر به کودک اعتنا نکنند و جواب سلام او را ندهند عملاً طفل را تحقیر کرده‌اند و طبیعی است که او از این بی‌احترامی آزرده خاطر خواهد شد.

پیشوای گرامی اسلام در راه تکریم اطفال از حد جواب سلام کودک، قدم را فراتر گذارده و با مقام شامخی که در جامعه داشت بکودکان سلام می‌کرد، و بدین وسیله بشخصیت آنها احترام می‌نمود. عمل پیغمبر اکرم (ص) علمای حدیث را بر آن داشت تا در کتب اخبار، فصل مخصوصی به عنوان «استحباب التسلیم علی الصبیان» باز کنند و سلام گفتن بزرگسالان را به کسودکان در ردیف مستحبات قرار دهند.

«انس بن مالک می‌گوید: رسول اکرم با چند کودک خردسال برخورد نمود، بآنها سلام کرد

و طعامشان داد.»^۱

«از صفات پسندیده پیغمبر اسلام این بود که بتمام مردم اعم از خردسالان و بزرگسالان سلام می کرد.»^۲

«امام صادق از رسول اکرم نقل کرده است که می فرمود: پنج چیز است که تا لحظه مرگ آنها را ترک نمی کنم، یکی از آنها سلام گفتن به کودکان است. در انجام این اعمال مراقبت دارم تا بعد از من بصورت سنتی بین مسلمین بماند و معمول شود.»^۳

سلام به کودک دو اثر روانی دارد: برای سلام کننده باعث تقویت خوی پسندیده تواضع و فروتنی است، و برای کودک وسیله احیا شخصیت و ایجاد استقلال است. طفلی که بزرگسالان باو سلام کنند و بدینوسیله از وی احترام نمایند، لیاقت و شایستگی خود را باور می کند و از کودکی معتقد می شود که جامعه برای او اهمیت و ارزش قائل است.

نتایج کرامت و یا حقارت شخصیت

کودک، مانند بزرگسالان، دارای حب ذات است. وقتی بفهمد کار ناپسند به شخصیت او ضربه می زند و از عزت و محبوبیت وی می کاهد و در محیط خانواده پست و حقیرش می نماید، آنرا ترک می گوید و عملاً به اصلاح خویش می پردازد.

«حضرت علی (ع) فرمود: «آنانکه شرافت نفسانی دارند خویشتن را به خواهشهای پست آلوده نمی کنند.»^۴

بنابراین کسانی که کرامت نفس و شرف معنوی خویش را باور دارند، و مایلند که برای همیشه این گوهر گرانبها را حفظ کنند، هرگز پیرامون گناه و نادرستی نمی گردند.

کسانی که جامعه آنانرا حقیر و بی ارزش می شناسد و خودشان نیز در خود احساس زبونی و فرومایگی می کنند، وجودشان برای جامعه خطرناک است، اینان در ارتکاب گناهان بی باکند و به هر پستی و ذلتی تن می دهند.

«حضرت علی فرمود: آنکس که خویشتن را پست و فرومایه بداند به خیر و نیکی او امیدوار نباش.»^۵

«امام هادی می فرمود: کسی که خود را کوچک و موهون بداند و در خود احساس حقارت کند، خویشتن را از شر او در امان ندان.»^۶

۳ - وسائل، ج ۳، ص ۲۰۹

۲، ۱ - مستدرک جلد ۲ صفحه ۶۹

۴ - مَنْ شَرَفَتْ نَفْسُهُ نَزَّهَا عَنْ ذَلَّةِ الْمَطَالِبِ. (غررالحکم ص ۶۶۹)

۵ - غررالحکم، ص ۷۱۲

۶ - بحار، جلد ۱۷ ص ۲۱۴

«امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود: زبان مردم فرومایه و بی شخصیت بر آنان حکومت می کند، هر چه می خواهند می گویند و از گفته های ناروای خود، بعلت حقارت نفس، احساس شرمساری نمی کنند.»^۱

نمونه هایی از اهانت به شخصیت کودکان

با کمال تأسف، بسیاری از اولیا و مربیان، برخلاف تعالیم عالیه اسلام، آنطوریکه طبیعت کودکان اقتضا می کند، شخصیت و روح حساس آنان را در نظر ندارند و اکثر، به اشکال مختلف، اسباب اهانت به شخصیت آنان را فراهم می آورند. مثلاً در مجالس مهمانی با دعوت از بزرگسالان و عدم اعتنا به کودکان، شخصیت و روح حساس آنان را به هیچ می انگارند یا در مجالس مهمانی آنها را مستقل به حساب نمی آورند و از احترامی معادل بزرگسالان برخوردار نمی گردانند. اغلب بر سر سفره چه در تقسیم غذا و چه سایر آداب مهمانی، با نظر یکسان دیده نمی شوند. حتی در مواقع خواب، کمتر به عنوان شخصی مستقل و محترم، برایشان رختخواب اختصاص داده می شود. بسیار دیده شده است که پدر و مادرها به خاطر صرفه جوئی در مسافرتها برای نوجوانان خود بلیط اتوبوس نمی خرند، اینجاست که او احساس می کند، حتماً ارزش بلیطی را نداشته است، تا او نیز همچون سایرین در صندلی مستقلی بنشیند و احساس شادی و استقلال بکند. بخصوص اگر نوجوانی همسن و سال خود، در اتوبوس روی صندلی مستقلی نشسته باشد، این صرفه جوئی بی مورد، ضربه بزرگی به شخصیت نوجوان وارد می کند و این کار توهین آشکار به اوست.

علل عقدۀ حقارت

عقدۀ حقارت یکی از مهمترین و در عین حال، مرموزترین بیماریهای روانی است، که معلول عوامل بسیاری است که به برخی اشاره می شود.

نقص عضو

یکی از علل عقدۀ حقارت، وجود نقص عضو در ساختمان بدنی کودکان است. نقص بدنی شامل خیلی چیزها می شود، از یک لکه کوچک در صورت تا کجی استخوان پا و ستون فقرات و غیره. تمام اینها می تواند انسان را از اول تا آخر عمر زیر فشار عقدۀ حقارت شکنجه دهد. کودکان یا بزرگسالانی که دچار نقص عضو در ساختمان بدنی خود هستند از دو جهت رنج

می‌برند: اول نقص و محرومیتی که در خود احساس می‌نمایند، دوم از توهین و تمسخر دیگران. مثلاً کسی که لال است می‌بیند دیگران با هم سخن می‌گویند و از محاوره با هم لذت می‌برند، ولی او به سبب عیبی که در زبان دارد از سخن گفتن عاجز است. این احساس عجز، روان او را فشار می‌دهد، خود را کوچک و حقیر می‌بیند و خاطرش از این محرومیت، آزرده و ملول است. رنج دیگر او از این جهت است که افراد سالم او را تحقیر می‌کنند، و احياناً برخی عجز او را به صورت توهین آمیزی تقلید می‌کنند. شاید رنج توهین مردم، سنگین‌تر از نقص و محرومیتی باشد که در باطن خود احساس می‌کند.

در تعالیم اخلاقی اسلام بطور عموم استهزا و اهانت، ملامت و شماتت، ممنوع شناخته شده و اولیای اسلام جداً مردم را از این اعمال ناپسند برحذر داشته‌اند. دربارهٔ افراد مریض و معیوب و ناقص‌الخلقه و طرز معاشرت با آنان اخبار مخصوصی رسیده که اگر عملاً مراعات شود مبتلایان در برخورد با مردم دچار ناراحتی روان و احساس حقارت نمی‌شوند.

«رسول اکرم فرمود: به مردم بلازده و جذامی، چشم ندوزید و نگاه طولانی نکنید که باعث ملال و آزدگی ایشان می‌شود.»^۱

«امام صادق فرمود: مردم گرفتار بلا را هدف نگاه خود قرار ندهید زیرا نگاه شما آنها را غصه‌دار و محزون می‌کند.»^۲

اگر جوانی به علت ناموزونی ساختمان بدن، گرفتار احساس حقارت است، بهترین راه مبارزه اینست که اولیا و مربیان تا جایی که می‌توانند او را از فکر در آن نقیصه منصرف کنند و به کاری که شایستگی دارد وادار نمایند و با تشویق، از وی حمایت کنند، به احتمال قوی چنین انسانی می‌تواند با خوشبختی و موفقیت، به زندگی خویش ادامه دهد و احساس حقارت را تدریجاً فراموش نماید.

نام بد

یکی دیگر از علل احساس حقارت که از دوران کودکی شروع می‌شود و می‌تواند مایهٔ عقدۀ حقارت گردد و ناکامیهای بیار بیاورد، اسم نامناسب است.

یکی از مشخصات هر انسانی، نام و نام خانوادگی او است، همان‌طور که عکس هر کس وسیلهٔ جلوهٔ صاحب عکس در اذهان مردم است و آدمی از زیبایی عکس خود لذت می‌برد و از بدی عکس، رنجیده خاطر و آزرده می‌شود از نام خوب هم مسرور می‌شود و از نام و نام خانوادگی بد، رنج می‌برد. عکس بد را می‌توان پاره کرد و بآسانی محو نمود ولی تغییر اسم و نام خانوادگی بد،

بسی دشوار و مشکل است.

یکی از حقوق دینی فرزندان بر اولیا، انتخاب نام نیکو برای آنها است.

«رسول اکرم (ص) می فرمود: از حقوق فرزندان بر عهده والدین اینست که نام خوبی برای او تعیین کنند و به نیکی ادبش نمایند.»^۱

ناراحتیهایی که به علت عقدۀ حقارت پدید می آید هرگز برطرف نخواهد شد مگر آن عقدۀ درونی گشوده شود و ضمیر باطن از فشار خلاص گردد. کسی که از اسم یا نام خانوادگی زشت خود، احساس حقارت می کند تنها درمانش تغییر آن کلمۀ زشت است. موقعی که باین کار موفق شد رنج باطنش خود به خود زائل می شود.

رسول اکرم (ص) اسم بد افراد و همچنین اسم بد بلادی را که مردم از انتساب به آن ناراحت بودند به نامهای خوبی تغییر می داد و از این راه شخص صاحب اسم یا سکنۀ آن شهر را از فشار عقدۀ حقارت خلاص می کرد.

«امام صادق علیه السلام فرمود که رسول اکرم (ص) نامهای زشت و زنندۀ اشخاص و بلاد را تغییر می داد.»^۲

عمر دختری داشت که نامش «عاصیه» (گناهکار) بود. رسول اکرم آن اسم را به «جمیله» (زیبا)، تغییر داد.

کودکانی که بواسطۀ اسم نامناسب یا نام خانوادگی بد، مورد استهزا و تمسخر سایر اطفال واقع می شوند روحیۀ خود را می بازند، همواره افسرده خاطر و ملولند، از بازیهای دسته جمعی کودکان هراس دارند، و از معاشرت با آنها خائفند، در صف شاگردان طوری می ایستند که مورد توجه مدیر یا ناظم مدرسه واقع نشوند تا مبادا در حضور اطفال اسم آنها را با صدای بلند بگویند و مصیبت آنها تازه شود.^۳

اولیای اسلام به پیروان خود توصیه کرده اند که فرزندان خود را به اسامی پیشوایان بزرگ الهی نامگذاری کنند.

۱ - قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مِنْ حَقِّ الْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُخَيِّنَ اسْمَهُ وَيُخَيِّنَ أَدَبَهُ. (مسندک، ج ۲ ص ۶۱۸)

۲ - قرب الاسناد، ص ۴۵

۳ - چه بسا اتفاق افتاده است که اسمی با محتوایی مکتبی و اسلامی، قداست و ارزش خود را از دست داده و در عرف، به صورت مستهجن و زشت درآمده است. این عامل که به صورت تصنعی در ایجاد عقدۀ حقارت بسیار مؤثر است، حاصل حاکمیت فرهنگ شرک طاغوت می باشد، زیرا در قاموس فرهنگ طاغوت، هر عنوانی که از آن بوی اسلام و توحید و خداشناسی استشمام می شد، با بر چسب ارتجاعی بودن و کهنه پرستی، نفی می گردید و خود به خود از روابط و نظامات اجتماع طرد می گشت. لذا جا دارد در حکومت اسلامی، به معنی کردن دوبارۀ مفاهیم و واژه ها بنشینیم و کلمات مهجور جوشیده از متن مکتب اسلام را که سالیان سال به بوته فراموشی سپرده شده بودند، دوباره به متن زندگی و فرهنگ مردم بازگردانیم.

«رسول اکرم (ص) می فرمود: کسی که چهار فرزند بیاورد و یکی از آنها را به اسم من نامگذاری نکند به من جفا کرده است.»^۱

یکی از وسائل زنده نگاهداشتن نام نبی اکرم و ائمه معصومین (ع)، اینست که، مسلمین اسامی ایشان را روی فرزندان خود بگذارند. پدران و مادرانی که به این مهم توجه دارند، کودکان خویش را به اسامی اولیای الهی نامگذاری می کنند. آنها با این عمل، از طرفی حق فرزندان را در انتخاب اسم خوب ادا کرده و آنان را از ابتلای به احساس حقارت مصون می دارند، و از طرف دیگر، مراتب علاقه خود را به رهبران دینی خویش آشکار می نمایند که بی تردید در پیشگاه الهی مأجور خواهند بود.

«حضور امام صادق عرض شد که: ما فرزندان خود را به اسامی شما و پدرانتان نامگذاری می کنیم، آیا این عمل برای ما در پیشگاه الهی اجر و فایده ای دارد؟ حضرت فرمود: بلی، به خدا قسم این عمل نفع معنوی دارد.»^۲

ارزش کنیه^۳ خوب در گذشته، و نام خانوادگی خوب در عصر ما، کمتر از اسم خوب نیست، چه بسیار افرادی که اسم خوبی دارند ولی نام خانوادگی نامطلوبی انتخاب کرده اند و از این جهت همواره آزرده خاطرند.

بعضی از روایات اسلامی، اسم و کنیه طفل را در ردیف هم قرار داده و خوبی هر دو را یک جا توصیه کرده اند.

پیشوایان اسلام از شنیدن کنیه های بد اشخاص، ناراحت و ملول می شدند و در مواقعی تذکرات لازم را به منظور حفظ حیثیت و آبروی آنان می دادند.

در اسلام خواندن مردم به اسم یا لقبی که موجب اهانت و تحقیر آنان است ناروا شناخته شده، و تعالیم اسلام مردم را از این عمل ناپسند، که باعث بغض و کینه است، برحذر داشته است.

خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است:

وَلَا تَنَادُوا بِالْأَلْقَابِ.

شما مردم با ایمان، مواظب باشید که به اسامی بد، و لقبهای زشت یکدیگر را مخوانید. در محضر حضرت علی بن موسی الرضا اسم شاعری به میان آمد. یکی از حضار او را به کنیه اش نام برد.

حضرت فرمود: اسم شاعر را بگو و از ذکر کنیه اش خودداری کن، خداوند فرموده است مردم را به لقب بد نام نبرید، شاید مرد شاعر از این کنیه اش ناراضی باشد.

۲ - بحار، ج ۲۳، ص ۱۲۲

۱ - کافی، ج ۶، ص ۱۹

۳ - «کنیه» عبارتست از اسامی که با «اب» یا «ام» یا «ابن» یا «بنت» آغاز می شود. مثل: ام ایمن - ام کلثوم -

عموم مسلمین بخصوص اولیاء و مربیان، موظفند از ذکر اسامی و القابی که باعث تحقیر و هتک حرمت صاحبانشان می شود خودداری نمایند، و آنان را به آن اسمها و لقبها نخوانند تا موجب ملالت خاطر و شرمندگی آنان نشوند.

فقر و محرومیت

دیگر از عوامل ایجاد عقده حقارت در کودک، محرومیت از لباس مناسب و غذای خوب و اسباب بازی و لوازم تحصیلی و نظائر آنها است. طفلی که در بین کودکان خوش لباس، کفش کهنه و لباس پاره در بر دارد، کودکی که اسباب بازی اطفال را می بیند و خود فاقد آنهاست، بچه ای که به دبستان می رود و کیف و لوازم تحصیلی ندارد، در خود احساس حقارت می کند و خوشتن را در میان سایر اطفال، حقیر و کوچک می بیند.

پدران متمکنی که می توانند تمایلات فرزندان خویش را بطور معتدل ارضا نمایند ولی به علت بخل بر کودکان، سخت می گیرند، با این عمل، ستم بزرگی را به خود و فرزندان خویش روا داشته اند.

«رسول اکرم (ص) می فرمود: آنکسی که خداوند به او وسعت زندگی داده است و او بر خانواده خویش سخت می گیرد، با ما پیوند معنوی ندارد.»^۱

کودکانی که در چنین شرایطی دچار عقده حقارت شوند، برای جبران محرومیت خود ممکن است به صور مختلفى انتقام بگیرند. گاهی این انتقام جویی مشکلات زیاد و احیاناً غیر قابل جبرانی به بار می آورد.

نتایج احساس حقارت

احساس حقارت یکی از حالات غیر عادی و نامطبوع روان است که گاهی از دوران کودکی دامنگیر انسان می شود. اگر این حالت روحی تشدید شود و در ضمیر و باطن، مزمن گردد و به صورت یک عقده روانی درآید، عوارض بسیاری روی جسم و جان می گذارد و بدبختیهای بیار می آورد.

«هرگاه کشمکش روحی میان شخص و عقده معینی ادامه یابد کم کم اعصاب فرسوده شده و بیماری خاصی دامنگیر انسان می گردد. معلوم است که این ضعف اعصاب فقط مولود التهابات و هیجانات روحی است و ابداً زائیده ضعف و کسالت بدنی نخواهد بود، یعنی قبل از اینکه عکس العمل جسم باشد عکس العمل روح است، و بهمین جهت با تغییر آب و هوا یا استعمال

داروهای گوناگون هرگز معالجه نخواهد شد، هر نوع معالجه‌ای موقتی خواهد بود مگر آنکه طرز تفکر شخص، تغییر کند.»

«در این حالت بحرانی، کشمکش روحی انسان، بدرجه‌ای می‌رسد که دیگر اعصاب تاب تحمل آنرا ندارد و تمام نیروی مقاومتش به‌انتهای رسیده و بالنتیجه انسان به‌غش و رعشه عصبی دچار می‌شود.»

«علائم بدنی چنین حالت بحرانی، عبارتست از انقباض عضلات، کمی اشتها، بیخوابی و ضعف مفرط. اگر بخواهیم رابطه علت و معلولی این تظاهرات را پیدا کنیم، ریشه آن یا در وقایع دوران کودکی و یا در حوادثی است که در گذشته نزدیک، بر بیمار روی داده است. البته کشف چنین علتی بسیار مشکل است زیرا فقط با روان‌کاوی خود بیمار، ممکن است ریشه آن یافته شود. بعضی اوقات ریشه آن نفرت از توهینی است که به‌شخص شده یا ترس از بخاطر آمدن آنست یا آنکه ممکنست ریشه آنرا در ترس از دست دادن عزت نفس پیدا کرد.»^۱

یکی دیگر از عکس‌العملهایی که مبتلایان به احساس حقارت، از خود نشان می‌دهند، نشر دادن عیبهای دیگران است. کسانی که از جهتی خود را ضعیف و حقیر می‌یابند و در باطن از این احساس ناراحتند، برای قانع کردن خود و مصون ماندن از سیل تحقیر مردم، پیوسته در مجالس، عیوب این و آن را شرح می‌دهند و از نقائص دیگران سخن می‌گویند و اگر اشخاص دیگری آن نقائص را بیان کنند آنان مسرور می‌شوند.

«حضرت علی فرمود: کسانی که خود گرفتار عیوبی هستند دوست دارند معایب دیگران شایع شود و زبانزد مردم گردد تا برای آنها میدان عذر آوردن، وسعت پیدا کند.»^۲

جوان محصلی که بر اثر مسامحه در تحصیل، از عهده امتحان بر نیامده و مردود شده است حاضر نیست نام قبولشدگان را به‌زبان بیاورد و فعالیت تحصیلی آنان را بستاید. او جدیت می‌کند تا آمار مردودین را بدست بیاورد و در اطراف آنها سخن بگوید، تا بدین وسیله از طرفی احساس حقارت خود را از شکست تحصیلی، تخفیف دهد و از طرف دیگر از شدت تحقیر و توبیخ پدر و مادر و کسان خود بکاهد.

دیگر از عکس‌العملهایی که مبتلایان به عقده حقارت به‌منظور پنهان نگاهداشتن شکستهای درونی خویش از خودشان نشان می‌دهند، تکبر است. این خوی ناپسندیده از نظر دین و اخلاق یکی از رذایل بزرگ اخلاقی و از بیماریهای خطرناک روانی است. مردمان متکبر در نظر مردم، پست و حقیر و در پیشگاه خداوند، معذب و گرفتارند.

«امام صادق فرمود: کبر و بزرگی، جامه‌ایست که مخصوص خداوند بی‌نیاز و شایسته ذات

مقدس او است. کسی که با او در این صفت به معارضه برخیزد و به مردم بزرگی بفروشد خداوند جز پستی و حقارت چیزی بر او نمی‌افزاید.»^۱

منشأ اصلی و سرچشمهٔ اساسی این خوی ناپسند، یک‌نوع پستی و عقدهٔ حقارتی است که متکبر در ضمیر خود احساس می‌کند و همواره باعث ناراحتی و نگرانی وی می‌شود. او می‌خواهد با اظهار بزرگی، حقارت درونی خویش را از مردم پنهان نگاه دارد و بدین وسیله خود را قانع و تا اندازه‌ای آن شکست را جبران نماید.

«امام صادق فرمود: هیچ انسانی دچار بیماری تکبر یا ستمگری و خشونت نمی‌شود مگر به علت پستی و حقارتی که در نفس خویشتن احساس می‌کند.»^۲

«و نیز فرموده است: هیچکس بخوی ناپسند تکبر، مبتلا نمی‌شود مگر به سبب خواری و ذلتی که در ضمیر باطن خود احساس می‌نماید.»^۳

خاکساری ذلت‌آمیز و چاپلوسی و تملق، یکی دیگر از عکس‌العملهائی است که مبتلایان به احساس حقارت، از خود نشان می‌دهند.

بعضی از کسانی که گرفتار عقدهٔ حقارت هستند، به تذلل و چاپلوسی متوسل می‌شوند تا خود را از گزند زبان مردم مصون دارند. این اظهار زبونی و ذلت، یکی از صفات ناپسندیده است و متأسفانه مردم بسیاری به این بیماری اخلاقی و انحطاط روحی گرفتارند.

اسلام، تواضع را از صفات حمیده و سجایای پسندیده شناخته و تواضع را مورد تکریم و احترام قرار داده است، ولی به کسانی که در لباس تواضع به ذلت و خواری تن درمی‌دهند و به نام ادب و فروتنی، شخصیت انسانی خویش را لگدکوب می‌کنند، بدین و از آنان متنفر است. شرط اساسی تواضع، اطمینان روحی و استقلال روانی متواضع است. حضرت علی در ضمن حدیثی به این نکته تصریح فرموده است:

«روح متواضعین با ایمان، از سنگ سخت، محکمر است ولی در رفتار با مردم از غلامان زرخرید، افتاده‌تر و خاضع‌ترند.»^۴

متواضع کسی است که بدون ترس و طمع و تنها به منظور انجام وظیفهٔ دینی و انسانی، نسبت به مردم تواضع کند، متواضع کسی است که فروتنیش ناشی از تعالی روانی و تکامل اخلاقی‌اش باشد. کسانی که به علت احساس پستی، حقارت، طمع و ریاست طلبی نسبت به مردم تذلل می‌کنند، نه تنها با این عمل کسب فضیلتی نمی‌کنند بلکه ریشهٔ خواری و ذلت نفس را در

۱- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْكِبَرُ رِذَاءُ اللَّهِ فَمَنْ لَازَعَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ رِذَاءَهُ لَمْ يَرِذْهُ اللَّهُ إِلَّا سَفَالًا

(کافی ج ۲ ص ۳۰۹)

۲ و ۳ - کافی ج ۲ ص ۳۱۲

۴ - ...نَفْسُهُ أَصْلَبُ مِنَ الصَّلْدِ وَهُوَ أَذْلُ مِنَ الْعَبْدِ. (نهج البلاغه فیض ص ۱۲۳۴)

ضمیر خود مستحکم تر می نمایند. البته باید توجه داشت که فروتنی و تواضع نسبت به مردم باید حساب شده و توأم با معرفت و بصیرت و متناسب با شخصیت افراد باشد و مسلماً تواضع در برابر هر کس بدون در نظر گرفتن اوضاع و شرایط محیطی و ویژگیهای درونی او کار صحیح و پسندیده ای نیست. زیرا چه بسا افرادی که تواضع کردن در برابرشان، آنان را گمراه نموده و امر را برایشان مشتبّه سازد و باعث تکبر و خودپسندی آنان گردد. بنابراین تواضع بیجایی که باعث انحراف فکری و روحی دیگران گردد، در ردیف فضائل و کمالات محسوب نشده و در چنین مواردی خود نقش یک رذیلت اخلاقی را بازی خواهد کرد. نباید فراموش کرد که بطور کلی هر فضیلتی که در ذات خود برای انسان فضیلت محسوب می شود اگر توأم با معرفت و بصیرت و بادر نظر گرفتن اوضاع و شرایط از او ظاهر نشود ممکن است اثر معکوس داشته و به عنوان یک رذیلت در جامعه و در دیگران مؤثر گردد.

البته این مختص به صفت تواضع و فروتنی نیست و فضایل دیگری همانند بذل و بخشش و انفاق، محبت و رأفت و مهربانی و یا خوشبینی و صفات دیگری از این ردیف نیز چنین اند. حضرت پیامبر اکرم (ص) در منع تواضع بیجا فرموده اند: **أَلْتَكْبُرُ مَعَ الْمُتَكَبِّرِ صَدَقَةٌ**. یعنی: «تکبر در مقابل فرد متکبر در حکم صدقه است.» لذا معلوم می گردد که از نظر بنیانگذار اسلام هر تواضعی فضیلت محسوب نشده و بعضاً ممکنست تکبر برای انسان وظیفه باشد. بدیهی است تکبری که حضرت رسول (ص) از آن نام می برند یک تکبر ذاتی و درونی نیست، بلکه ظاهر را طوری جلوه دادن است که شخص متکبر احساس تواضع و فروتنی در انسان نکند. و این مسلماً بخاطر رعایت مصلحت در آن مورد بوده و نباید برای شخص به صورت یک صفت اخلاقی تثبیت شده درآید.

یکی دیگر از نتایج سوء احساس حقارت، دورویی و نفاق است. نفاق در امور دینی و دنیوی، از ضعف و حقارتی که در باطن منافق وجود دارد، سرچشمه می گیرد. «امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود: دورویی و نفاق، ناشی از حقارت و ذلتی است که شخص در ضمیر خود، احساس می کند.»^۱ یکی دیگر از عکس العملهای نامطلوبی که مبتلایان به عقده حقارت از خود نشان می دهند، کناره گیری از اجتماع است. آنان با این روش ناپسند از فعالیتهای ثمربخش و مفید بازمانده و خویشان را عضو معطل جامعه ساخته اند.

کناره گیری از مردم به علت ترس از تحقیر و اهانت، مخصوص بزرگسالان نیست، کودکانی که به احساس حقارت مبتلا هستند گاهی از ترس توهین و تمسخر گوشه گیر می شوند و از

۱ - قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نِفَاقُ الْمَرْءِ مِنْ ذُلٍّ يَجِدُهُ فِي نَفْسِهِ (غرر الحکم صفحه ۷۷۷)

معاشرت با دیگران پرهیز می‌کنند. لازم است اولیا و مربیان به این قبیل کودکان، توجه مخصوصی معطوف دارند و تا جایی که ممکن است با ضعف روحی آنان مبارزه کنند.

این گونه اطفال ابتدا از یک جنبه گرفتار احساس حقارت‌اند و برای اینکه از همان جنبه مورد تحقیر واقع نشوند، از همسالان خود کناره‌گیری می‌کنند. تدریجاً این حالت روانی مانند یک بیماری در سایر شئون زندگی آنها اثر نامطلوبی گذاشته، آنها را عناصری انزواطلب بار می‌آورد. یکی از مهمترین و خطرناکترین عکس‌العملهای عقده‌حقارت که بعضی از کودکان و بزرگسالان از خود نشان می‌دهند و گاهی باعث سرکشی و طغیان و خطرات غیرقابل جبرانی نیز می‌شود، انتقامجویی است. کودکانی که از فشارهای جانکاه و تحقیرهای طاقت‌فرسای والدین یا ناپدریها و نامادریها، یا مربیان خشن و نادان، رنج می‌برند، کینه‌تحقیرکنندگان را به‌دل می‌گیرند و برای جبران شکستهای درونی خویش و به‌منظور انتقامجویی، گاهی به‌اعمال ناشایست و خطرناکی دست می‌زنند و از ارتکاب هیچ جرم و جنایتی مضایقه نمی‌کنند.

یک نمونه کوچک طغیان کودکان و جوانان، گریختن از خانواده و ترک پدر و مادر است که أحياناً در روزنامه‌ها منعکس می‌شود و فریاد و التماس اولیای اطفال را می‌شنوید که برای پیدا کردن فرزندان فراری خود، از مردم کمک می‌طلبند. بعضی از این فرارها به وقایع دردناک و مصائب جبران‌ناپذیر بی‌عفتی، دزدی و یا خودکشی منتهی می‌شود و سرانجام دختر یا پسر فراری خویشان را تیره‌روز و بدبخت می‌کند و با رسوا کردن پدر و مادر و بر باد دادن آبرو و شرف خانوادگی، از آنان انتقام می‌گیرد.

عکس‌العمل دیگری که در بعضی از مبتلایان به عقده‌حقارت مشاهده می‌شود آلودگی به الکل و مواد مخدر است.

کسانی که از درمان عقده‌روانی خود عاجز می‌شوند، به الکل و سایر مواد مخدر پناه می‌برند تا چند ساعتی شعله‌احساس حقارت خویش را خاموش ساخته و از نگرانی و اضطراب خلاص گردند؛ به محض اینکه اثر مستی تمام می‌شود، ناراحتی و نگرانی احساس حقارت دوباره آشکار می‌شود و صاحبش را رنج می‌دهد.

آثار سوء افراط در تکریم شخصیت کودکان

برای اینکه کودک، دچار اینگونه عقده‌های روانی نشود، باید به‌میزان صحیح، به افکار و اعمال او احترام گذاشت ولی نباید از حدود صحیح خود تجاوز نماید. روسو می‌گوید:

«اگر سعی داشته باشید تمام ناراحتی‌های کودکان را برطرف نمائید، بدبختیهای بیشتری را برای فردای او تهیه خواهید نمود. یعنی آنها را نازک — نارنجی بار آورده و غیر از آنطوری که شایسته مردان واقعی است، پرورش خواهید داد.»

«آیا اگر فردی را از تمام صدماتی که لازمهٔ نوع او است، معاف داریم بر خلاف ساختمان طبیعی او رفتار نکرده‌ایم؟ برای آنکه طفل، سعادت‌ها و نعمت‌های بزرگ را درک کند باید به رنج‌های کوچک آشنا شود. این فطری بشر است اگر جسم در آسایش و رفاه بیش از حد باشد، روح فاسد می‌شود، کسی که درد و رنج را نشناسد نه لذت شفقت را خواهد فهمید، و نه حلاوت ترحم را. چنین کسی قلبش از هیچ چیز متأثر نخواهد شد و بدین سبب قابل معاشرت نبوده، مانند دیوی خواهد بود در میان آدمیان.»

«آیا می‌دانید مطمئن‌ترین وسیله برای بدبخت کردن طفلان چیست؟ این است که او را عادت دهید هر چه می‌خواهد به زور بگیرد، زیرا هر قدر آرزوهایش آسانتر انجام گیرد، خواهش‌هایش زیادتر خواهد شد. و دیر یا زود به واسطهٔ عدم قدرت، مجبور خواهید بود، خلاف میل خود، خواهش‌های او را برنیاورید. صدمه‌ای که طفل از این امتناع، که به آن عادت نکرده است، می‌بیند، زیادتر است از محرومیت از آنچه که میل دارد بدست آورد. بچهٔ لوس و پرتوقع، اول، عصائی که در دست دارید می‌خواهد، بعد ساعت شما را، سپس مرغی را که در آسمان می‌پرد، و ستاره‌هایی که می‌درخشند، خلاصه هر چه را می‌بیند می‌خواهد. چگونه می‌توانید او را راضی نگاهدارید؟ مگر اینکه خدا باشید! اینها که عادت کرده‌اند همه کس را در برابر خود به زانو ببینند، هنگامی که وارد جامعه شدند خیلی متعجب می‌شوند. زیرا حس می‌کنند که همه در برابر آنها مقاومت می‌نمایند. و می‌بینند وزن عالمی که خیال می‌کردند می‌توانند به میل خود حرکت دهند آنها را خرد می‌کند، آزمایش ناگوار زندگی به زودی به آنها می‌فهماند که وضعیت جسمی و روحی و نیروی واقعی ایشان، تا چه حد بوده است. چون از انجام آرزوهای خود عاجزند، تصور می‌کنند: هیچ کاری از ایشان ساخته نیست. این همه موانع که به آن عادت نداشته‌اند آنها را مأیوس می‌سازد و اینهمه توهین‌ها آنها را خفیف می‌کند. بزودی بی‌غیرت، ترسو و پست می‌شوند و به اندازه‌ای که خود را بزرگ می‌دانستند در نظر خویش کوچک می‌گردند.»^۱

امام موسی بن جعفر (علیه السلام) فرمود: «شایسته است که طفل در کودکی با سختی و مشکلات اجتناب‌ناپذیر حیات روبرو شود تا در بزرگسالی، بردبار و صبور باشد.»^۲

تجربهٔ تربیتی

موفقیت، فرد را نشاط می‌بخشد و به او دل و جرأت می‌دهد تا دست به فعالیت‌های بیشتری بزند. کودک دو ساله‌ای که از پلهٔ بلندی پائین پریده است، با خوشحالی و غرور فراوان مادر را صدا می‌زند و خبر این «فتح» مهم را به‌وی می‌دهد. بچهٔ دبستانی، که کارنامهٔ قبولی‌اش را گرفته،

یک نفس تا خانه می‌دود تا «فتحنامه» را به والدینش نشان دهد و مورد تحسین قرار گیرد. والدین آگاه و معلم مجرب، با تشخیص تواناییهای کودکان می‌توانند برنامه‌ای حساب شده تدارک ببینند و موقعیتها و زمینه‌هایی فراهم کنند تا علاوه بر فعالیتهای درسی، در موارد دیگر نیز استعدادهای کودکان شکوفا شود.

احساس «مهم بودن» و همچنین طرف توجه دیگران قرار گرفتن از نیازهای عاطفی است. چه بسا کودکانی که چون از راههای مثبت نتوانسته‌اند موجودیت و کارایی خود را ثابت کنند، از طریق منفی دست به این کار زده‌اند که گاه نتایج بس ناگواری ببار آورده است. در مدرسه برای اثبات «مهم بودن» لازم نیست که کودک حتماً دست به کار بسیار بزرگی بزند، بلکه کارهای کوچکی مانند خواندن نام بچه‌هایی که باید به دفتر مدیر مراجعه کنند و نظایر اینها، همه می‌توانند برای کودک مهم باشند و باعث ابراز شخصیت او گردند. در همین رابطه بی‌مناسبت نیست جریانی که برای یکی از معلمین اتفاق افتاده است از زبان او بشنویم:

در یکی از مدارس تهران تدریس می‌کردم. مدرسه ما سه کلاس اول نظری و سه کلاس سوم راهنمائی داشت. ظهرها در نمازخانه مدرسه نماز جماعت با شرکت معلمان و جمعی از دانش‌آموزان برپا می‌شد. سعید یکی از دانش‌آموزان کلاس اول نظری مدرسه ما بود. ظاهری آرام داشت و همیشه کنج عزلت را بر جمع دوستان ترجیح می‌داد. در نماز جماعت شرکت نمی‌کرد و از نظر درسی شاگرد بسیار ضعیفی بود.

مدتی از آغاز سال تحصیلی می‌گذشت تا اینکه یکروز آقای ناظم پدر سعید را به خاطر غیبتهای مکرر فرزندش به مدرسه دعوت کرد. من هم از فرصت استفاده کرده و سر حرف را با او باز کردم.

پدر سعید مرد آرامی به نظر می‌رسید و وضع لباسهایش حاکی از فقر مادی بود. از صحبتهای او دریافتم که سعید در کودکی مادرش را از دست داده و پدرش همسر دیگری اختیار کرده است که متأسفانه بد اخلاق و ناسازگار است و سعید را که از همسر دیگری است همیشه سرزنش می‌کند و کارهای سنگین به وی واگذار می‌نماید.

بعد از ملاقات با پدر سعید، چند روزی فکر می‌کردم. پس از مدتها فکر کردن، به این نتیجه رسیدم که سعید بخاطر فشارهای مادی و معنوی خانواده‌اش، دارای عقده‌های روانی فراوان و ضعف و شکست شخصیت است. لذا باید فرصتها و موقعیتهائی ایجاد کرد تا شخصیت سرکوب شده او بتواند ابراز وجود نماید. بنابراین دست به اقداماتی زدم. از جمله اینکه چون شنیده بودم سعید در دوچرخه سواری مهارت فراوانی دارد، و در صورتی که مسابقه‌ای در این رشته برگزار شود، بدون شک مقامی را به دست خواهد آورد، لذا بی‌آنکه هدفم را برای معلم ورزش مشخص

کنم، پیشنهاد کردم، برای تنوع در مدرسه و ایجاد علاقه به ورزش در دانش‌آموزان، چند مسابقه برگزار شود، از جمله دوچرخه‌سواری که بچه‌ها تا به حال چنین مسابقه‌ای نداشتند و این ورزش برایشان تازگی داشت. معلم ورزش هم استقبال کرد. مسابقه برگزار شد و همانطور که حدس می‌زدم سعید مقام دوم را کسب، و جایزه مسابقه را در حضور دانش‌آموزان دریافت کرد.

در همان روزها راه‌حلهای دیگری نیز بکار گرفتم. از جمله از او خواستم در برگزاری یکی از امتحانات نیم ثلث کلاسهای سوم راهنمایی مرا یاری دهد. امتحان بصورت تست برگزار شد. پس از امتحان به بهانه اینکه فعلاً خیلی گرفتارم، از او خواهش کردم در صورت امکان ورقه‌ها را طبق پاسخنامه‌ای که در اختیارش گذاشتم، تصحیح کند. او هم با خوشحالی ورقه‌ها را تصحیح کرد. به شاگردان کلاس سوم راهنمایی نیز گفتم تا پس از دریافت اوراق، هرگونه سؤال و یا اعتراضی نسبت به نمره‌شان دارند، به سعید رجوع کنند.

با درپیش گرفتن اینگونه اقدامات، که تقریباً دو هفته به طول انجامید، حالا دیگر سعید آدم دوهفته پیش نبود. او چند روز قبل در مسابقات دوچرخه‌سواری نفر دوم شده و پس از تشویق در مقابل دانش‌آموزان، جایزه گرفته بود. در نتیجه مقداری از عقده‌های روانیش تخلیه شده و بدین وسیله شخصیت خود را ابراز کرده بود. در برگزاری امتحان و تصحیح اوراق نیز نقش مهمی داشت و بچه‌هایی که اعتراض داشتند به او مراجعه می‌کردند. در نتیجه مرکز توجهات واقع شده و پس از سالها تحمل انواع سرزنشها و سرکوفتها، اکنون مورد توجه قرار گرفته بود و ناخودآگاه شخصیت سرکوب شده‌اش فرصت ابراز وجود می‌یافت.

البته این اقدامات بی‌ثمر نماند و یکی از همین روزها در نمازخانه بودم، دیدم سعید درحالی که آستینها را بالا زده و صورت و دستهایش نمناک بنظر می‌رسد، از در نمازخانه وارد شد و در کنار من به جماعت ایستاد.

مدتی بعد نیز در امتحانات ثلث دوم، نمرات بهتری از قبل گرفت و در امتحانات آخر سال از شاگردان نسبتاً خوب کلاس شد.

البته اینگونه اقدامات باید بسیار ظریف و دقیق انجام پذیرد تا از عواقب سوء و بخصوص ایجاد روحیه غرور و خودبزرگ‌بینی جلوگیری شود و همینطور درضمن آن از سایر روشهای تربیتی و ارائه راهنماییها و نصایح به موقع نباید غفلت ورزید.

تحقیق

۱ - با توجه به بحث تکريم شخصيت، خاطره جالب و سازنده‌ای از زندگی خود بیان کنید که بر روی شخصیت شما تأثیر بسزائی داشته است.

۲ - با مراجعه به داستان «جذامیها» (در کتاب داستان راستان جلد ۲) برداشت خود را در

رابطه با تکریم شخصیت بیان کنید.

۳ - علاوه بر موارد مذکور در مورد پیدایش عقده حقارت، چه علل دیگری می‌تواند این عقده را بوجود آورد؟

۴ - غیر از طرق مذکور در مورد اعمال روش تکریم شخصیت، طرق دیگری را پیشنهاد کنید.

۵ - آیه (ولاتنابزوا بالالقباب) را بوسیله المعجم المفهرس یافته و با مراجعه به یکی از تفاسیر معتبر، محصول مطالعه خود را بنویسید.

۶ - چرا تذلل در پیشگاه خدای تبارک و تعالی، موجب حقارت شخصیت انسان نمی‌گردد بلکه نشان‌دهنده کرامت شخصیت انسان است؟

فصل چهارم

روش موعظه و نصیحت

مقدمه

موعظه در جایی گفته می‌شود که کلمات و جملاتی به منظور باز داشتن و یا تسکین شهوت و غضب و... ضروری است. راغب اصفهانی می‌گوید: *أَلَوْعَظُ زَجْرٌ مُّقْتَرَنٌ بِالتَّخْوِيفِ* یعنی موعظه، منعی است که مقرون به بیم دادن (از عواقب کار) باشد. و از خلیل بن احمد، لغوی معروف، نقل می‌کند که: *هُوَ التَّذْكِيرُ بِالْخَيْرِ فِيمَا يَرْقُ لَهُ الْقَلْبُ*. یعنی موعظه یادآوری قلب است نسبت به خوبیها در اموری که موجب رقت قلب گردد.

موعظه کلامی است که به دل نرمی و رقت می‌دهد، قساوت را از دل می‌برد، خشم و شهوت را فرو می‌نشاند، هواهای نفسانی را تسکین و به دل صفا و جلای می‌دهد. هیچ کس از موعظه بی‌نیاز نیست، ممکن است فردی از تعلیم شخص دیگری بی‌نیاز باشد اما از موعظه او بی‌نیاز نخواهد بود، زیرا دانستن، یک مطلب است و تحت تأثیر تلقین یکنفر واعظ مؤمن متقی قرار گرفتن مطلبی دیگر. می‌گویند حضرت علی به یکی از اصحابش می‌فرمود: «عِظْنِي» مرا موعظه کن. و می‌فرمود در شنیدن اثری هست که در دانستن نیست.^۱

باید همیشه افرادی صالح مردم را با موعظه به خدا متوجه سازند و از غفلتی که از مرگ و قیامت دارند بیرون آورند. موعظه و نصیحت موجب ارشاد و تهذیب و احیای فطرت شده، مسئولیتهای خطیر انسان را یادآور می‌شود.

اصولاً آدمی بگونه‌ای ساخته شده که ارشاد را بهتر از امرونی می‌پذیرد. از سوی دیگر بسیاری از ناسازگاریها بدان خاطر است که آدمی از ماهیت عمل خود آگاه نیست و بی‌باکانه بدان اقدام می‌کند در صورتیکه اگر او را به عواقب سوء امور آگاه کنند غالباً پذیرای نصیحت خواهد شد و خود را به کارهای زشت آلوده نخواهد کرد.

حکمت بزرگ تربیت در اندرزها نهفته است و نصیحت و پسند از تدابیر مثبت و ارزنده تربیتی و از طرق دعوت اسلامی است. اولیا و مربیان، مصلحان و مسئولان جامعه می‌باید از این روش در تربیت کودکان سود جویند.

موعظه و نصیحت در قرآن کریم

قرآن کریم سرشار از بند و اندرز است. چه از جانب خدای تبارک و تعالی و چه از ناحیه پیامبران و یا شخصیت‌های بزرگی چون لقمان و... به عنوان مثال: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَوَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا (سوره نساء آیه ۵۸)

«خداوند به شما دستور می‌دهد که امانت‌های مردم را به صاحبانشان باز گردانید و زمانی که بین مردم به قضاوت می‌پردازید به عدالت دآوری کنید. خداوند به بهترین وجهی شما را «موعظه» می‌کند که خداوند شنونده بیناست».

و در جای دیگر بند و اندرز لقمان را در قرآن کریم چنین بازگو می‌نماید:

«ای رسول ما یاد کن وقتی را که لقمان در مقام بند و موعظه بفروزندش گفت ای پسر عزیزم (نخست پند من بتو اینست که) هرگز شرک بخدا نیاور که شرک، ظلم بسیار بزرگی است و ما به هر انسانی سفارش کردیم که در حق پدر و مادر نیکی کند به خصوص مادر که چون بار حمل فرزند برداشته تا مدت دو سال که طفل را از شیر باز گرفته هر روز بر رنج و ناتوانیش بیفزوده بسیار نیکی و سپاسگزاری کن و نخست شکر من که خالق و منعم و آنگاه شکر پدر و مادر بجای آور که بازگشت خلق بسوی من (و پاداش و نیک و بد خلق با من) خواهد بود. و اگر پدر و مادر تو را بر شرک بخدا که آنرا بحق نمی‌دانی و اداری کنند در اینصورت دیگر امر آنها را اطاعت مکن ولیک در دنیا با آنها بحسن خلق مصاحبت کن و از راه آنکس که بدرگاه ما رجوع و انسابه‌اش بسیار است پیروی کن که پس از مرگ رجوع شما بسوی منست و من شما را پاداش اعمالتان آگاه خواهم ساخت».

باز لقمان گفت: «ای فرزند عزیزم بدانکه خدا اعمال بد و خوب خلق را اگرچه به مقدار خردلی در میان سنگی یا طبقات آسمانها یا زمین پنهان باشد همه را (در محاسبه) می‌آورد که خدا بر همه چیز توانا و آگاهست. ای فرزند عزیزم نماز بپا دار و امر بمعروف و نهی از منکر کن و بر این کار از مردم نادان هر آزاری بینی صبر پیش گیر که این صبر و تحمل در راه تربیت و هدایت خلق نشانه‌ای از عزم ثابت در امور لازم عالم است و هرگز به تکبر و ناز از مردم رخ متاب و در زمین با غرور و تبختر قدم بر مدار که خدا هرگز مردم متکبر خودستا را دوست نمی‌دارد. در رفتارت میانه‌روی اختیار کن و آرام سخن گو، نه با فریاد بلند که زشت‌ترین صداها صوت الاغ است (لقمان ۱۹ - ۱۳)».

آیات فوق نمونه‌ای از بند و اندرزهای قرآن کریم بود و گر نه همه قرآن برای اهل تقوا، پند و موعظه است:

هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ (سوره آل عمران، آیه ۱۳۸)

خداوند برای دعوت مردم به راه خود می‌فرماید:
أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ
«مردم را با حکمت و موعظه نیکو به راه خدا بخوان»

رعایت توانائی فهم کودکان

پیامبر گرامی اسلام (ص) می‌فرماید:

«باید مربی در گفتار و رفتار خود با کودک، مقام خویش را تا سرحد کودکی تنزل دهد.»^۱

چونکه با کودک سروکارت فتاد پس زبان کودکی نباید گشاد

روسو می‌گوید: «بهترین تربیت آن است که شخص را عاقل بار آورد، اینکه مریبان امروزی فقط با دلائل عقلانی می‌خواهند طفل را به این مرحله نزدیک سازند مثل اینست که کسی بخواهد کاری را از آخر شروع کند، و نتیجه عملی را وسیله انجام آن عمل قرار دهد. اگر کودکان دلائل عقلی را می‌فهمیدند احتیاج به تربیت نداشتند. اگر از اول طفولیت با کودکان به زبانی صحبت کنیم که نفهمند، آنها را عادت میدهم که: کلمات بیهوده و بی‌مورد استعمال کنند و در نتیجه سرکش و طالب جبرو بحث باشند.»^۲

توجه به توانائی فهم طرف موعظه، تنها اختصاص به کودک ندارد، بلکه تمامی آحاد اجتماع را دربر می‌گیرد.

نبی اکرم فرمود: «ما گروه انبیا و پیغمبران دستور داریم که مردم را طبقه‌بندی نموده و هرکس را به جای خویش بنشانیم، و با آنها به نسبت توانائی فهمشان، گفتگو کنیم.»^۳
بنابر این باید به مقدار فهم کودک با وی سخن گفت و از القای آنچه که در توانائی قوای عقلانی او نیست، پرهیز کرد. زیرا این عمل موجب نفرت و انزجار وی می‌گردد.
پیامبر اکرم فرمود: «اگر کسی با مردم سخنی بگوید که در خور عقل آنها نیست، فتنه و ناامنی برای برخی از آنها ایجاد کرده است.»^۴

نقش تعریض و کنایه

برای پیشگیری از سوء رفتار شاگردان و جلوگیری از ارتکاب اعمال خلاف آنها، لازم

۱ - سورة نحل، آیه ۱۲۵

۲ - مَنْ كَانَ لَهُ صَبِيٌّ فَلْيَتَصَابَ لَهُ (تفضیل وسائل الشیعة، ج ۳ ص ۳۱۵)

۳ - امیل، ص ۶۶، ۶۷

۴ - الخلق الكامل، ج ۲ ص ۱۸۳ (همچنین فرمود: إِنَّا مُغَايِرُ الْأَنْبِيَاءِ أَمَرْنَا أَنْ تُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ)

سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۰۴

۵ - الخلق الكامل، جلد ۳، صفحه ۱۸۳

است مربی با ایما و اشاره و تعریض و کنایه، متریخی خویش را پند و اندرز دهد. و تا ضرورت ایجاب نکند از آشکارگویی و تصریح به تخلف آنها، خودداری نماید. چون اولاً تصریح و آشکارگویی، پرده هیبت و ابهت استاد را از هم دریده و موجب جرأت و جسارت شاگردان در ارتکاب اعمال خلاف می گردد. ثانیاً موجب می گردد که آنان، بیش از پیش، با حرص و ولع در تخلفهای خویش، اصرار ورزند. همچنانکه گفته اند:

الْإِنْسَانُ حَرِيصٌ عَلَى مَا مُنِعَ

روزی امام صادق (ع) در ضمن محبتی به «شقرانی» که انتسابی به خاندان پیامبر (ص) داشت، فرمود:

«کار خوب از هر کسی خوب است، ولی از تو به واسطه انتسابی که با ما داری، و تو را وابسته به خاندان رسالت میدانند، خوبتر و زیباتر است و کار بد از هر کس بد است، ولی از تو به خاطر همین انتساب زشت تر و قبیحتر است». امام صادق این جمله را فرمود و گذشت.

«شقرانی با شنیدن این جمله دانست که امام از سرّ او، یعنی شرابخواری اش، آگاه است و از اینکه امام با اطلاع از شرابخواریش، به او محبت کرد و در ضمن محبت، او را متوجه عیبش نمود، نزد وجدان خود شرمسار شد و خود را ملامت کرد.»^۱

امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) به هنگام کودکی، پیر مردی را با تعریض و کنایه به اشتباهش واقف گردانند:

«پیرمردی مشغول وضو بود، اما طرز صحیح وضو گرفتن را نمی دانست امام حسن و امام حسین که در آن هنگام طفل بودند، وضو گرفتن پیرمرد را دیدند. با خود اندیشیدند تا به طور غیرمستقیم او را متذکر کنند. در ابتدا با یکدیگر به مباحثه پرداختند، و پیرمرد می شنید. هریک به دیگری می گفت: وضوی من از وضوی تو کاملتر است. بعد توافق کردند که در حضور پیرمرد، هر دو نفر وضو بگیرند و پیرمرد داور و حکم باشد. طبق قرار عمل کردند و هر دو نفر وضوی صحیح و کاملی در حضور پیرمرد گرفتند پیرمرد تازه متوجه شد که وضوی صحیح چگونه است. و به فراست مقصود اصلی دو طفل را دریافت و سخت تحت تأثیر محبت بی شائبه و هوش و فطانت آنها قرار گرفت. گفت: وضوی شما صحیح و کامل است. من پیرمرد نادان هنوز وضو ساختن را نمی دانم. به حکم محبتی که بر امت جد خود دارید، مرا متنبه ساختید. متشکرم.»^۲

اولیا و مربیان باید حتی الامکان متریبان خود را در خفا موعظه و نصیحت کنند، تا بدینوسیله روح مقاومت و عناد در آنان ایجاد نشود. اما اگر در موردی لازم دانستند که موعظه در جمع صورت پذیرد لازم است به نکته اخیر یعنی رعایت تعریض و کنایه در پند و اندرز عمل

نمایند.

معضومین (ع) نیز در مواردی که ناگزیر بودند در میان جمع به پند و اندرز فردی بپردازند حتی الامکان از آشکارگویی و تصریح خودداری می فرمودند. به عنوان مثال:

متوکل، خلیفه سفاک و جبار عباسی، از توجه معنوی مردم به امام هادی (ع) بیمناک بود، و از اینکه مردم به طیب خاطر حاضر بودند فرمان او را اطاعت کنند رنج میبرد. بدخواهان حضرت نیز نزد خلیفه بدگویی می کردند و بر ترس او از امام می افزودند. به دستور متوکل، شبی بسطور ناگهانی دژخیمان وی به خانه امام ریخته و به تفتیش خانه حضرت پرداختند. پس از جستجوی زیاد چیزی نیافته، طبق دستور، امام را به قصر خلیفه بردند. هنگام ورود امام، متوکل بزمی تشکیل داده، مشغول میگساری بود. دستور داد که امام در کنارش بنشیند. امام نشست. متوکل جام شرابی که در دستش بود به امام تعارف کرد. امام امتناع ورزید و فرمود:

«به خدا قسم که هرگز شراب داخل خون و گوشت من نشده، مرا معذور دار.»
متوکل قبول کرد بعد گفت: «پس شعر بخوان و با خواندن غزلیات و اشعار نغز، محفل ما را رونق ده.»

فرمود: «من اهل شعر نیستم و کمتر از اشعار گذشتگان حفظ دارم.»
متوکل گفت: «چاره ای نیست، حتماً باید بخوانی.»

امام شروع بخواندن اشعاری کرد که مضمونش چنین است:

«قله های بلند را برای خود منزلگاه کردند و همواره مردان مسلح در اطراف آنها بودند و آنها را نگهبانی می کردند، ولی هیچ یک از آنها نتوانست جلوی مرگ را بگیرد و آنها را از گزند روزگار محفوظ بدارد.»

آخراً امر از دامن آن قله های منیع، و از داخل آن حصنهای مستحکم به داخل گودالهای قبر پائین کشیده شدند، و با چه بدبختی به آن گودالها فرود آمدند، در این حال منادی فریاد کرد: کجا رفت آن زینتها و آن تاجها و شکوه و جلالها؟ کجا رفت آن چهره های پرورده نعمتها که همیشه از روی ناز و نخوت، در پس پرده های الوان، خود را از انظار مردم مخفی نگاه می داشتند؟ قبر، عاقبت آنها را رسوا ساخت. آن چهره های نعمت پرورده عاقبت الامر جولانگاه کرمهای زمین شد که بر روی آنها حرکت می کنند! زمان درازی دنیا را خوردند و آشامیدند و همه چیز را بلعیدند، ولی امروز همانها که خورنده همه چیزها بودند، مأکول زمین و حشرات زمینی واقع شده اند!

صدای امام باطنین مخصوص و با آهنگی که تا اعماق روح حاضرین و از جمله خود متوکل نفوذ کرد این اشعار را به پایان رسانید. نشئه شراب از سر میگساران پرید. متوکل جام شراب را محکم به زمین کوبید و اشکهایش مثل باران جاری شد.

به این ترتیب آن مجلس بزم درهم ریخت و نور حقیقت توانست غبار غرور و غفلت را، ولو

برای مدتی کوتاه، از یک قلب پرقساوت بزداید.^۱

شرایط موعظه و نصیحت

برای آنکه پند و اندرز اولیا و مربیان نتایج ثمربخشی به بار آورد، لازم است دست کم سه شرط مهم ذیل مورد توجه قرار گیرد:

الف — فردی که موعظه می‌کند، باید خود، نمونه و الگوی کاملی از محتوای پند و اندرز خویش باشد، به عبارت دیگر به آنچه که به دیگران سفارش می‌کند خود عامل باشد.

ب — به فردی باید پند و اندرز داد که نپذیر باشد و در شرایطی به او پند داد که از نظر روانی آمادگی پذیرش داشته باشد.

ج — موعظه باید رسا و بلیغ باشد و از شرایط بلیغ بودن موعظه یکی هم این است که سنجیده و بجا و متناسب با وضعیت فکری و حساسیتهای روحی شنونده باشد. متأسفانه به این نکته غالباً توجه نمی‌شود و با اینکه ممکنست واقعاً گوینده خود به گفته‌های خویش عامل و شنونده هم نپذیرد و سخن هم در اصل حق باشد، اما اگر مناسب طرز تفکر و اوضاع و احوال درونی شنونده نباشد و قبلاً زمینه‌سازی لازم برای بیان مطلب صورت نگرفته باشد، کمتر به نتیجه مطلوب می‌رسد. به عنوان مثال اگر بخواهیم فردی را که بکلی از زمینه فکری مذهبی خالی‌الذهن است، به امور مذهبی و عبادات متوجه کرده و او را به اهمیت نماز متوجه سازیم، اگر مستقیماً به او بگوییم: «آیا نمی‌دانی که نماز ستون دین است و هر کس نماز نخواند سایر اعمالش او را نجات نمی‌دهد؟» سخن حق است و درست، اما در چنان کسی با چنان زمینه روحی و فکری مطلقاً تأثیر مثبت نخواهد داشت. لذا اگر واقعاً علاقه‌مند به هدایت و ارشاد او هستیم باید از طریق مناسبی وارد بشویم و گام بگام فکر او را با زبان خودش به سمت حقایق متوجه گردانیم و وقتی مسائل مقدماتی را پذیرفت، آنگاه می‌توان اهمیت نماز و سایر عبادات را هم به او تفهیم کرد. هنگامی که به این سه شرط توجه شود پند و اندرز، نتایج فراوانی به همراه خواهد داشت. حکایت زیر شاهد این مدعاست:

یکی از اصحاب عابد و پارسای امیر المؤمنین علی (علیه السلام) به نام همام، به آن حضرت گفت:

یا امیر المؤمنین اوصاف پرهیزکاران را برای من آن‌طور بیان کن که گوئی آنان را می‌بینم. امام در پاسخ او تأمل و درنگ فرمود (زیرا مصلحت را در تأخیر جواب دید) پس از آن به‌طور اجمال فرمود:

«ای همام از خدا بترس و نیکوکار باش که (در قرآن کریم سوره ۱۶ آیه ۱۲۸ میفرماید): إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ

خدا با پرهیزگاران و نیکوکاران است. همام به این پاسخ اکتفا نکرد و در خوااهش خود اصرار نمود و حضرت را سوگند داد.

پس آن بزرگوار شکر و سپاس الهی به جای آورد و بر پیغمبر خدا درود فرستاد و آنگاه اوصاف پرهیزگاران را بر شمرد.

راوی می گوید: چون سخن امام (ع) خاتمه یافت، همام بیهوش شد و از دنیا رفت، پس امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود:

آگاه باشید، سوگند به خدا که از چنین پیش آمد بر او میترسیدم، سپس فرمود: هَكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظُ الْبَالِغَةُ بِأَهْلِهَا یعنی اندرزهای رسا با اهل اندرز چنین می کند.

در این جریان هر سه شرط فوق در بالاترین مرتبه، تحقق یافته است. اولاً حضرت علی (ع) که پند می داد، خود، نمونه و الگوی کاملی بود از آنچه که بیان می کرد. ثانیاً طبق فرمایش آن حضرت، موعظه ایشان نیز رسا و بلیغ بود و ثالثاً «همام»، پند پذیر و اهل اندرز بود.

نکته مهمی را که در این قسمت می خواهیم بیشتر بدان بردازیم، شرط سوم موعظه، یعنی رسا و بلیغ بودن آن است. بسیاری از اولیا و مربیان فکر می کنند که هر چه موعظه طولانی تر و مفصل تر باشد نتایج آن درخشان تر خواهد بود به همین جهت هر گاه که تخلف بزرگی از فرزند و یا شاگرد خود مشاهده کنند پند و اندرز خود را طولانی تر می سازند، در صورتیکه معنای بلیغ بودن موعظه، طولانی بودن آن نیست. چه بسا، موعظه ای که با یک ایما و اشاره یا در قالب کلمه و عبارتی، (در صورت دارا بودن شروط فوق) بیشتر از پند و اندرزهای طولانی و خسته کننده مفید و مؤثر باشد.

سیره معصومین (ع) لبریز از موعظه های موجز و مؤثر است که بهترین گواه بر این مدعاست. سرگذشت «بُشَر» از آن جمله است:

صدای ساز و آواز بلند بود. هر کس که از نزدیک آن خانه می گذشت می توانست حدس بزند که در درون خانه چه می گذرد؟ بساط عشرت و میگساری پهن بود و جام می بود که پیایی نوشیده می شد. کنیزک خدمتکار، درون خانه را جاروب زده و خاکروبها را در دست گرفته، از خانه بیرون آمده بود، تا آنها را در کناری بریزد. در همین لحظه مردی که آثار عبادت از چهره اش نمایان بود، و پیشانی اش از سجده های طولانی حکایت می کرد، از آنجا می گذشت از کنیزک پرسید: «صاحب این خانه بنده است یا آزاد؟»

«آزاد».

«معلوم است که آزاد است، اگر بنده می بود پروای صاحب و مالک و خداوندگار خویش را می داشت و این بساط را پهن نمی کرد.»

ردو بدل شدن این سخنان، بین کنیزک و آن مرد، موجب شد که کنیزک مکث زیادتری در بیرون خانه بکند. هنگامی که به خانه برگشت، اربابش پرسید: «چرا این قدر دیر آمدی؟» کنیزک ماجرا را تعریف کرد و گفت: «مردی با چنین وضع و هیبت می گذشت، و چنان پرسشی کرد، و من چنین پاسخی دادم.»

شنیدن این ماجرا او را چند لحظه در فکر فرو برد، مخصوصاً آن جمله «اگر بنده می بود از صاحب اختیار خود پروا می داشت» مثل تیر بر قلبش نشست. بی اختیار از جا جست و به خود مهلت کفش پوشیدن نداد. با پای برهنه به دنبال گوینده سخن دويد تا خود را به صاحب سخن که جز امام هفتم حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) نبود، رساند. به دست آن حضرت به شرف توبه نائل شد، و دیگر به افتخار آن روز که با پای برهنه به شرف توبه نائل آمده بود کفش به پا نکرد. او که تا آن روز به (بشر بن حارث بن عبدالرحمن مروزی) معروف بود، از آن به بعد، لقب «الحافی» یعنی «پابرهنه» یافت، و به بشر حافی معروف و مشهور گشت. تا زنده بود به پیمان خویش وفادار ماند و دیگر گرد گناه نگشت. تا آن روز در سلک اشراف زادگان و عیاشان بود، از آن به بعد در سلک مردان پرهیزکار و خداپرست درآمد.^۱

همانطور که ملاحظه شد، امام موسی بن جعفر (ع) با جمله ای موجز ولی پر محتوا، «بشر» را که زمینه پندپذیری در او فراهم بود، اصلاح کرد.

البته گاه اتفاق می افتد که مربی استعداد های متربی را در نظر نمی گیرد و موعظه خود را آنچنان موجز مطرح می کند که فهم آن برای متربی مقدور نیست. در این صورت وظیفه مربی است که به قدر لازم پند و اندرز خود را مشروح تر بیان کند تا مقصودش برای متربی کاملاً آشکار شود.

تحقیق

۱ — با مراجعه به داستان «نامه ای به ابوذر» (در کتاب داستان راستان جلد ۱)، طریقه ای را که ابوذر در موعظه و ارشاد دیگران بکار برده است، توضیح دهید.

۲ — آیا پند گرفتن از سخنان درست افراد ناشایست، امکان پذیر و عملی است؟ (این نکته را در طی داستان «غزالی و راهزنان» — در کتاب داستان راستان جلد ۱ — بررسی کنید).

۳ — با بررسی تفسیر آیه ۱۶۴ از سوره اعراف، دهدف مهم از موعظه و نصیحت را بیان کنید.

۴ — آیات ۲۲ تا ۳۸ سوره بنی اسرائیل را با ترجمه فارسی در کلاس بخوانید و مواعظ آن را با مراجعه به تفسیر توضیح دهید.

روش تشویق و تنبیه

مقدمه

اصل تشویق و تنبیه به عنوان امری مسلم در تربیت اسلامی شناخته و پذیرفته شده است. اصولاً وجود بهشت و جهنم، انذار و تبشیر پیامبران، آیه‌های مربوط به پاداش و کیفر، وعده و وعیدهای شوق‌انگیز و خوفناک و ... همه جلوه‌هایی از تشویق و تنبیه هستند.

بدیهی است که وجود انذار و تبشیر برای هر تربیت متعادل ضروری است. زیرا اگر نیکوکار و بدکار از نظر جزایکسان باشند، زمینه جهت بی‌رغبتی نیکوکاران به کارهای نیک، و جرأت یافتن بدکاران در ادامه تبهکاری‌ها فراهم می‌شود. لذا توصیه شده است که مربی میان فرد کوشا و تن‌آسا تفاوت بگذارد و همه را به یک چشم ننگرد.

در تربیت اسلامی، افراد در شرائط نامساوی با نتایج متفاوت مواجه هستند. حضرت علی (علیه السلام) در فرمان تاریخی خود به مالک اشتر که او را به فرمانروائی مصر برگزیده بود، دستور می‌دهد که:

«مبادا نیکوکار و بدکردار پیش تو یکسان باشند، زیرا چنین روشی نیکوکار را از کار نیک دور ساخته و بدکردار را به کار بدسوق می‌دهد.»^۱

در تربیت اسلامی تکیه بر تشویق بیش از تنبیه است. اصل حیات بر محبت و تفاهم استوار است، و آنگاه که آن سودی نبخشید، مسأله انذار و تنبیه مطرح خواهد شد. این امر بدان نظر است که از طریق رفق، بهتر می‌توان با کودک کنار آمد تا از طریق استبداد. آدمی به هر گونه که باشد در برابر فرد مستبد می‌کوشد خودی نشان دهد و مقاومتی ابراز نماید.

گفتار اول - روش تشویق

یکی از روشهای بسیار مؤثر در تربیت، تشویق کارهای خوب کودک است. تشویق در روح

و نهاد کودک اثر می‌گذارد و او را به انجام اعمال نیک تحریض و ترغیب می‌کند. هر انسانی طبعاً خودش را دوست داشته و میل دارد شخصیت خود را کاملتر سازد و دیگران نیز به شخصیت و ارزش وجودی او پی ببرند و از او قدرشناسی و از کارهای خوب او تشکر نمایند. اگر مورد تحسین قرار گرفت، هر چه بیشتر بخوبی متمایل می‌گردد و در مسیر کامل شدن واقع می‌شود. برعکس اگر مورد ناسپاسی قرار گرفت از خوبی و خوب شدن دلسرد می‌گردد. در تربیت، اولیا و مربیان می‌توانند از طریق تشویق، کودک را به کاری وادارند که مطلوب آنهاست و از کاری که بدان راضی نیستند، باز دارند. کودک در سایه تشویق، از بسیاری خواسته‌ها و تمنیات خود چشم‌پوشی می‌کند و عملاً به راهی می‌رود که مشوق او خواهان آنست. شک نیست که اولیا و مربیان برای کودک چیزی جز خیر و صلاح و سعادت نمی‌خواهند، ولی او آنرا درک نمی‌کند. بدین نظر محرکی چون تشویق و گاهی هم تنبیه برای حرکت در آوردن او بسوی هدف مورد نظر لازم است.

نیاز کودکان به تحسین و تشویق

این خطاست که تصور کنیم کودکان دیگر احتیاج به تشویق ندارند از آن جهت که بزرگ شده و مسائل را می‌فهمند. این میل از تمایلات فطری انسان است و تا پایان عمر در آدمی باقی می‌ماند. فردی نیست که از این امر بی‌نیاز باشد. همگان بدان محتاجند و آرزو دارند موقعیتی نصیبشان شود تا مورد تحسین و تشویق دیگران قرار گیرند. رقابت‌ها و تلاشها، اغلب بدین منظور است.

گاهی مختصر نوازشی به کودک نیرو و قدرت می‌دهد تا به تلاش پردازد. اصولاً تصور این امر که عمل انسان مورد قبول دیگران است به آدمی قدرت می‌بخشد و انسان از آن لذت می‌برد. اغلب روحیه شاد پیدا می‌کند و دست از ناسازگاریها برمی‌دارد. تشویق و تحسین، برای همه افراد لازم است ولی برای عده‌ای لازم‌تر. مثلاً برای آنکس که کم‌رو و کم‌معاشرت است، احساس حقارت می‌کند، کمبود محبت دارد و یا یتیم است، این امر لازم‌تر است.

نقش و فایده تشویق

تشویق برخلاف تنبیه که از عوامل بازدارنده است، عاملی وادار کننده می‌باشد، که به انسان نیرو و انرژی می‌دهد. شخصی که تشویق می‌شود از کار و زحمت خود احساس رضایت می‌کند و همین رضایت خاطر است که جلوی خستگی و بی‌میلی او را می‌گیرد. تحسین و تشویق مایه تقویت روحی است، روح شکست خورده کودک را ترمیم می‌کند.

حقارتش به عزت تبدیل و باعث پیمودن راه کمال و تعالی می‌شود.
تحسین و ستایش کودک موجب آن می‌شود که حس اعتماد در وجودش پدید آید،
استعدادهایش رشد کنند و قوای درونی‌اش به فعلیت برسند. حتی با تشویق می‌توان کودک نوپا را
به راه انداخت.

تشویق، شخصیت فرد را احیا می‌کند، او را از یأس و بدبینی نجات داده و موجبات
دلگرمی‌اش را به زندگی فراهم می‌کند. حتی یک تحسین ساده بعضی مواقع مسیر زندگی فرد را
دگرگون می‌سازد.

وقتی کودک مورد تحسین واقع شود، احساس می‌کند که مسئولان تربیتی با درک قدر و
موقعیت او، به ارزش و اهمیت کارش پی برده، او را به حساب آورده‌اند، لذا این امر نشاط او را
برمی‌انگیزد.

تحسین و تشویق نوعی تلقین قدرت به حساب می‌آید و اگر شکست‌های هم در سر راه
کودک واقع شود از میان برمی‌دارد. بخصوص اگر این امر حساب شده باشد در سازندگی
شخصیت کودکان بسیار مؤثر است.

چه بسیار تلاش‌های فوق العاده‌ای که نتیجه تحسین و تشویق است. کودک حاضر می‌شود
همه گونه مرارت و محرومیت را بر خود تحمیل کند تا بر اثر آن بتواند رضایت اولیا و مربیان خود
را جلب کرده، به تحسین و تشویقشان دست یابد.

خوشبختانه در عصر ما به این گونه مسائل توجه بیشتری شده است. روان‌شناسان کوشش
کرده‌اند تا از راه آزمایش‌های متعدد، تأثیر فراوان تشویق را گوشزد کنند. به عنوان مثال:
در یک آزمایش ۱۶۰ دختر دانش‌آموز را که معلومات درس حساب آنها برابر و سن آنها نیز
یکسان بود به چهار گروه تقسیم کردند، هر یک از این گروه‌ها می‌بایست تا حد امکان، ۳۰ مسأله
حساب را در مدت معینی (۱۵ دقیقه) حل کنند.

هر روز پس از پایان کار، افراد گروه اول را جلوی دیگران آورده، آنها را بخاطر
اشتباهاتشان در حل مسائل، بدون آن که خود افراد گروه از اشتباهات خود با خبر باشند سرزنش
می‌کردند، در مورد افراد گروه دوم بعکس افراد گروه اول عمل می‌شد. به این ترتیب که افراد را
بخاطر مسائل صحیحی که حل کرده‌اند تشویق می‌کردند، بدون آنکه اشتباهات آنها را تصحیح
کنند. در مورد گروه سوم که شاهد اینگونه تشویق‌ها و تنبیه‌ها بودند، هیچ عکس‌العملی نشان داده
نمی‌شد. گروه چهارم در اطاق دیگری به حل مسائل می‌پرداختند و از این برنامه‌ها هیچ اطلاعی
نداشتند. در آغاز کار متوسط نمره‌های هر چهار گروه مساوی بود و بطور متوسط افراد هر گروه
در حدود ۱۲ مسأله را از ۳۰ مسأله حل کرده بودند.

اما از روز سوم وضع تغییر کرد. به این ترتیب که متوسط نمره گروهی که افراد آن تمجید و

تشویق می‌شدند رو به افزایش نهاد و میانگین نمره گروهی که مورد سرزنش و شماتت بودند رو به کاهش و نقصان گذاشت. دو گروه دیگر وضع ثابتی نداشتند و در پیشرفت و عدم پیشرفت آنان، آهنگ خاصی مشاهده نشد.

نمونه‌ای از تشویق در قرآن کریم

کتاب آسمانی ما، قرآن مجید، نقش تشویق را به ما گوشزد کرده است. مهمترین کاری که یک مسلمان در راه دینش انجام می‌دهد، جانبازی و فداکاری و از خودگذشتگی است. وظیفه رهبر و پیشواست که او را به این کار تشویق کند. رسول اکرم (ص) از راه تشویق و آگاه کردن مسلمانان به فواید دنیوی و اخروی جهاد، آنها را به میدان نبرد بسیج می‌کرد. خداوند متعال در قرآن کریم در دو مورد به پیامبر اکرم دستور داده است که پیروان خود را به نبرد تشویق کند:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا
مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ لَا يَفْقَهُونَ
(انفال آیه ۶۵).

«ای پیامبر، مؤمنان را به نبرد تشویق کن اگر بیست نفر شکیبا در میان شما باشند دویست نفر، و اگر صد نفر باشد هزار نفر از کافران را مغلوب می‌کند، زیرا آنها به نتیجه کار خودآگاهی ندارند.»

نقش تشویق در تجدید قوا و نیروبخشی آن در این آیه بخوبی مشهود است. مسلمانی که از جانب پیامبرش تشویق می‌شود و به مرتبه خودآگاهی می‌رسد، از عهده ده نفر کافر، برمی‌آید. در این آیه، گفتگو از تشویق برای جنگ در راه حق است. ولی بطور کلی می‌توان گفت: بشارت که یکی از دو جنبه وظایف پیامبران است، همان تشویق می‌باشد که رهبر دین به وسیله آن مردم را در تمام جنبه‌های دینی — اعم از دنیوی و اخروی — به حرکت و تکاپو وا می‌دارد.

صورت‌های تشویق

تشویق به سن و درک کودک و نوع عمل او بستگی دارد. طبیعی است که کودک خردسال، معنی دوستی اولیا و تشویق آنها را در پذیرائی از خود، تغذیه و نوازش و امثال آنها را بخوبی می‌داند. برای کودک چهار ساله، یک شکلات ممکن است به اندازه یک هدیه قابل توجه که به بزرگسالی تقدیم می‌کنیم، ارزش داشته باشد.

تشویق صور مختلفی دارد، گاه بصورت دلجوئی، گاه با اظهار یک عبارت محبت‌آمیز، برخی اوقات یک نگاه توأم با لبخند و نشاط، زمانی وعده ذکر یک قصه و داستان، گاهی دادن

یک بسته کوچک مداد رنگی، شیرینی، کتاب، لباس، اسباب بازی، دفترچه، توپ، قلم، آفرین و مرحباً گفتن، خندیدن، با او بازی کردن، در آغوش گرفتن، بوسیدن او، ... معمولاً کودکان خردسال توجه به جنبه‌های مادی دارند. یکی از طرق تشویق کودک ۳-۴ ساله این است که از نظر تغذیه مورد توجه قرار گیرد. ولی برای یک کودک ده ساله شاید بهتر این باشد که در حضور جمع رفتارهای مثبت او را بستایند و برای یک جوان با ایمان، رضا و خشنودی خداوند متعال بزرگترین تشویق است.

نکاتی در تشویق

برای اینکه امر تشویق همگام با اصول تربیتی صحیح باشد و زیان و خطری را برای فرد و جامعه موجب نشود، رعایت نکات زیر، حائز کمال اهمیت است:

۱- باید عمل یا اخلاق نیک کودک را تحسین کرد، نه خود او را. کودک باید به خوبی بفهمد که کار نیک ارزش دارد، و خود او منهای کار نیکش ارزشمند نیست.

۲- تشویق بگونه‌ای باشد که از تأیید درونی کودک برخوردار گردد. طوری که او خود را واقعاً مستحق آن بداند، نه وسیله‌ای برای دلخوش کردن لحظه‌ای. کودکی که در جایی خود را مستحق تشویق نداند و تشویق ببیند نه تنها لذتی از آن نخواهد برد بلکه از یکسو دچار شرم و نگرانی خواهد شد و از سوی دیگر نسبت به داوری اولیا و مربیان نسبت به خویشتن بدبین خواهد شد. اصولاً اینگونه تشویق‌های بی‌جا نظام فکری کودک را مختل می‌کند، برعکس تشویق‌ها و تندی‌های به موقع و متعادل نظام فکری و ارزشی صحیح و معتدلی را در اندیشه کودک پی‌ریزی می‌نماید و رفتار او را اصلاح می‌کند.

۳- تشویق صورت رشوه بخود نگیرد: از خطاهای مهم تربیتی این است که کودک را برای انجام همه کارهایش وعده دهند، مثلاً مادر همیشه به کودک خود بگوید اگر فلان کار را انجام دهی به تو پول می‌دهم، یا فلان اسباب بازی را می‌خرم. این وعده و وعیدها کم‌کم کار را به چانه زدن می‌کشاند و کودک نسبت به آن عمل احساس مسئولیت و تکلیف نمی‌نماید. از سوی دیگر مادری که همیشه به فرزندش بگوید «اگر برادرت را اذیت نکردی برایت شکلات می‌خرم» بطور ضمنی به او فهمانده است که هر وقت مادر، شکلات نداد، او در آزار و اذیت برادرش محق است. عموماً کودکان سعی دارند تا از راه عمل خلاف و یا لاقابل تظاهر به آن، مادر را به اجرای خواسته‌هایشان وادار کنند.

۴- علت تشویق بایستی معین شود، تا کودک بفهمد که به چه منظور مورد تشویق قرار گرفته است تا از این مورد برای سایر موارد نتیجه‌گیری کند. تشویق‌هایی که بصورت کلی انجام گیرند سود چندانی نخواهند داشت. مثلاً اگر کودکی را به عنوان اینکه کودک خوبی است تشویق

و تحسین کنند نتیجه کامل نخواهد داد.

۵ — در مورد تحسین نباید کودک را با کودکان دیگر مقایسه کرد. مثلاً این خوب نیست که پدر به پسرش بگوید: آفرین بر تو که پسر راستگوئی هستی و مانند حسن دروغ نمی گوئی. زیرا در این صورت کودک دیگری را تحقیر نموده است و این عمل نوعی بدآموزی برای طفل به همراه دارد.

۶ — تحسین و تشویق باید گاه بگاه و در برابر کارهای ممتاز باشد نه بصورت دائم و برای هر کار. زیرا در این صورت تشویق تأثیر خود را از دست می دهد.

۷ — تشویق و تحسین در حضور جمع اثر بیشتری را داراست. بهنگامی که عمل خوب کودک را در حضور جمع می ستائیم بحقیقت باب ملاحظه ای را فسماین کودک و آن جمع می گشائیم و این خود کودک را و او می دارد که بخاطر رعایت آن ملاحظات هم که شده، دست از انحرافات بردارد و متعهد و مسئول گردد.

۸ — برای اینکه کودک از عهده انجام کارهای دشوار برآید، گاهی لازم است او را به کارهای ساده ای که قادر به انجام آن می باشد، موظف سازیم و پس از موفقیت، او را تشویق کنیم تا بدین وسیله در او شوقی نسبت به کارهای سخت تر بوجود آید.

۹ — تشویق و تحسین نباید از حد تجاوز کند زیرا ممکن است کودک را به غرور و خودبینی مبتلا سازد.

امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود: «چه بسا افرادی که به واسطه تعریف و تمجیدی که درباره شان می شود مغرور می شوند.»^۱ همچنین فرمود: «در مدح کسی زیاده روی و مبالغه مکن.»^۲ تشویق باید متناسب با میزان فعالیت کودک باشد. برای یک برنامه ساده و یک فعالیت ناچیز نباید درباره طفل گزافه گوئی کرد، بلکه همیشه باید جای پائی برای تقدیر از فعالیت های مهم تر او باقی گذاشت.

۱۰ — تجارب علمی، این ضرب المثل معروف را که «هیچ عاملی به پیروزی و موفقیت انسان به اندازه خود موفقیت و پیروزی، مدد نمی رساند» تأیید می کند. بشر آنگاه در عمل و رفتار خویش کوشش نشان می دهد که در آن عمل، احساس موفقیت و کامیابی نماید. اگر معلمی بخواهد شوق و علاقه مداومی در شاگردانش بوجود آید باید گام به گام، موفقیتی را که احراز کرده اند به آنان ابراز کند.

منظور از موفقیت این نیست که بلافاصله شاگردان به هدف نهائی خود دست یابند، بلکه

۱ — بحار، ج ۷۳ ص ۲۹۵

۲ — غررالحکم، ص ۳۰۹

منظور از آن، پیشرفت تدریجی بسوی هدف مطلوب می باشد. لذا در مدارس پیشرفته، شناسنامه خاصی تهیه می شود که هفته به هفته یا ماه به ماه کم و کیف پیشرفت و فعالیت شاگردان را در آن ثبت و ضبط می کنند.

۱۱ - تشویق وسیله است و نباید بصورت غایت و هدف در آید. اگر عامل تشویق - از لحاظ شدت تأثیر در شاگردان - در سطحی قرار گیرد که مشاعر شاگردان را تسخیر کند، این عامل ابزار گونه بصورت هدف در می آید و در نتیجه، اثر مطلوب آن از میان می رود.

دیده شده است که برخی از شاگردان باهوش نتوانسته اند - آنطور که شاید و باید - در امتحانات، موفقیتی کسب کنند. زیرا حس برتری جوئی بر دیگران - که با وضع مبالغه آمیز در آنها ریشه دوانده و نیز شدت هیجان آنها برای جلو افتادن از دیگران - بگونه ای بر قلوب و افکار آنها چیره گشته که نتوانسته اند درست بیندیشند و معلومات و اندوخته های علمی خود را به هنگام امتحان بطور طبیعی پیاده کنند. هیجان بیش از حد آنها برای اخذ پاداش و یا جلو افتادن از دیگران، چنان افکار آنها را پریشان ساخته که بجای تفکر صحیح - که هدف و منظور نهائی تشویق را تشکیل می دهد - به تفکر در عامل تشویق پرداخته، از حالت اعتدال در اندیشه منحرف گشته اند، انحرافی که محرومیت و ناکامی را عاید آنها ساخته است.

۱۲ - کودک با درک طبیعی و فطری خویش، لزوم وفای به عهد را می فهمد. وقتی اولیا و مربیان جهت تشویق، به او وعده ای دادند، از آنان توقع دارد که به وعده خود عمل کنند. در صورتی که ایشان به وعده خود وفا کنند مورد اعتماد کودک واقع شده و تشویق می تواند در مواقع دیگری نیز نتیجه داشته باشد. در غیر اینصورت اگر کودک با تشویق کاذب روبرو شود، اعتمادش از اولیا و مربیان خود سلب شده و تشویق، دیگر نمی تواند نیروی محرکه ای برای او محسوب شود.

همچنین در محیطی که اولیا و مربیان به وعده های خود وفا می کنند، طبعاً کودکان در آن محیط با سبب وفای به عهد تربیت شده و در آینده به پیمانهای خود پایبند خواهند بود. «بعضی از مادران هنگامی که می خواهند از منزل خارج شوند برای اینکه فعلاً داد و فریاد و گریه کودکی را که به بیرون رفتن آنها اعتراض می کند خاموش کنند، به او وعده می دهند که می خواهم بروم برایت اسباب بازی بخرم، اما کودک پس از مدتی انتظار سوزان و پرهیجان، در بازگشت آنها را دست خالی می یابد. چه بسا از مادران هنگامی که می خواهند داروی تلخی را بخورد کودک بدهند، به او اطمینان می دهند که این دارو شیرین است.»^۱ بدیهی است که این نوع برخوردهای غیرمعقول، اثرات نامطلوبی بر روی شخصیت کودکان خواهد داشت.

حضرت علی (ع) فرمود:

«درباره چیزی که از انجام آن احساس ناتوانی می کنی وعده مده و به چیزی که توانائی انجام آنرا نداری ضامن مشو.»^۱

اولیا و مربیان ناآگاه علاوه بر ارتکاب خلف وعده که خود مذموم است با وعده های دروغ، افراد عهدشکن تربیت می کنند که آثار نامطلوبش مسلماً از خود عهدشکنی بیشتر است.

امام جعفر صادق (ع) فرمود:

«کودکان را دوست بدارید و با آنان مهربان باشید، وقتی به آنها وعده ای می دهید حتماً وفا کنید زیرا کودکان، شما را رازق خود می پندارند.»^۲

حضرت علی (ع) فرمود:

«شایسته نیست آدمی بجدا یا بشوخی دروغ بگوید. و نیز سزاوار نمی باشد به فرزند خود وعده ای بدهد و به آن وفا ننماید.»^۳

تحقیق

۱ — چند نمونه از آیات قرآن کریم که راجع به تشویق مؤمنین و صالحین مطالبی در آن جلب نظر می کند، یاد کرده و نکات ظریف آنها را بیان کنید.

۲ — نمونه ای از تشویقهای اولیا و مربیان را که در زندگی شما تأثیر بسزایی داشته اند، ذکر کنید.

۳ — آثار سوء تشویقهای نادرست و بی مورد را با ذکر مثالهایی، توضیح دهید.

گفتار دوم — روش تنبیه

مقدمه

انسان در ادوار گوناگون زندگی، چه در دوره خردسالی و نوجوانی و چه بزرگسالی و پیری — اعم از زن و مرد — در معرض ارتکاب فساد و شر و بدی قرار داشته و همواره خطر رفتارهای ناستوده اخلاقی وی را تهدید می کند. کمال مطلق و مبری بودن از صفات و افعال مذموم و ناروا،

۱ — لَا تَعِدْ مَا تَعْجُزُ عَنِ الْوَفَاءِ. لَا تَضْمَنْ مَا لَا تَقْدِرُ عَلَى الْوَفَاءِ بِهِ. (غررالحکم ص ۸۰۱)

۲ — وسائل ج ۵ ص ۱۲۶ — با همین مضمون ر. ک مستدرک ج ۲ ص ۶۲۶

۳ — عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا يَصْلُحُ الْكَذِبُ جِدًّا وَلَا هَزْلًا وَلَا أَنْ يَعِدَ أَحَدُكُمْ صَبِيَّهُ ثُمَّ لَا يَفِي لَهُ.

(وسائل ج ۳ ص ۲۳۲).

ویژه خدائی است که آفریننده جهان است. موجودی چون انسان، که از لحاظ شرافت و کرامت در تارک همه مخلوقات و پدیده‌های متنوع هستی قرار دارد و موقع و مقامی در خور را احراز کرده، از کمال نسبی برخوردار است، لذا هرگز نمی‌تواند خود را از نقص و ابتلا به افعال ناپسند میرا بداند. اگرچه بشر نمی‌تواند طمع کند که از لحاظ کمال، به مقام الهی برسد، ولی در او این استعداد وجود دارد که خوشتن را به گونه‌ای بسازد تا از نظر کرامت، خود را به خدایش نزدیک ساخته و در جوار او قرار گیرد، و به ملکوت الهی راهی فراسوی خود بگشاید. همین انسان این چنینی – که می‌تواند به جانی و مقامی برسد که فرشته را یارای گام نهادن در آن نیست – اگر از صفات انسانی بی‌بهره بوده و فاقد فضائل اخلاقی باشد، چنان فروهشته گردد که به مقام حیوانی و مرتبت بهائم، سقوط نماید، بلکه احیاناً ممکن است به مرتبتی فروتر از مقام حیوانی انحطاط یابد و همچون موجودی بی‌هدف و سرگردان، عمری را بیهوده سپری نماید:

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ ، إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا.^۱

آیا می‌پنداری که آنان می‌شنوند یا می‌اندیشند، آنان چهارپایانی بیش نیستند، بلکه گمراه‌تر و فروترند.

مجازات خطاکاران

زندگی انسان مبتنی بر ستیز میان خیر و شر است، چون انسان آمیزه‌ای از استعداد خیر و شر می‌باشد. هدف تربیت این است که در جامعه بشری، خیر و سعادت را بر شر و سیه‌روزی، غالب و چیره سازد. وقتی فردی از مسیر خیر و سعادت آنچنان گام فراتر نهد که پیروی از تمایلات نفسانی را بر هر چیزی ترجیح دهد، باید به‌منظور هشدار او به چنین انحراف و جلوگیری از تکرار آن، از عامل تنبیه و مجازات استفاده کرد. البته استفاده از این عامل وقتی است که سایر عوامل تربیتی از تأثیر و کارآئی درمورد فرد، نارسا و عاجز باشد. علیهذا تنبیه و مجازات که یکی از عوامل بازدارنده است، در شرائط بخصوصی نیرومندترین و ضروری‌ترین وسیله ضمانت خیر و سعادت برای جامعه انسانی است. خداوند متعال در یکی از تعابیر پرمایه و موجز قرآن، ضرورت تنبیه و مجازات را چنین اعلام می‌فرماید:

وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ^۲

ای اندیشمندان در امر قصاص و مجازات متخلف، حیات و زندگانی شما پیش‌پیشینی و ضمانت شده است.

یعنی جامعه ژرف بین و اندیشمندان آگاه، به خوبی میدانند که ادامه حیات و زندگی سعادتمندانه، در سایه تأیید عملی اصل تنبیه و مجازات و قصاص، امکان‌پذیر است، و خردمندان این نکته را کاملاً درمی‌یابند که حیات ملتی در بعضی موارد، در گرو مرگ برخی از افراد متخلف و خلافکار است.

ترحم بر پلنگ تیز دندان ستمکاری بود بر گوسفندان
در تعالیم اسلامی، مسئله تنبیه و مجازات به عنوان یک اصل حیاتی و ضروری بطور اجمال پذیرفته شده است، منتهی برای هر جرم و انحراف و رفتار غیر انسانی، تنبیه و مجازاتی مناسب، ارائه شده است: کیفر قتل، قصاص و کشتن قاتل و مجازات سرقت، قطع ید سارق و عقوبت شرب خمر زدن تازیانه به میخواره است. همچنین برای هر جرمی، تنبیه و مجازات متناسب با آن در نظر گرفته شده است که باید لزوماً و بدون هیچگونه ملاحظه و تبعیضی اجرا گردد. خداوند تبارک و تعالی در مورد تنبیه بدنی زن و مرد زناکار میفرماید:

الزَّانِيَةُ وَالزَّانِيَ فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةٍ، وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ
زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید، عواطف و احساسات نباید شمارا در اجرای حکم الهی و دینی، تحت تأثیر قرار دهد.

منظور از قسمت اخیر آیه مذکور این است که در اجرای احکام کیفری و تنبیه و مجازات انسانهای متخلف و منحرف، نباید تحت تأثیر احساسات و عواطف قرار گرفت.

تنبیه و مجازات طبیعی

گروهی از محققان و دانشمندان تعلیم و تربیت، در مسئله تنبیه و مجازات راه افراتر یا تفریط پیش گرفته‌اند. ولی اسلام — که در همه شئون، راه میانه را پیشنهاد می‌کند — در این زمینه نیز نظریه‌ای معتدل دارد. مخالفان گزافگوی مجازات و تنبیه بدنی برای تأیید نظریه خود به ادله‌ای متوسل می‌شوند که چندان معقول نیست. گروهی از دست اندرکاران تربیت که در رأس آنها «ژان ژاک روسو» قرار دارد، معتقدند که انسان هرگز در تربیت خردسالان نیازی به مجازات و تنبیه ندارد زیرا برای هر عملی، مجازات و تنبیه طبیعی وجود دارد. کودکی که سیب فاسد می‌خورد، دچار دل درد می‌گردد. طفلی که به آتش نزدیک می‌شود از آن آسیب می‌بیند، و کودکی که با چاقو بازی می‌کند، زخم و جراحت، او را تنبیه و مجازات می‌نماید و بالاخره برای هر عمل و رفتار غیر مطلوبی، تنبیه و مجازاتی طبیعی وجود دارد که متناسب با آن می‌باشد.

لذا این گروه از دانشمندان تعلیم و تربیت، کودک را به طبیعت وامی‌گذارند و معتقدند که،

طبیعت عهده‌دار تنبیه و مجازات اعمال نامطلوب کودک می‌باشد، و انسان نیز هر چند خردسال باشد طبعاً به لذت و تمتع از آسایش و رفاه، متمایل و از عواملی که موجبات رنج و الم او را فراهم می‌آورد قهراً گریزان است.

«هربرت اسپنسر» به مربیان سفارش می‌کند که: بهترین وسیلهٔ وصول به هدف این است که هرکسی ثمرهٔ رفتار و عکس‌العمل کارهای خود را شخصاً ببیند و می‌گوید: برای تعلیم اخلاق، توسل به وسائل تلقینی، کاری عبث و بیهوده است. وی از طریق مثال، این نکته را توضیح می‌دهد: وقتی کودکی به زمین می‌خورد و پای او مجروح می‌شود و یا به علت برخورد با میز، سرش بدرد می‌آید، جراحت و درد، عکس‌العمل طبیعی و انعکاس قهری عمل او است این درد و رنج — که مجازات و تنبیه قهری و طبیعی است — او را وامیدارد که در راه رفتن، مواظب خود باشد و با تأنی و احتیاط گام بردارد. اگرچه طفل مانند یک گناهکار نیست و بدون قصد و هدف به زمین می‌خورد، ولی از طبیعت می‌آموزد که چگونه راه برود لذا عکس‌العمل رفتار عادی از حزم و احتیاط خود را فراموش نمی‌کند. پس خود طبیعت، عهده‌دار تعلیم و تربیت کودک می‌باشد. به او می‌آموزد که چگونه باید در بهنهٔ زندگی از شر و بدی بگریزد و از خیر و نیکی پیروی کند.

وی می‌گوید: بهترین سنتی که باید در تأدیب طفل از آن پیروی شود، مجازات طبیعی است که متناسب با عمل او است. اما تنبیه بدنی و توییح و زجر طفل، از نوع تنبیه و مجازاتی است که فاقد هرگونه ارزش و اهمیت است، چون مخالف با سنن و قوانین طبیعت است و نظر به اینکه میان جرم طفل و کیفرها و تنبیه تأدیبی معمول، فاصله‌ای وجود دارد و با هم متناسب نیستند، ضرر و زیان چنان تنبیهاتی، از نفع آنها بیشتر است. بهمین جهت می‌گوید: ایده و مثل اعلای کیفر صحیح را باید در مجازات طبیعی یافت که بهیچوجه به ندای عواطف و احساسات گوش فرا نمی‌دهد و هیچگونه شفاعت و وساطتی نزد او پذیرفته نیست و بهیچ رو در اجرای مجازات، از خود تردید و گریزی نشان نمی‌دهد، و هیچ نیروئی نمی‌تواند مانع از اجرای حکم او گردد.

باید گفت: سیستم تنبیه و مجازات طبیعی، سیستمی مردود و غیرقابل توجه است از آنجهت که سیستمی عاری از رحم و عاطفه بوده، و احیاناً خطرناک و مرگ‌زا است. بنابراین طفل را در پناهگاه امنی از نظر رنج و شکنجه قرار نمیدهد. بلکه همواره او را مواجه با خطرهای غیرقابل اغماضی می‌سازد. اگر ما از مثالهای اسپنسر در مجازاتهای طبیعی، صرف نظر کنیم، دربارهٔ گلوله آتشی که طفل می‌خواهد آنرا در دست بگیرد چه خواهیم گفت؟! آیا پدر می‌تواند در برابر این بازیچهٔ خطرناک، ساکت و بی‌تفاوت بماند تا خود طبیعت او را مجازات کند؟ مجازات طبیعی غالباً تناسب ریاضی با خطا و اشتباهات کودک ندارد.

بهرحال، نظریهٔ مجازات طبیعی اگرچه در برخی از موارد عاری از خطر، می‌تواند به عنوان یک وسیلهٔ تربیتی موقتی، قابل قبول باشد ولی نمی‌توانیم آنرا به صورت یک ضابطهٔ تربیتی

بپذیریم و به تمام موارد و اوقات تعمیم دهیم، زیرا برای هیچ یک از اولیا و مربیان ممکن نیست تا دست روی دست بگذارند و فرزند خود را در کنار آتش یا لب پرتگاه یا رودخانه عمیقی ببینند و یا مشاهده کنند که او آب متعفن و آلوده‌ای را بیاشامد و یا غذای فاسد و نامناسبی بخورد و بی تفاوت بمانند تا طفل، خودبخود با عکس‌العملهای طبیعی، تنبیه و مجازات گردد.

علاوه بر این، برای هر رفتار نامطلوب و نکوهیده، مجازات طبیعی و عکس‌العمل فیزیکی و تنبیه قهری وجود ندارد تا کودک بخاطر آنها از رفتارهای خلاف گریزان گردد. طفلی که کتاب و دفتر و یا پول رفیق خود را می‌رباید، از این سرقت و دزدی حتی احساس لذت و موفقیت می‌نماید. قطعاً در چنین رفتاری، تنبیه و مجازاتی طبیعی وجود ندارد جز هشدار وجدان، که آن هم هنوز در مرحله‌ای نیست که بتواند رفتار خلاف کودک را محکوم و یا جلوگیری کند.

تدابیر قبل از تنبیه

با اینکه اسلام در برخی شرائط، تنبیه و مجازات را پذیرفته است، در عین حال — چنانکه یادآور شدیم — عامل مهر و محبت و رفق و مدارای با کودک و حتی با بزرگسالان را عامل مهمی در تربیت آنها می‌داند. میدانیم خداوند متعال نیز با ما مدارا می‌کند و بسیاری از اعمال زشت و ناشایست ما را نادیده می‌انگارد. ولی اگر از حدود خود تجاوز نماییم اعمال ناستوده‌ی ما را کیفر خواهد داد:

لطف حق با تو مداراها کند چونکه از حد بگذرد رسوا کند

رسول گرامی و مهربان اسلام برای پیشرفت دعوت و تربیت و اصلاح جامعه‌ای که در مسیر مخالف برنامه‌های اسلام گام برمی‌داشت، آزارهای فراوانی بخود دید و علیرغم همه‌ی این آزارها خویشتن را موظف به عفو و گذشت میدانست و احساس می‌کرد — که بمنظور تربیت صحیح باید رفق و مدارا را پیشه‌ی خود ساخته و بدی را با نیکی پاسخ دهد تا عوائد تربیتی او فزاینده‌تر گردد. روی نیرومندترین ابزار تنبیه و مجازات پیامبر اسلام یعنی بر قبضه‌ی شمشیر آن حضرت سه جمله و تعبیر سازنده، که مثل اعلا‌ی اخلاقی را از آن می‌دهند، نقش بسته بود که از آن جمله، عبارت «أَحْسِنُ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ» بوده است.

خداوند متعال به نبی اکرم (ص) فرموده بود که: نباید در برخورد با مردم و اصلاح آنها خشن و سختگیر باشد. چون با خشونت و سخت دلی نمیتوان نتیجه‌ی مطلوبی بدست آورد. چنانکه قرآن کریم می‌فرماید:

وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَإِنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ

۱ — سفینه البحار ۵۱۶/۱ (با کسی که به تو بدی کرد نیکی کن)

۲ — سورة آل عمران آیه ۱۵۴

اگر درشتخوی سخت دل می‌بودی، مردم از پیرامون تو می‌پراکندند.
 خدائی که بشر را آفریده است به طبیعت او از همه عقلاً آشناتر است و به عواملی که او را
 بسوی شر و فساد، سوق می‌دهد آگاهی کافی دارد. همو در مورد عفو مردم نسبت به افراد خانواده
 می‌فرماید:

إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَعَفَّوْا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا
 فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

برخی از همسران و فرزندان شما به حقوق شما تجاوز می‌کنند، پس از آنها بر حذر باشید.
 و اگر درگذرید و عفو کنید و ببخشید، خداوند آمرزندهٔ مهربان است.

شهید ثانی براساس همین اصل، مربی و معلم را موظف به رفق و مدارا با شاگرد و کودک
 میداند چون اگر عفو و گذشت از تخلف و گناه بزرگسالان، محبوب خداوند باشد، بدون تردید
 اغماض و مدارای با کودکان و نوجوانان بخاطر خردسالی و نارسائی مشاعر آنها، نزد خداوند
 محبوب‌تر است. شهید اضافه می‌کند: در صورتیکه معلم، رفتاری برخلاف فضیلت را در شاگرد
 مشاهده کند باید دستور پیامبر اسلام (ص) را بیاد آورد که فرمود:

لَيْتُوا لِمَنْ تَعْلَمُونَ وَلِمَنْ تَتَعْلَمُونَ مِنْهُ

نسبت به کسی که او را تعلیم میدهد (و همچنین) نسبت به کسی که از او علم و ادب
 می‌آموزید، نرم و ملایم و مهربان باشید.

دربارهٔ این مسأله، بزودی، به تفصیل، گفتگو خواهد شد.

اغماض و چشم پوشی

مسئله‌ای که همیشه برای اولیا و مربیان مطرح بوده و هست، اینست که در مقابل بدیهای
 تربی، چه عکس‌العملی را درپیش گیرند؟ آیا بدی آنان را به بدی پاسخ گویند یا به نیکی یا...؟
 «مبارزهٔ با بدی، از طریق نیکی کردن» روش تربیتی بسیار حساسی است که اگر از طرف
 مربی و معلم به موقع و بجا اعمال شود، تحول عمیقی در فرد بوجود می‌آورد و در صورت
 بکارگیری بی‌موقع آن، نتیجه‌ای جز ترغیب و تشویق به ظلم و بدی و کمک به رواج آن در جامعه
 دربر نخواهد داشت. بنابراین اگر مربی احتمال دهد که این روش تأثیر مطلوب در مربی ندارد،
 باید از بکارگیری آن صرف‌نظر نماید.

در این قسمت به عنوان عکس‌العمل در برابر بدی تربی، روشی را بیان می‌کنیم که کاربرد
 بیشتری از روش «بدی را به نیکی پاسخ گفتن» برای مربی دارد، و آن «اغماض و چشم‌پوشی از

بدی متربی است».

حساسیت این روش از روش قبلی کمتر است. اگر مربی روش اول (یعنی مقابله بدی با نیکی) را در موقعیت نامناسب بکار گیرد، در واقع بدی را تشویق کرده است اما در روش دوم در صورتیکه بی جا اعمال شود هر چند نتیجه ناخوشایندی به همراه خواهد داشت و در پاره‌ای از موارد بمنزله تأیید از بدی، محسوب خواهد شد اما به عنوان تشویق به بدی بشمار نمی‌رود.

خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم پس از تجلیل از مؤمنینی که آزار و اذیت مردم را بوسیله مدارا و حلم و حوصله از خود دور می‌کنند، می‌فرماید: **وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ^۱**

«و چون سخن بیهوده بشنوند، از آن روگردانیده و گویند اعمال ما برای ما، اعمال شما برای شما، سلام بر شما، ما را حوصلتی در بحث با جاهلان نیست».

علامه طباطبائی در تفسیر این آیه می‌نویسد: «مراد از لغو ... سخنان بیهوده و خشن و زشتی است که اعتنای به آن کار عاقلان نیست، و لذا وقتی آنرا می‌شنیده‌اند، از آن اعراض نموده، مقابله به مثل، نمی‌کردند بلکه می‌گفته‌اند: اعمال ما برای ما و اعمال شما برای شما، و این در حقیقت اعلام ترک گفتگو و مجادله است، (سلام علیکم)، یعنی شما از ناحیه ما آسوده خاطر و ایمن باشید، که گزندى نخواهید دید، این جمله نیز اعلام متارکه و خداحافظی محترمانه است که با این جمله می‌فهمانده‌اند شأن ما برتر از آنست که اینگونه سخنان بیهوده را پاسخ گوئیم. (لانتبغی الجاهلین)، یعنی ما خواهان معاشرت و مجالست با جاهلان نیستیم، این جمله تأکید همان مطالب قبل و حکایت زبان حال ایشانست، نه اینکه عین این عبارت را گفته باشند. چون در این صورت جمله، زبان قال پیدا می‌کند، نه زبان حال، و در نتیجه با جمله قبلی که فرمود: (بدی را با بدی مقابله نمی‌کنند)، منافات پیدا می‌کند».^۲

در سوره اعراف (آیه ۱۹۹) نیز به رسول گرامی اسلامی (ص) می‌فرماید: **خُذِ الْعَفْوَ... وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ: «همواره طریقه عفو و بخشش پیش‌گیر ... و از مردم نادان روی بگردان».** علامه طباطبائی در اهمیت اعمال این روش در مقابل جاهلان، می‌نویسد: «... و این دستور بهترین و نزدیکترین راه است برای خنثی کردن نتایج جهل مردم و تقلیل فساد اعمالشان زیرا بکار نبستن این دستور و تلافی کردن جهل مردم بیشتر آنان را به جهل و ادامه کجی و گمراهی وامیدارد».^۳

۱ - سوره قصص، آیه ۵۳

۲ - تفسیر المیزان، ذیل آیه مذکور

۳ - تفسیر المیزان، ذیل آیه مذکور

خدای تبارک و تعالی در توصیف بندگان خاصش در سوره فرقان (آیه ۶۳) می‌فرماید: «و عباد الرحمن الذین... اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما»: «بندگان خاص خدای رحمان آن کسانی که چون جهالت پیشگان خطابشان کنند (و یا سخنانی زشت و ناشی از جهل به آنان بگویند) به سخنی سلام و خالی از هر گونه لغو و گناه جواب می‌گویند».

بزرگان دین نیز به پیروی از دستورات خدای تبارک و تعالی از این روش برای تربیت و اصلاح افراد بهره‌های زیادی برده‌اند. که در اینجا یکی از آن نمونه‌ها را از کتاب داستان راستان نقل می‌کنیم: مردی درشت استخوان و بلند قامت که اندامی ورزیده و چهره‌ای آفتاب خورده داشت و زد و خورده‌های میدان جنگ یادگاری بر چهره‌اش گذاشته و گوشه چشمش را دریده بود با قدمهای مطمئن و محکم از بازار کوفه می‌گذشت، از طرف دیگر مردی بازاری در دکانش نشسته بود و برای آنکه رفقایش را به خنده وادارد، مثنی زبانه بطرف آن مرد پرت کرد، مرد عابر بدون ناراحتی و توجه به او، همانطور با قدمهای محکم و مطمئن به راه خود ادامه داد، همینکه دور شد یکی از رفقای مرد بازاری به او گفت هیچ شناختی که این مرد عابر که تو به او اهانت کردی که بود؟!

— نه نشناختم، عابری بود مثل هزاران عابر دیگر که هر روز از جلو چشم ما عبور می‌کنند، مگر این شخص که بود؟

— عجب! نشناختی؟! این عابر همان فرمانده معروف سپاه علی (علیه السلام)، مالک اشتر نخعی بود.

— عجب! این مرد مالک اشتر بود؟! همین مالکی که دل شیر از بيمش آب می‌شود و نامش لرزه بر اندام دشمنان می‌اندازد؟

— بلی خودش بود.

— ای وای بحال من، این چه کاری بود کردم، الآن دستور خواهد داد که مرا سخت تنبیه و مجازات کنند، همین حالا می‌روم و دامنش را می‌گیرم و التماس می‌کنم تا مگر از تقصیر من صرف نظر کند.

بدنبال مالک اشتر روان شد. مشاهده نمود که او راه خود را بطرف مسجد کج کرد، بدنبالش بمسجد رفت، دید مالک به نماز ایستاد، منتظر شد تا نمازش را تمام کند. پس از آن رفت و با تضرع و لابه، خود را معرفی کرد و گفت من همان کسی هستم که نادانی کردم و به تو جسارت نمودم.

مالک گفت به خدا قسم به مسجد نیامدم مگر به خاطر تو، زیرا فهمیدم تو نادان و گمراهی و بی‌جهت به مردم آزار میرسانی. دلم به حالت سوخت، آمدم درباره‌ات دعا کنم و از خداوند هدایت تو را به راه راست بخواهم نه، من آنطور قصدی که تو گمان کرده‌ای درباره‌ات نداشتم.

انذار و تهدید در قرآن کریم

قرآن کریم نسبت به موارد تخلف، شیوه‌های مختلف انذار را اعلام می‌کند. مثلاً گاهی شخص متخلف را به عدم رضایت و خوشنودی خدا از وی، تهدید می‌کند گرچه این تهدید در نفوس مؤمنان سخت اثر می‌کند ولی آن ابتدائی‌ترین مرحله انذار است:

«آیا وقت آن نرسیده است که گروندگان (ظاهری) دل‌هاشان به یاد خدا خاشع گردد و قلباً به حقایقی که نازل شده است توجه کنند و مانند کسانی که قبلاً کتاب آسمانی تورات برایشان نازل شد نباشند که دوره طولانی بر آنان گذشته، و دل‌هاشان سخت شده است و بسیاری از آنان فاسق و بدکارند؟»^۱

در مواقعی هم انذار شدیدتری بعمل آورده، بطور صریح متخلفین و مجرمین را از غضب خدا می‌ترساند:

«آیا سزاوار نبود که شما مؤمنان زن و مردتان چون از منافقان چنین بهتان و دروغ‌ها شنیدید، حسن ظن‌تان درباره یکدیگر بیشتر شده و گوئید این (سخن منافقان) دروغی است آشکار که برای (تفرقه مسلمین) می‌گویند».

«اگر فضل و رحمت خدا در دنیا و آخرت شامل حال شما مؤمنان نبود، به مجرد خوض در اینگونه سخنان به شما عذاب سختی می‌رسید. زیرا شما آن سخنان منافقان را از زبان یکدیگر تلقی کرده و حرفی بر زبان می‌گوئید که به آن علم ندارید و این کار را سهل و کوچک می‌پندارید، در صورتیکه نزد خدا بسیار بزرگ است. چرا به محض شنیدن این سخن (منافقان) نگفتید به ما روا نیست که اینگونه سخنان (دروغ) را به زبان آوریم و نگفتید پاک خدایا این تهمت و بهتانی بزرگ است. خدا به شما مؤمنان موعظه و نصیحت می‌کند تا اگر ایمان دارید هرگز گرد این قبیل گفته‌ها نگردید.»^۲

در مواردی لحن انذار را سخت‌تر و شدیدتر کرده و متخلف را با عنوان اعلام جنگ با خدا و رسول تهدید می‌کند:

ای اهل ایمان! از خدا بترسید و پروا گیرید و هرچه را که از ربا و سود آن باقی مانده است رها کنید و از فکر آن منصرف شوید اگر براستی اهل ایمانید که اگر چنین نکنید آگاه باشید که به جنگ خدا و رسول او برخاسته‌اید.»^۳

مرتبه دیگر به کیفر اخروی تهدید می‌کند:

«کسانی هستند که دیگری را شریک خدای یکتا نمی‌خوانند و نفس محترمی را که خدا (قتلش را) حرام کرده است نمی‌کشند جز اینکه واقعاً مستحق قتل باشد و گرد زنا هم نمی‌گردند که

هر کس چنین کند کیفرش را خواهد یافت و عذابش در قیامت دوبرابر شده و با ذلت و خواری همیشه در آن عذاب باقی خواهد ماند.^۱

آنگاه به عذاب در همین دنیا تهدید می‌نماید:

«بدانید که اگر در راه دین خدا برای جهاد بیرون نروید خدا شما را به عذابی دردناک معذب خواهد کرد و قومی دیگر را برای جهاد به جای شما برمی‌گمارد.»^۲

«و اگر مثل گذشته‌تان نافرمانی کنید، خدا شما را به عذابی دردناک معذب خواهد کرد.»^۳

«اگر از خدا روی بگردانند آنها را به عذابی دردناک در دنیا و آخرت معذب خواهد کرد.»^۴

مراتب کیفر را هم برای هر کس جدا تعیین می‌کند:

«باید شما مؤمنان هریک از زنان و مردان زناکار را به صدتازیانه تنبیه و مجازات کنید.»^۵

«دست مرد و زن دزد را به کیفر عملشان ببرید.»^۶

خداوند متعال، به نسبت درجات و مراتب مردم، درجات کیفر را هم متفاوت قرار داده است. بعضی از مردم با یک اشاره کوچک قلبشان می‌لرزد و وجدانشان بیدار می‌شود و با همان اشاره از راه منحرف به راه راست برمیگردند. پاره‌ای دیگر از مردم هستند که هیچ چیز آنها را از راه غلط باز نمی‌دارد، مگر خشم شدید و فریاد غضب‌آلود. به پاره‌ای نیز، تنها تهدید به عذابی که در آینده درباره‌شان اجرا می‌شود کافی است و باید ابزار تنبیه را به آنها نشان داد تا با مشاهده آن دست از کار خلاف بردارند. سرانجام عده‌ای نیز، حتماً باید سوزش کیفر را با جسم خود احساس کنند تا به راه راست باز آیند.

تنبیه بدنی

تنبیه بدنی غالباً سازنده نیست، بلکه به عنوان یک عامل بازدارنده در تربیت محسوب می‌شود. کودک ممکن است از ترس کتک، به حسب ظاهر دست از کار خلاف بردارد و در حضور اولیاء و مربیان آن کار را انجام ندهد، اما عادت بد او غالباً از بین نمی‌رود.

تنبیهای بدنی گاهی ضررهای غیرقابل جبرانی را هم به همراه دارد، به عنوان مثال:

۱ - کودک عادت می‌کند که در برابر زور بدون چون و چرا تسلیم گردد و با این منطق خو بگیرد که زور و قلدری پیروز است، هر وقت عصبانی شدی بزن و باکی نداشته باش.

۲ - تنبیهای بدنی احیاناً ممکن است در کودک عقده‌ای نسبت به اولیا و مربیان ایجاد کند و حالت طغیان و سرکشی را در او برانگیزد.

۳ - الفتح ۱۶

۶ - المائدة ۳۸

۲ - التوبة ۳۹

۵ - النور ۲

۱ - الفرقان ۶۹ - ۶۸

۴ - التوبة ۷۴

۳ - کودک را ترسو باری آورد. بوسیله کتک، شخصیت کودک درهم شکسته می‌شود و تعادل روحی او برهم می‌خورد و احتمالاً به بیماریهای روانی مبتلا می‌گردد. اسلام تنبیهات بدنی را نکوهش کرده است. حضرت علی (ع) فرمود: «پند پذیری انسان عاقل بوسیله ادب و تربیت است، چهارپایان و حیواناتند که تنها بازدن، تربیت می‌شوند.»^۱

«پیغمبر اکرم (ص) فرمود: در تعلیم و تربیت مدارا کنید و سختگیری ننمائید. زیرا معلم دانشمند بهتر از سختگیر می‌باشد.»^۲

«شخصی می‌گوید: از دست پسرم نزد موسی بن جعفر (ع) شکایت کردم فرمود: کتک به او زن، اما از او دوری کن لیکن دوری و قهر تو طول نکشد.»^۳

پیامبر اسلام در مورد تربیت دینی کودک و افراد خردسال می‌فرماید: «فرزندان خود را در هفت سالگی به نماز وادارید (و در صورت تخلف از آن) در ده سالگی، آنانرا تنبیه بدنی نمائید.»^۴

ملاحظه می‌کنیم که در این حدیث، تنبیه بدنی به عنوان نخستین عامل برای ایجاد عادت دینی معرفی شده است، بلکه به عنوان یک عامل استثنائی - آنهم در سن ده سالگی کودک، در صورتیکه او در این سن از انجام یک تمرین دینی و فریضة عبادی تخلف کند - روا و جائز است و پیش از ده سالگی تنبیه بدنی حتی در مورد تخلف دینی مجاز نمی‌باشد. قطعاً این تنبیه بدنی - طبق موازین و قوانین فقهی - نباید از حدود ایجاد درد تجاوز و به حد جرح و حتی ایجاد سرخی در بدن منجر شود.

اسحق بن عمار خدمت امام صادق شرفیاب شد. به مناسبتی سخن از تنبیه بمیان آمد. عرض کرد من گاهی کودکم را تا صد تازیانه می‌زنم امام فرمود: کودک را نباید حد زد!! آنچه تو می‌کنی حد زدن است و این بر طفل روا نیست. بلکه لازم است کودکان نیکو ادب شوند.

اگر اولیا و مربیان، کودک را به گونه‌ای تنبیه بدنی کنند که صورتش سرخ شود، باید یک مثقال و نیم شرعی طلا (هر مثقال ۱۸ نخود است) و اگر کبود شود ۳ مثقال و اگر سیاه شود ۶ مثقال شرعی طلا بدهند و اگر جای دیگر بدن کودک را بواسطه زدن سرخ یا کبود یا سیاه کنند نصف مقدار طلائی که گفته شد باید بپردازند. و این یک حکم فقهی است که حتی در مورد بزرگسالان نیز صادق است.

۱ - إِنَّ الْعَاقِلَ يَتَعَطَّى بِالْأَذْبِ وَالْبَهَائِمَ لَا يَتَعَطَّى إِلَّا بِالضَرْبِ. (غررالحکم صفحه ۲۳۶)

۲ - بحار ج ۷۷ ص ۱۷۵

۳ - بحار ج ۱۰۴ صفحه ۹۹

۴ - مَرُوا أَوْلَادَكُمْ بِالصَّلَاةِ لَسَبْعٍ، وَأَضْرِبُوهُمْ عَلَيْهَا لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ الْخُلَافَ ۹۳/۱. ط ۱۳۷۷ ه. ق.

پدران و مادرانی که فرزندان خود را در کودکی کتک زده اند بطوریکه دیه واجب شده باشد، مدیوند و باید دیه را به فرزندان خود پردازند یا آنرا راضی کنند که بسببشند. حکم آموزگاران که شاگردان کلاس خود را زده اند نیز همین است.

بررسیها نشان داده است که افراط در تنبیه، گاهی موجب پیدایش عقده نسبت به اولیا و مربیان و دلسردی از زندگی می شود. چنین کودکی یا از خانواده و مدرسه می گریزد، یا در برابر اولیا و مربیان مقاومت می کند و یا بالاخره به فکر انتقامجویی می افتد.

تنبیه غیربدنی

بسیاری از اولیا و مربیان، برای تربیت کودکان، از تنبیهای غیربدنی استفاده می کنند مانند حبس کردن کودک در محلهای ترسناک، طعنه، تحقیر، دشنام، سرزنش افراطی، اهانت و ... این قبیل تنبیهای ضررشان کمتر از تنبیهای بدنی نیست.

حضرت علی فرمود: «بسا سخنی که از حمله شدیدتر است.»^۱

آنچه زخم زبان کند برمرد زخم شمشیر جان ستان نکند
این قبیل تنبیهای، شخصیت کودک را درهم می کوبد و اسباب ترس و اضطراب وی را فراهم می سازد؛ چه بسیار اتفاق افتاده است که کودک محبوس چنان ترسیده که به ضعف اعصاب مبتلا شده و تا آخر عمر نتوانسته است از عوارض آن رهایی یابد. و گاهی چنان مرعوب شده که سکت کرده است. فحش و بدزبانی علاوه بر حرمت برای کودک بدآموزی دارد و او را باین عمل زشت عادت می دهد.

پاره ای از تنبیهای غیربدنی چنین نتایج سوئی را به بار نمی آورد، مانند: قهر کردن از کودک، محروم کردن وی از تفریح و گردش، منع از بازی و دهها از این قبیل تنبیهای ساده و بی خطر.

این قبیل تنبیهای اگر درست و بطور عاقلانه بکار گرفته شوند برای تعلیم و تربیت کودکان تا حدودی مفید واقع می شوند و ضرر چندانی هم ندارد.

«مردی حضور امام موسی بن جعفر (علیه السلام) از فرزند خود شکایت کرد. حضرت فرمود فرزندت را زن، و برای ادب کردنش، از او قهر کن، ولی قهرت طول نکشد.»^۲ در این حدیث امام تنبیه بدنی کودک را صریحاً منع فرموده و بجای آن به مجازات عاطفی توصیه فرموده است.

البته همانطور که قبلاً اشاره شد اصولاً تنبیه، اعم از بدنی و غیربدنی غالباً سازنده نیست و

اثر مثبتی از خود بجای نمی‌گذارد و میل به اصلاح را در کودک بوجود نمی‌آورد. کودک بخاطر ترس از تنبیه ممکن است از ارتکاب علنی عمل خلاف اجتناب نماید ولی آنرا در خفا انجام دهد، یا از ترس تنبیه به فریبکاری و دروغ‌گویی و ریاکاری متوسل گردد. لازم بذکر است که نه تنها افراط در تنبیهات بدنی از نظر اسلام مردود شناخته شده، بلکه از افراط در تنبیهات غیربدنی نیز جلوگیری شده است:

حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «زیاده‌روی در ملامت و سرزنش، آتش لجاجت را شعله‌ور می‌کند».

پدر و مادر می‌خواهند با سرزنشهای پی‌گیر و مداوم خود، کودک را از عمل زشتی که مرتکب میشود بازدارند، تصمیم و شخصیت او را درهم بشکنند، و اراده خود را بر وی تحمیل نمایند. کودک نیز برای اینکه در این صحنه بکلی شکست نخورد و شخصیت خود را از دست ندهد، در مقابل پدر و مادر مقاومت می‌کند و با ادامه عمل نادرست خود استقلال خویش را ثابت و شخصیت خود را آشکار می‌نماید.

تنبیه برای عبرت دیگران

یکی از هدفهای تنبیه در اسلام، پند و اندرز به دیگران و عبرت آموزی ناظران تنبیه است. خداوند متعال در قرآن کریم در مورد تنبیه زن و مرد زناکار می‌فرماید: «باید گروهی از مؤمنین، حاضر و ناظر تنبیه زن و مرد زناکار باشند».

منظور این است که دیگران با مشاهده تنبیه گناهکار، عبرت اندوزند. و از طرفی نیز خود متخلف، بیشتر تحت تأثیر تنبیه قرار گیرد. چون اثری که از تنبیه عاید گناهکار می‌گردد علاوه بر درد و رنج، این است که رسوا و مفتضح می‌شود. بی‌تردید علاقه به احترام و برتری و سرافرازی، در انسان، فطری است و وقتی تنبیه بطور علنی انجام گرفت بر رنج او می‌افزاید و نیروی بازدارنده‌ای را در متخلف تقویت می‌کند. اما آثار مثبت تنبیه بدنی متخلف در تنبیه ناظران، این است که گویا درد و رنجی که گناهکار دچار آن می‌شود به آنها نیز سرایت می‌کند و به حکم وجدان و عواطف، آنها نیز مانند متخلف دردمند می‌شوند. تصور و تخیل، به ایجاد این حالت مدد می‌کند. زیرا درد و رنج او را می‌بینند و در مخیله خود آنرا تصویر می‌نمایند که هرگاه این تنبیه و مجازات بر آنها واقع می‌شد چه اثری در آنان ایجاد می‌کرد.

گاهی در مورد کودکان و نوجوانان، شرایطی پیش می‌آید که ناگزیر باید به منظور جلوگیری از تکرار تخلف آنها علناً تنبیه شوند تا در یک فرصت محدود، نتیجه گسترده‌تری عاید دیگران گردد.

۱ - عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْإِفْرَاطُ فِي الْمَلَامَةِ يَشْبُ نِيرَانُ اللَّجَاجِ (تحف العقول صفحه ۸۴).

نکات مهم در امر تنبیه

در امر تنبیه کودکان به نکاتی باید توجه کرد که اهم آنها بدینقرارند:

۱ - قبل از اعمال تنبیه باید ریشه و علت تخلف را کشف کرد تا با از میان بردن آن از تکرار تخلف جلوگیری بعمل آید.

۲ - تنبیه باید به عنوان آخرین روش تربیتی مورد استفاده قرار گیرد.

۳ - تنبیه کودک، کار بسیار حساسی است. مربی در تنبیه کودک باید فوق العاده دقیق و محتاط باشد. بهمین جهت به اولیا و مربیان توصیه می شود تا آنجا که ممکن است به تنبیه بدنی متوسل نشوند.

۴ - در همه حال باید سعی و مراقبت بعمل آید که تنبیه در حضور جمع خصوصاً در مقابل دوستان کودک، اعمال نشود. زیرا موجب افراط در رنجاندن کودک و سبب پیدایش حالت گستاخی در وی می گردد.

۵ - معلم نباید بهیچوجه امر تنبیه را به دانش آموزان دیگر محول نماید، که این امر در روان کودک و همچنین در روابط فیما بین دانش آموزان، اثری ناروا و زیانبخش بجای می گذارد.

۶ - باید عمل بد کودک نکوهش شود نه شخصیت او از همه جهات مورد تحقیر واقع گردد. مثلاً اگر کودک کارناشایستی را انجام داده است، باید گفت: «این کار تو نادرست است» نه اینکه: «تو فرد نادرستی هستی» و تنبیه به نشانه تنفر از عمل زشت وی باید صورت پذیرد نه تنفر از خود کودک.

۷ - تنبیه به صورت مضاعف کاری خطاست، یعنی هم کتک زدن در کار باشد و هم طعنه و نیشخند.

۸ - تنبیه ها لازم نیست همیشه زبانی باشد. گاهی یک نگاه ملامت بار، بی اعتنائی و ... می تواند برای طفل آموزنده و سازنده باشد.

۹ - نباید در تنبیه زیاده روی نمود، چون در اثر تکرار و زیاده روی، اثر خود را از دست می دهد.

۱۰ - اگر کودک فلج یا ناقص العضو، خطائی مرتکب شد نباید علاوه بر تنبیه، نقص عضو او را به رخش کشید. چون اینگونه ملامتها چنانکه در قسمت «روش تکریم شخصیت» آمده است، موجب ناهنجاری روانی کودک می گردد. همچنین نباید کودک را با القاب زننده و تحقیر آمیز مورد تنبیه و نکوهش قرار داد.

۱۱ - در مقام تنبیه به رخ کشیدن خوبیهای همسالان کودک، غالباً نمی تواند نتیجه مفیدی در برداشته باشد. زیرا در بیشتر موارد چنین عملی موجب تحریک حس حسادت کودک نسبت به همسالان خود می گردد.

- ۱۲ — در تنبیه سعی شود در اظهار عیب متخلف، از صراحت در بیان خودداری گردد و حتی الامکان از روش تعریض و کنایه استفاده شود.
- ۱۳ — تنبیه باید در مورد تخلف مشخصی انجام گیرد، تا کودک بتواند علت تنبیه را درک نماید و در موارد دیگر از آن دوری کند.
- ۱۴ — هر خطا و اشتباه کودک قابل تنبیه نیست، مثلاً اگر لیوان از دست کودک بیفتد و بشکند، بجای شدت لحن، باید به او تذکر داد تا اشتباهش تکرار نگردد.
- ۱۵ — در مقام تنبیه باید اوضاع روحی و شرایط و احوال و مشکلات خانوادگی کودک را در نظر گرفت.
- ۱۶ — نباید کودک بوسیله اوهام و خرافات و پدیده‌های غیر ملموس تهدید شود. مثلاً نباید او را با دیو، غول و امثال آن بترسانند.
- ۱۷ — در اجرای تنبیه ضروری نباید اهمال و تعویق را روا دانست لذا نباید به تدریج خطاهای کودک را نادیده انگاشت و پس از تراکم آنها، ناگهان وی را به شدت مورد انتقاد و تنبیه قرار داد.
- ۱۸ — تنبیه نباید بهیچوجه بخاطر انتقام و تشفی خاطر انجام پذیرد. بنابراین باید مربی در حین تنبیه کودک کاملاً بر احساسات خود مسلط باشد. بگونه‌ای که در کودک این احساس پدید نیاید که آنها از تنبیه وی خوشحالند.
- ۱۹ — در برخی از موارد لازم است اگر یکی از پدر و مادر یا مربیان کودک را تنبیه می‌کنند دیگری میانجی گردد و البته نباید هیچیک از آنها دیگری را در اعمال تنبیه تخطئه نماید.
- ۲۰ — لاف زدن اولیا و مربیان در تنبیه کودک، اگر چه ممکن است در او تأثیر سطحی ایجاد کند ولی کودک، غیر واقعی بودن آنرا بزودی درمی‌یابد و موجب می‌گردد اولاً تنبیه تأثیر خود را از دست بدهد و ثانیاً نوعی بدآموزی برای کودک به‌مراه داشته باشد.
- ۲۱ — اگر هر یک از اولیا و مربیان، از یک نوع شیوه تربیتی و متضاد با دیگری پیروی کند، بدیهی است که چنین روشهای نامنظم و دلبخواه، کودکان و نوجوانانی نابسامان و پریشان — از نظر اخلاقی — تحویل جامعه می‌دهد.
- ۲۲ — یکی از طرق تنبیه برای نوجوانی که رشد مذهبی دارد، این است که به او تفهیم کنیم که خداوند از تخلف او راضی و خشنود نیست.
- ۲۳ — اگر کودک از کارش پشیمان شد و از رفتارش بازگشت، باید او را با مهر و نوازش پذیرا شد.

تحقیق

- ۱ - آیا در دوران تحصیلتان، تنبیه بدنی شده‌اید؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، اثر آنرا بر خود بنویسید.
- ۲ - نمونه‌هایی از تنبیهاات و هشدارهای سازنده را در اصلاح کودکان بیان کنید.
- ۳ - چند نمونه از آیات قرآن کریم که راجع به تنبیه کافران و مشرکان و منافقان مطالبی در آن جلب نظر می‌کند، یاد کرده و نکات ظریف آنها را بیان کنید.

معرفی باره‌ای از کتب تربیت و تعلیم اسلامی جهت مطالعه دانشجویان

ردیف	نام کتاب	نام نویسنده	انتشارات
۱	آئین تربیت	ابراهیم امینی	اسلامی
۲	آداب تعلیم و تعلم در اسلام	ترجمه و نگارش سید محمد باقر حجتی	دفتر نشر فرهنگ اسلامی
۳	آموزش و پرورش اسلامی	ابوالفضل عزتی	آثار بعثت
۴	آموزش و پرورش بر مبنای روانشناسی و روانکاوی اسلامی	حشمت‌الله ریاضی	گنجینه
۵	اسلام و اطفال عقب افتاده	قدسیه حجازی	مرکز تحقیقات حقوقی قدسی
۶	اسلام و تربیت دختران	علی قائمی	امیری
۷	اسلام و تعلیم و تربیت جلد ۱	سید محمد باقر حجتی	دفتر نشر فرهنگ اسلامی
۸	اسلام و تعلیم و تربیت جلد ۲	سید محمد باقر حجتی	دفتر نشر فرهنگ اسلامی
۹	اسلام و حقوق کودک	احمد بهشتی	دارالتبلیغ اسلامی
۱۰	اینگونه تربیت کنیم	سید ابراهیم سید علوی	راه امام
۱۱	بررسی ملاکهای روانی در اسلام	محمد علی گرامی	الفتح
۱۲	بزرگسال و جوان از نظر افکار و تمایلات جلد ۱ و ۲	محمد تقی فلسفی	—
۱۳	بیانید به حرف بچه‌ها مان‌گوش کنیم	رجبعلی مظلومی	آفاق
۱۴	پایگاه تعلیم و تربیت در اسلام	محمد غفرانی	انجمن ملی اولیاء و مربیان ایران
۱۵	پدر و فرزند	سید محمد تقی حکیم	—
۱۶	پرورش فکری کودک در اسلام	ابوالفضل عزتی	هدی
۱۷	پرورش کودک از نظر اسلام	سید جعفر شیخ الاسلام	صدر
۱۸	تربیت از دیدگاه اسلام	احمد بهشتی	دفتر نشر پیام
۱۹	تربیت از دیدگاه قرآن	محمد فاضل جمالی	محمدی
		ترجمه سید غلامرضا سعیدی	
۲۰	تربیت بر اساس تقوی	یوسف رضائی	رسالت قلم
۲۱	تربیت کودک از دیدگاه اسلام	مجید رشید پور تهرانی	دارالتبلیغ اسلامی

دستر تبلیغات اسلامی	احمد بهشتی	تربیت کودک در جهان امروز	۲۲
حوزه علمیه قم			
دارالتبلیغ اسلامی	علی قائمی	تربیت و بازسازی کودکان	۲۳
نهضت زنان مسلمان	علی شریعتمداری	تعلیم و تربیت اسلامی	۲۴
امید	محمد تقی جعفری	تعلیم و تربیت اسلامی	۲۵
	علی شریعتمداری		
	محمود حکیمی		
امام	علی شریعتی	تعلیم و تربیت اسلامی	۲۶
الزهراء	استاد شهید مرتضی	تعلیم و تربیت در اسلام	۲۷
	مطهری		
مرکز فرهنگی علامه	سید احمد فهری	تعلیم و تعلم از دیدگاه شهید ثانی	۲۸
طباطبائی		و امام خمینی	
—	محمد تقی فلسفی	جوان از نظر عقل و احساسات	۲۹
		جلد ۱ و ۲	
آفاق	رجبعلی مظلومی	جوان و دین	۳۰
نهضت زنان مسلمان	غلامعلی حداد عادل	خانواده در اسلام	۳۱
دارالتبلیغ اسلامی	علی قائمی	خانواده و تربیت کودک	۳۲
شفق	علی قائمی	خانواده و مسائل نوجوان و جوان	۳۳
		جلد ۱ و ۲	
مفید	احمد حسینی	خانواده و نقش آن در تربیت	۳۴
قائم	علی شریعتمداری	دو گفتار	۳۵
سیما — نور	جمعی از نویسندگان	ذکر — دفتر اول (جهت‌ها و هدفها)	۳۶
بنیاد انتقال به	جمعی از نویسندگان	ذکر — دفتر چهارم	۳۷
تعلیم و تربیت اسلامی			
بنیاد انتقال به تعلیم	محمد حسن آموزگار	ذکر — دفتر پنجم (مقدمه‌ای در	۳۸
و تربیت اسلامی		تربیت از دیدگاه اسلام)	
مؤسسه انجام کتاب	علی محمد حسین ادیب	راه‌وروش تربیت از دیدگاه امام علی (ع)	۳۹
	ترجمه سید محمد رادمثنش		
دفتر نشر فرهنگ	مصطفی محمود — ترجمه	روانشناسی اخلاقی در قرآن و	۴۰
اسلامی	و نگارش ق حسین نژاد	مکتبهای معاصر	

۴۱	روانشناسی از دیدگاه غزالی و دانشمندان اسلامی - دفتر اول و دوم	سید محمد باقر حجتی	دفتر نشر فرهنگ اسلامی
۴۲	روانشناسی اسلامی	محمد یزدی	کانون انتشارات ناصر
۴۳	روش تربیتی اسلام	محمد قطب - ترجمه محمد مهدی جعفری	پیام
۴۴	شخصیت جوان از نظر اسلام	ضیاء الدین نجفی	فراهانی
۴۵	شیوه‌های دعوت و تبلیغ از دیدگاه قرآن	محمد حسین فضل الله	یاسر
۴۶	کودک از نظر وراثت و تربیت جلد ۱ و ۲	ترجمه مرتضی دهقان طرزجانی محمد تقی فلسفی	هیأت نشر معارف اسلامی
۴۷	گامی در مسیر تربیت اسلامی	رجبعلی مظلومی	نشر آفاق
۴۸	گامی دیگر در مسیر تربیت اسلامی	رجبعلی مظلومی	رشد
۴۹	فرزند، دانش آموز، کودک	علی غفوری	فجر
۵۰	مربی نمونه	استاد جعفر سبحانی	دارالتبلیغ اسلامی
۵۱	مسئولیت پدر و مادر شدن	رضا درباری	طوس
۵۲	مسائل تربیتی اسلام	سید محمد باقر حجتی	دفتر نشر فرهنگ اسلامی
۵۳	موانع و عوامل رشد در خانواده	سپاه پاسداران انقلاب اسلامی	انتشارات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی
۵۴	نسل نو خاسته	احمد بهشتی	دارالتبلیغ اسلامی
۵۵	نقش الگوها در تربیت	سید محمد تقی میر ابوالقاسمی	بعثت



